

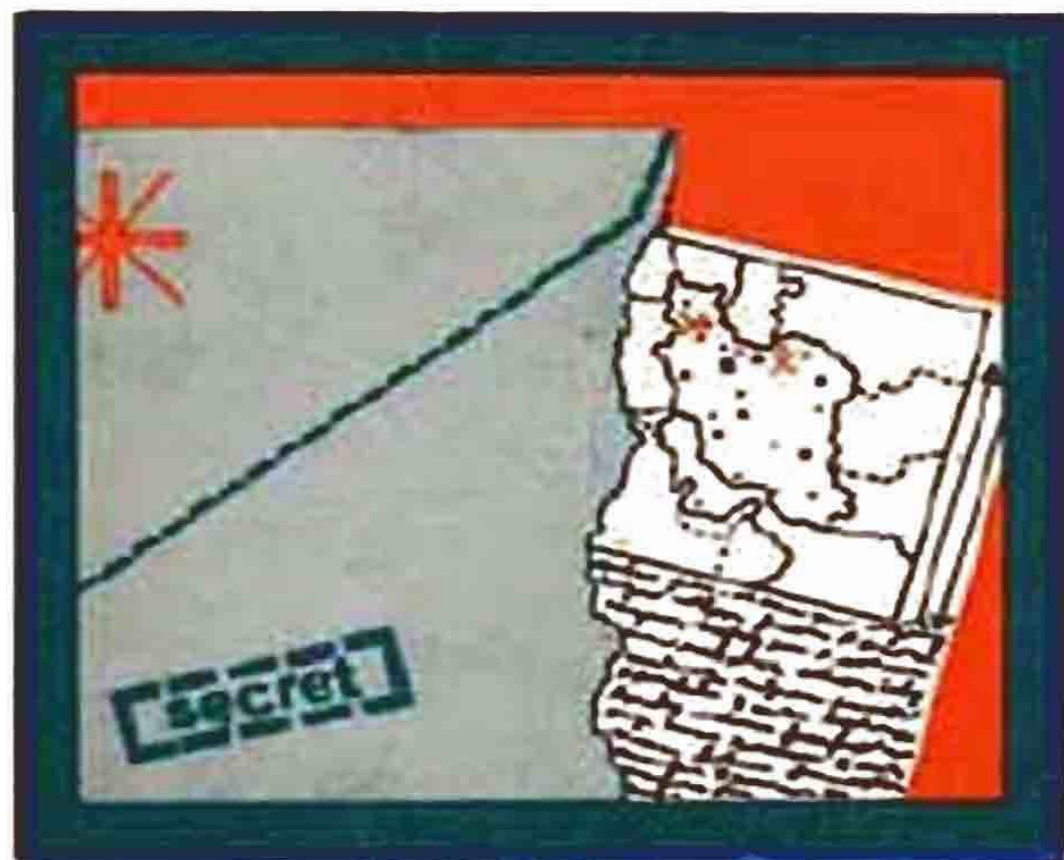
پژوهشی‌های تاریخ - تاریخ ایران: ۴

جارلز فرانسیس مکنزی

سفرنامه شمال

گزارش اولین کنسول انگلیس در رست، از سفر بهمازندان و استراپاد.

منصوبه اتحادیه (نظام مالی)



نشر گستره
۹

مجموعه پژوهش‌های تاریخ

تاریخ ایران
۴



پژوهش‌های تاریخ - تاریخ ایران: ۴

چارلز فرانسیس مکنزی

سفر نامه شمال

گزارش چارلز فرانسیس مکنزی اولین کنسول انگلیس در رشت
از سفر به مازندران و استرآباد

منصوره اتحادیه
(نظام مافی)



تهران: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن ۶۶۰۳۸۸

- ☐ چارلز فرانسیس مکنزی
- ☐ سفرنامه شمال
- ☐ منصوره اتحادیه (نظام مافی)
- ☐ چاپ اول، تابستان ۱۳۵۹
- ☐ حق چاپ محفوظ است

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۶	علی آباد	۵	مقدمه ناشر
۶۸	آثار قدیمی	۷	پیش گفتار
۷۰	تنکابن	۱۳	حرکت از رشت
۷۰	کجور	۱۵	وضع جاده های رشت
۷۱	سولده	۱۶	کوچصفهان
۷۶	قانون منع صدور بونج	۲۰	کیسم
۷۷	محمودآباد	۲۱	شیمروود
۷۸	خطر مسموم شدن	۲۲	لاهیجان
۸۰	سر خرود	۲۷	حرکت از لاهیجان
۸۱	فری کنار	۲۹	لنگرود
۸۲	بارفروش	۳۲	خروج از لنگرود
۸۵	مشهد سر	۳۶	رودسر
۹۰	ورود به مشهد سر	۴۰	سیاه کلرود
۹۳	باغ شاه	۴۱	خروج از رودسر
۹۴	کارخانه تصفیه نیشکر	۴۲	بحر خزر
۹۸	اطلاعات درباره بارفروش	۴۳	قاسم آباد
۱۰۰	تجارت	۴۴	سخت سر
۱۰۱	شرکت رالی	۴۵	چشمه آب گرم
۱۰۲	شاهزادگان قاجار	۴۶	شکار
۱۰۲	بابی ها	۴۷	در وصف شالیهای گیلان
۱۰۵	هزارجریب	۴۹	نشتارود
۱۰۶	سواد کوه	۵۰	گلی جان
۱۰۷	طوایف مازندران	۵۲	خرم آباد
۱۰۹	بخش های مازندران	۵۵	عباس آباد
۱۱۳	در راه فرح آباد	۵۸	اسپ چینی
۱۱۵	ده لاریم	۶۰	عقاید مولف درباره نحوه ...
۱۱۷	رودخانه تجن	۶۴	چالوس
۱۱۸	فرح آباد	۶۵	دریای خزر

۱۷۶	قفسول روس در استرآباد	۱۱۹	ماجرای حمله قزاقهای دن . . .
۱۷۹	دیدن آقاخان ترکمن	۱۲۱	خروج از فرح آباد
۱۸۱	نظر روسها به خيوه	۱۲۱	ساختن باروت
۱۸۲	هرج و مرج در استرآباد	۱۲۵	داستان گنبد سلم و تور
۱۸۵	درآمد ایالت استرآباد	۱۲۷	باغ شاه ساری
۱۸۶	وضع نظام	۱۲۹	رودخانه تجن
۱۸۷	ضرابخانه استرآباد	۱۳۱	داستان شاطر شاه عباس
۱۸۸	تجارت استرآباد	۱۳۲	بلوک میان دو رود
۱۹۰	شهر استرآباد	۱۳۳	اشرف
۱۹۳	بازارچه استرآباد	۱۳۴	قره تپه
۱۹۵	خروج از استرآباد	۱۳۵	ورود به اشرف
۱۸۲	هرج و مرج در استرآباد	۱۳۵	خرابه شهر اشرف
۱۸۵	درآمد ایالت استرآباد	۱۳۹	شهر اشرف
۱۸۶	وضع نظام	۱۴۲	ترکمانان
۱۸۷	ضرابخانه استرآباد	۱۴۳	کلباد
۱۸۸	تجارت استرآباد	۱۴۶	گز
۱۹۰	شهر استرآباد	۱۴۷	آتش سوزی در گز
۱۹۳	بازارچه استرآباد	۱۴۸	اسکله گز
۱۹۵	خروج از استرآباد	۱۴۹	کمپانی روسی
۱۹۷	عزیمت به رشت	۱۵۲	پیشرفت روسها
۱۹۸	مختصری از گزارش سابق من	۱۵۴	روسها در آشوراده
۲۰۱	گزارش درباره ماهیگیری خزر	۱۵۹	تجارت روسها
۲۰۳	گزارش درباره ترکمانان قره قلعه	۱۶۲	حمله استنگورازین
۲۰۴	گزارش کوتاهی درباره حمله . . .	۱۶۳	خضرخان
۲۰۶	گزارشی درباره تحت الحمايگی	۱۶۴	تجارت گز
۲۱۰	لیست اتباع روس در گیلان	۱۶۶	خروج از گز
۲۱۱	گزارش درباره شرکت جدید . . .	۱۶۸	خرابه شهر
۲۱۳	گزارش درباره رازش پول . . .	۱۶۹	کرد محله
۲۱۵	واردات و صادرات از روسیه	۱۷۲	کفش گیری
۲۱۶	گزارش کانهای استرآباد	۱۷۴	استرآباد
		۱۷۵	کردهای استرآباد

مقدمه ناشر

منظور از نشر «پژوهش‌های تاریخ» این است که آثار پیرگزیده‌ای که در زمینه تاریخ ایران و دیگر کشورها نوشته شده در دسترس خوانندگان، خاصه علاقمندان به تاریخ و دانش‌های انسانی و علوم اجتماعی قرار گیرد. این مجموعه پژوهش‌ها گذشته از آثار پژوهندگان ایرانی، نوشتارهای سایر پژوهشگران را نیز شامل است. کمبود آثاری از این دست؛ عدم انطباق کثیری از پژوهش‌های موجود با موازین علمی و واقعیات عینی؛ نیزاهمیتی که شناخت تحلیلی و تعلیلی تاریخ در آگاهی بر احوال جوامع و کمیت و کیفیت فراگرد تکاملی آنها دارد وجوب نشر این مجموعه را فراهم آورده است.

بخش «تاریخ ایران» هر آن نوشتاری را که در شناخت گذشته و حال جامعه ایران بتواند مفید افتد شامل خواهد شد؛ از سفرنامه، روزنامه خاطرات... بطور اعم اسناد و مدارک و فاکتوگرافی‌ها (به مثابه ماده خام این شناخت) تا مکاتب تاریخی و شیوه‌های پژوهش (به عنوان راهنما) و آثار پژوهندگان (به جهت ارائه داده‌ها و یافته‌ها). بخش «تاریخ عمومی» نیز غایتی جز آنچه رفت نخواهد داشت. و لو قالب آثار آن به گونه‌ای دیگر باشد و اگر آن نوشتارهای پژوهشگران را شامل شود. که در نهایت - در پرتو قوانین فراگرد تکاملی و همه‌گیری وحدت متنوع جهان- این نیز کمکی خواهد بود در شناخت علمی گذشته و حال این دیار. باشد که به مدد آگاهی بر آنچه بوده هستیم؛ و هر آنچه بر ما رفته است و می‌رود؛ اساس بودن و شدنمان را پی افکنیم.

پیش گفتار

کاپیتان چارلز فرانسیس مکنزی* در سال ۱۸۴۵ م. با سمت پرچمدار وارد کمپانی هند شرقی شد و در ۹ - ۱۸۴۸ طی جنگهای پنجاب در پیاده نظام هنگ ۲۸ سنگال خدمت کرد. در ۱۸۵۰ تحت فرمان فرماندار پیشاور لرد کلاید** بود و سپس در ۱۸۵۲ با سمت معاون کمیسرانگلیس در منطقه ارکان مشغول گشت. در ۱۸۵۵ بدرجه سروانی رسید و در جنگهای کریمه شرکت کرد. در ۱۸۵۸ قنصل گیلان شد و تا ۱۸۶۰ در آن شهر مسکن داشت***.

بعد از جنگ ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات در ۱۲۷۳ ه. ق. ۱۸۵۶ م. شکست ایران، معاهده پاریس در ۱۲۷۴ ه. ق. ۱۸۵۷ م. منعقد شد و طبق آن دولت ایران حق گماشتن قنصل در شهرهای این کشور را به انگلیس داد.

چارلز مکنزی اولین قنصل انگلیس در شمال ایران بود. او در همان سال سفری از رشت به استرآباد نمود و طی این سفر گزارشی برای دولت خود تهیه کرد. بدون شک دلیل تهیه این گزارش فقط دادن

* Capitan Charles Mackenzie

** Lord Clyde

*** F. O. List, Diplomatic
And Consular Appointment
January 1859.

اطلاعات از اوضاع آن نواحی نبود و به همین علت مطالب تاریخی در آن نیست ، بلکه هدف اصلی اطلاع از میزان نفوذ روسها بود که از مدت‌ها قبل با این منطقه رابطه داشتند ، مکنزی مشاهدات خود را با دقت توصیف می‌کند و بخصوص به شرح اوضاع جغرافیائی می‌پردازد که از جهت سوق‌الجیشی ممکن بود مفید واقع شود ، ضمناً " به امکان توسعه تجارت انگلیس در این نواحی هم توجه دارد ، از سفرنامه‌های آبت و فریزر که قبل از او از این مناطق دیدن کرده بودند اطلاع دارد و بخصوص به نوشته‌های فریزر اشاره می‌کند و هر کجای تفاوتی می‌بیند خاطر نشان می‌سازد .

مکنزی از موقعیت کوهها ، رودخانه‌ها و راهها مفصلاً " سخن می‌راند درباره مالیات ، جمعیت و طوایف ، تعداد دکانها و خانه‌ها و قیمت ارزاق ، درباره ابنیه تاریخی و اما مزاده‌ها دقیقاً " مطالبی می‌نویسد ، ضمناً " شکایت دارد که ایرانیان اطلاعاتی را که جویا بود به‌وی نمی‌دادند ، بخصوص از حکام شکایت داشت ، در ساری حاکم آن شهر نگذاشته بود اوباکسی که بتواند اطلاعات لازم را به وی بدهد تماس بگیرد ، این عدم اعتماد دو جانبه بود و مکنزی با حس بدبینی بسیار از ایرانیان سخن می‌گوید ، دلیل این بدبینی می‌تواند دو چیز باشد : اولاً " در این دوران که دوران بسط استعمار اروپا بود ، ماموران انگلیسی در شرق ، بخصوص آنهایی که در هند خدمت کرده بودند ، اکثراً " نسبت به ایرانیان بدبین بودند ، ثانیاً " نباید فراموش کرد که مکنزی کمی بعد از پایان جنگ ایران و انگلیس به ایران آمده بود و هنوز کدورتها از میان نرفته بود ، او هرگاه بتواند از صدر اعظم معزول ایران ، میرزا - آقاخان نوری بدگوئی می‌کند و او را مسئول جنگ می‌داند ، مثلاً " مینویسد که در سولده که ملک صدر اعظم بوده اهالی به او و همراهانش خوراک نداده بودند و اضافه می‌کند که هنوز اثر سوء حکومت صاحب قبلی در

آن دهکده از بین نرفته است ، در عین حال باید در نظر گرفت که چگونه سفر می کرد ، خود شرح می دهد که چگونه ، همراهانش از راهها و بیراهه ها و کوره راههای گل آلود و زپلهای لغزنده و از میان رودخانه ها و جنگلها و خار و خاک که بر روی رهگذر رامی خراشاند و در زیر باران و برف عبور می کردند و غالباً "شب را در شرایط بسیار نامناسب می گذراندند ، حتی یک شب در مسجدی خوابیده بودند ، البته درهمه جا سعی می شد از او پذیرائی بعمل آید و احترامات لازم بجا آورده می شد و به افتخار ورودش یا گلوله در می کردند یا قربانی می کردند ، ولی اغلب از پذیرائی ها شکی است . خانه ها یا سردبوند یا بخاری ها دود می کردند ، اتاقها یا پنجره نداشت یا زیادی منفذ داشت . گاهی نیز بادلسوزی ایراد می گیرد ، مثلاً "می نویسد که یکی از بهترین و حاصل خیزترین مناطق ایران به خاطر عدم توجه حکومت ویران شده است و مردم آن راترک می کنند ، و یا شرح می دهد که حاکم لاهیجان در موقع جمع آوری پول برای جهاد علیه انگلیس ، بجای ده هزار تومان دو برابر این مبلغ را با زور از مردم گرفته بود و در نتیجه آذوقه در لاهیجان از تهران گرانتر شده بود ، درباره شاهزادگان تن پرور و عیاش قاجار و نفرت مردم از سلاطین قاجار نیز مطالبی می نویسد .

در همین سال یعنی در ۱۲۷۶ هجری میرزا ابراهیم نامی سفرنامه ای تنظیم کرد که نسخه اصلی آن در روسیه موجود است و تحت عنوان "سفرنامه استرabad ، مازندران گیلان" توسط آقای مسعود گلزاری به چاپ رسیده است و جالب اینجاست که بسیاری از آمارها که مکنزی تهیه کرده و از نادری مردم شکایت می کرده با بسیاری از آمارهای میرزا ابراهیم مطابقت دارد و در می یابیم که مکنزی بیهوده از این بابت آن همه نگران و بی اعتماد نبوده است . مثلاً "ارقامی که این دونفر از قیمتهای اغذیه دربار فروش تهیه نموده اند جز تفاوت چند قران در بعضی

اجناسی، کاملاً "مطابقت دارند". *

این دو سفرنامه که تقریباً "در یک زمان نوشته شده اند شباهتهائی دارند که جالب توجه است. از جمله در تعریف داستانهای محلی مانند داستان گنبد سلم و تورو یا شاطر شاه عباسی، گامازیک مطلب صحبت می کنند مانند شرح جنگ بابی ها در بار فروش باقوای دولتی و یا حمله جعفر قلی خان ایلخان، حاکم استرآباد علیه ترکمانان.

در پایان کتاب مکنزی مینویسد که میرزا ابراهیم نامی در استخدام وی بود و بدون شک نویسنده کتاب فوق الذکر همین شخص می باشد که در این سفر همراه مکنزی بوده است. جالب توجه این است که مکنزی مینویسد برادر میرزا ابراهیم به نام میرزا محمد رشتی فبلاً "در استخدام روسها بوده، امکان دارد که میرزا ابراهیم نسخه ای از سفرنامه خود را به روسها داده باشد و یا مکنزی از نسخه سفرنامه وی استفاده نموده؟

مکنزی از آثار قدیمی و بخصوص از آثار باغ شاه مشهد سرواژه های قصر صفی آباد در اشرف و آثار قدیمی فرح آباد توصیف های بسیار دلپذیری نموده و در عین حال افسوس خورده که چگونه آنها در اثر بی توجهی از بین رفته اند.

در ضمن تهیه اطلاعات درباره بار فروش می نویسد که انگلیس باید تجارت خود را با ایران نه از طریق طرابوزان که در معرض حمله افراد است و نه از طریق بندر عباس که راه مشکلی است. بلکه باید از طریق بار فروش انجام دهد.

* سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان. . . تالیف میرزا ابراهیم به کوشش مسعود گلزاری تهران ۱۳۵۵، ص ۱۲۴. چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

اوبه تجارت روسیه اشاره می‌کند که چندان رونقی نداشت چون اجناس روسی مرغوبیت کافی نداشتند و کالاهای انگلیس به آسانی می‌توانست جانشین آنها در بازارهای ایران شود. در واقع تجارت روسیه در ایران در این سنوات چندان بسط نیافته بود و فقط در اواخر قرن بود که به اوج خود رسید*. مکنزی از کمپانی جدید روسها نیز که به نظر او هدف آن بیشتر سیاسی بود تا تجاری، مطالبی می‌نویسد.

نکته‌های جالب توجه در این گزارش بسیار است و در اینجا به دو مورد اشاره می‌کنیم. مثلاً "اوبه کشت نیشکر درمازندران که امروزه دیگر از بین رفته است اشاره کرده است، در جای دیگر درباره قانون منع صدور برنج ازمازندران به گیلان می‌نویسد که باعث گرفتاری اهالی شده بود. دلیل این قانون در واقع منع صدور برنج از طریق گیلان به روسیه بوده ولی مکنزی معتقد بود که این کار به ابریشم گیلان صدمه می‌زند، چون اکثر زمینها را به کشت درخت توت اختصاص می‌دادند و اگر برنج کم می‌شد مردم گیلان مجبور می‌شدند که به جای درخت توت، برنج بکارند.

مهمترین قسمت این گزارش مربوط به موقعیت و نفوذ روسها در شمال ایران و رابطه آنها با ترکمانهای دریانورد است. روسها در این قسمت ایران در جزایر آشوراده نزدیک به دماغه میانکاله، پایگاه داشتند. این جزایر امروزه در اثر یائین رفتن سطح آب دریای خزر به میانکاله متصل شده‌اند. در سال ۱۲۵۴ هـ ق دولت ایران که قادر به جلوگیری از حملات ترکمانها نبود از دولت روسیه درخواست

* C. Issavi, Economic History of Iran, 1800-1914. University of Chicago Press, 1971 P. 143

کمک می‌کند و روسها به این بهانه این جزایر را اشغال می‌کنند و علیرغم اعتراضات دولت ایران در آنجا باقی می‌مانند، تا سال ۱۲۹۹ هـ. ق که به موجب قرار دادی که بین ایران و شوروی منعقد شد، آشوراده را تخلیه می‌کنند. *

زمانی که مکنزی به آشوراده رسید این پایگاه دایر بود ولی روسها در آنجا قوای چندانی نداشتند، مکنزی می‌نویسد که آنها به قوای زیادی احتیاج ندارند چون هرگاه تصمیم بگیرند به آسانی می‌توانند به ایران حمله کنند. ولی باید متذکر شد که ایرانیان آنچنان که مکنزی معتقد بود مرعوب روسها نبودند و هرگاه می‌توانستند در مقابل آنها ایستادگی می‌کردند، چنانکه خود او می‌نویسد که در آتش سوزی بندرگزا کثر خسارت به اتباع روس وارد شده بود، و یا می‌نویسد که روسها چگونه با توسل به حقه بازی بالاخره اجازه ساختمان اسکله در بندرگزا را گرفته بودند.

در یک قسمت از این گزارش مکنزی اشاره به قیام هندوستان می‌کند و عقاید خودش را درباره نحوه حکومت بر یک مملکت شرقی که عقایدیک استعمارگراست، بیان می‌کند، ضمناً اشاره می‌کند که رابطه انگلیس با ایران در این دوره به حکومت هند سپرده شده بود.

تا آنجا که مترجم اطلاع دارد این گزارش قبلاً "به چاپ نرسیده و ترجمه آن از روی نسخه خطی که در آرشیو بایگانی وزارت خارجه انگلیس موجود است صورت گرفته است ولی نویسندگانی مانند رابینو، در کتاب تاریخ مازندران، چارلز عیسوی در تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴ — ۱۸۵۵ و دکتر منوچهر ستوده در کتاب "از ستارا تا استراباد" از مطالب این گزارش استفاده نموده‌اند

حرکت از رشت

از ما ماکتبر ۱۸۵۸ که به سمت قنصل رشت منصوب شدم در صدد تدارک سفر به نواحی شرقی این ایالت بودم ولی چون به علت گارشکنی مأمورین حکومت محلی مدتی نتوانستم خانه‌ای پیدا کنم و نیز می‌بایست هرچه زودتر گزارشی تهیه نمایم ، این سفر به تعویق افتاد تا بالاخره در دوازدهم دسامبر ۱۸۵۸ گزارش را تمام کرده و برای جناب آرنل آف مالزبوری * فرستادم و هیجدهم همان ماه توانستم همراه دکتر هویتزش ** (شخصی از اهالی ساکسونی *** است که سابقاً خدمت دولت علیا حضرت معرفی کرده بودم) از رشت حرکت کنم . خبر سفر من باعث شده بود که گدایان شهر و افلیج‌ها و کورها و ناقص‌ها مقابل خانه من در کوچه جمع شوند و پول بخواهند و به این ترتیب جیب من خالی شود . از آنجا سوار شدم و پس از عبور از شهر رشت از رود بارصیق‌لان از گذاری که بیش از سی سانت عمق نداشت عبور کردیم . در آنطرف راهدار خانهای است که محل باجگیری است و سالیانه ۴۰ تومان به حاکم می‌پردازد .

* Earl of Malmsbury

** Dr. Howitzsche

*** Saxony

مسیر ما بطور کلی از طریق شمال ، شمال شرقی بود و وضع راه نسبتاً خوب بود (هیچیک از جاده‌های گیلان رانمی‌توان واقعا "خوب نامید) سپس به راهدار خانه دیگری به نام حاجی رسیدیم که سالیانه ۱۳۰ تومان مالیات می‌پردازد ، تقریباً " درسه کیلومتری آن دهکده‌ای به همان نام وجود داشت که متعلق به یکی از اشراف محلی به نام میرزا ابوالحسن بود ، این دهکده تقریباً " از ۵ خانه تشکیل شده بود ، سه چهارم فرسنگ بعد از رشت در کنار جاده دکان بزرگ اغذیه فروشی بود که در محوطه‌ای باز قرار داشت ، بعد از گذشتن از آن بار دیگر وارد جنگل انبوهی شدیم ، در دو طرف جاده درختان جنگلی از قبیل توسکا ، نارون ، الش ، شمشاد و تمشک وحشی روئیده بودند ، انواع پیچک‌ها به دور درختان تنومند پیچیده بودند و درختان توت که بین یکالی ۲/۵ متر ارتفاع دارند با درختان جنگلی در آمیخته بودند ، چند بته‌ی مونی‌ز دیده می‌شد که چون آذین گل بنداز درختان آویخته بودند و لی تعداد تاک‌های اینجا از سایر نقاط گیلان کمتر است ، قبل از رسیدن به دکانی که قبلاً ذکر شد ، از پلی که وضع خوبی داشته عبور کردیم ، کمی بعد در طرف راست دکان دیگری قرار داشت ، در مقابل آن راهی بود که در دو فرسنگی به قصبه بیرکده منتهی می‌شد ، سه سال قبل یکی از اربابان رشت به نام آقامحسن سعی کرده بود در آنجا کارخانه ابریشم ریزی احداث نماید و بدون اخذ اجازه از دولت روس ، یک مباشر روسی برای سرپرستی این طرح استخدام کرده بود ولی این شخص به کارفرمای خود وفادار نمانده بود و این اقدام برای طرفین نتیجه‌ای حاصل نکرد ، او در ماه مارس ۱۸۵۸ از ادامه کار خود داری کرد و اکنون محل آن کاملاً مخروبه شده است ، پس از عبور از این ناحیه از پل دیگری عبور کردیم که قسمت وسط آن را از چوب و بقیه را از آجر ساخته بودند ، از این نقطه به بعد

وضع جاده بسیار بد بود ، درست راست جاده یک نهر وچندین دکان قرار داشت ودرمقابل آنها راهی بود که به بیرکده منتهی میشد.

وضع جاده‌های رشت

دراین محل درست راست جاده یک دکان آهنگری بود .وضع راه رفته رفته بدتر می شد . عبور قاطر و حیوانات بارکش دیگر به مرور زمان دوشیار عمیق در جاده به وجود آورده بود . گودالهای عمیق و مملو از گل ولای نیز فراوان بود بطوریکه گاه لازم می شد از جاده خارج شویم واز داخل جنگل عبور کنیم .

یکبار مجبور شدیم که از شالیزارها استفاده کنیم . مرکب من با اشکال بسیار از آنها عبور می کرد و اگر اسب محلی نبود غیر ممکن بود بتواند مرا به انتهای سفرم برساند . با وجود اینکه اسب ورزیده‌ای بود چندین بار نزدیک بود هر دو به زمین بیافتیم . هر بار که به نقطه مشکوکی می رسید می ایستاد و مدتی بومی کشید و فقط بعد از اینکه مطمئن می شد که زمین قابل عبور است پیش می رفت . بزودی متوجه شدم که او از صاحبش بهتر می فهمد که کجا مطمئن و کجا غیر مطمئن است ، چاروا دار ما که قرار بود راهنمای ما باشد بسیار احمق بود و در واقع نمونه یک گیلانی بود .

قد بلند و باریکی داشت و عرقچینی از ماهوت به سر و شلواری آبی که تا بالای ران جمع کرده بود به پا داشت . راهنمائی های او سبب می شد که مرتب در گل فرو برویم و قادر نبود کوچکترین اطلاعات محلی به ما بدهد ، در ضمن چون می بایست تمام مدت متوجه زیر پای اسبها باشیم تقریبا "غیر ممکن بود که اطلاعاتی را که میل

داشتیم جمع‌آوری کنیم .

کمی بعد از خروج از رشت باران ریزی شروع به باریدن کرد که بیشتر باعث ناراحتی ما شد . چهار فرسنگ قبل از کوچصفهان که محل اتراق شبانه ما بود به لاله رود رسیدیم که پل مخروبه ای داشت . راه کوچصفهان بقدری بد بود که هیچکس در انگلستان تصور وضع آنرا نمی‌تواند بکند ، علاوه بر گل ولای و شیار و گودالهای عمیق بانه‌های متعددی که جاده را قطع می‌کردند برخورد می‌کردیم و می‌بایست از پلهائی از چوب یا تنه درخت که آنهانیز گل آلود و لغزنده بودند عبور کنیم . اینگونه پلها را کمتر تعمیر میکنند و بهتر آن است که نباشند ، چون در هر حال خطرناک‌اند . بین رشت و کوچصفهان هفت پل آجری بود ، وقتی که به بازار کوچصفهان رسیدیم شب بود و اسب من تا زانو در گل فرو رفته بود . یک مرتبه صدای شلیک تفنگی چنان تکانش داد که نزدیک بود مرا با سر به داخل گل بیاندازد .

بعداً " فهمیدم که چهار تفنگدار که در تاریکی تقریباً " دیده نمی‌شدند به نشانه استقبال شلیک کرده بودند . مشهدی حسین که از اتباع روسی بود آنها را فرستاده بود . آقای برون * که در غیاب آقای فگوبورسکی * کنسول روسی در رشت مسئول امور بود ، ما را به وی سپرده بود . البته احتیاجی به این افتخار نبود چون نزدیک بود که بعد از جستن از مخاطرات راه دچار گرفتاری دیگری شویم .

کوچصفهان

بازار کوچصفهان ۱۲۵ دکان دارد که خوب ساخته شده‌اند ،

* Brun

** Fegoborski

جدید هستند و نسبتاً اجناس گوناگونی می‌فروشند . جاده را با سنگهای کوچک سنگفرش کرده بودند و در سمت چپ چاه آبی ساخته بودند که با نرده چوبی محصور بود . این کار محض احتیاط بسیار لازم است ولی در طول راه چاههای بسیار دیده می‌شد که محصور نبودند و هیچ وسیله‌ای وجود نداشت تا در شب از سقوط انسان یا حیوان به داخل آنها جلوگیری کند . بعد از عبور از بازار عدمای از کسان مهماندار نیمه روس و نیمه ایرانی ما به افتخار ما یکبار دیگر شلیک کردند ، سپس از راهی بسیار بد و گل آلود ونهری با پلی کوچک گذشتیم . آن طرف پل رنجهای آنروز ما موقتاً به پایان رسید و بالاخره مشهدی حسین شخا" به استقبال ما آمده و ما را به خانه خود که تنه‌خانه قابل سکونت آن محله بود راهنمایی کرد و در طبقه دوم اطاق بزرگی در اختیار ما گذارد . این اطاق ایوان بزرگی داشت که برای اقامت مستخدمین ما مناسب بود . بار و بنه خود را قبلاً فرستاده بودم و اکنون وارد اطاقی روشن شدم که در میان آن منقل آتشی می‌سوخت . در کنار آن خود را گرم کردیم . تختخواب سفری من نیز آماده بود . محض احتیاط یک ران گوسفندویک مرغابی همراه آورده بودیم که برای شام خوردیم ، مهماندار نیز برایمان مقداری گوشت پرنده که به سبک ایرانی تهیه شده بود، یعنی هم بد کشته و هم بد پخته بودند ، فرستاد .

پس از شام شخا" آمد و به ما خبر داد که به مناسبت ازدواج پسرش زین العابدین جشن عروسی برپا است و دعوت‌مان کرد که در آن جشن شرکت کنیم و چون به نظر می‌رسید که خیلی مایل به این کار است ما هم قبول کردیم که عدمای از مدعوین را به اطاق ما بیاورند ، کمی بعد در عوض عروس و داماد یک دسته مطرب و دلچک

که در ایران لوطی می‌نامند و شعبده بازی و تقلید می‌کنند همراه خود آورد، آنها چهار نفر بودند و آلت موسیقی یکی از آنها شبیه به کدوئی بود که در انتهای آن چوبی قرار داشت، دو نفر دایره می‌زدند و یکی آواز می‌خواند و با صدای خود ما را سرگرم می‌کرد، آنها در یک گوشه اطاق مقابل دکتر هویزش و من نشستند و مهدی حسین نیز در کنار ما نشست و نمایش شروع شد. اول دسته جمعی آوازی عاشقانه خواندند که بدون شک مناسب آن موقعیت بود ولی ما از آن چیزی نفهمیدیم چون نیمی از کلمات را نمی‌دانستیم، بعداً یکی از لوطی‌ها که از آشنایان قدیمی دکتر هویزش در رشت بود و بینی بزرگی داشت و عرقچینی از ماهوت بیرنگ روی سر داشت بلند شد و آوازی خواند و با دست اشارتی کرد و بشکن زد. آواز وی به نجابت خانم‌های ایرانی گوشه‌هائی می‌زد. وقتی نمایش وی تمام شد لوطی دیگری با بینی پهن و کوتاه بر خاست و همراه با شخصی که خانم‌ها را مسخره کرده بود آواز طنز آمیزی درباره تفنگچیان مازندرانی خواند، وی نقابی باریش سفید که می‌گفت به مازندرانیها شباهت دارد به صورت گذارد و کلاه نوک‌تیز آبی رنگی به روی سر قرار داد که می‌گفت در قدیم یکی از نجبای مازندران آنرا به وی خلعت داده است، بعد شروع به لودگی کرد و آنها با یکدیگر به مکالمه پرداختند. رفیقش از او سؤال کرد که آیا از حمله قشون روس خبر دارد و به روسها و قبر اجدادشان و زنهاشان لعنت فرستاد و گفت که شاه تا تفنگچیانسی مانند مازندرانیهای سجاج دارد نباید بترسد، بعد از او پرسید که اسلحه چه دارد، او یک تفنگ بدون دسته نشان داد و آنرا با دقت پر کرد، هیچکس در ایران به خوبی لوطی‌ها با وضع این مملکت آشنا نیست و بخوبی آنها آن را مسخره نمی‌کند در واقع آنها همه

بودند و پلهای چوبی (اگر بتوان آنها را چنین نامید) از آنچه روز قبل دیده بودیم به مراتب بدتر بودند ، بعلاوه در میان جاده درختانی افتاده بود که عبور را مشکلتر می کرد ، از چهار نهر باریک که برای آبیاری حفر کرده بودند عبور کردیم ، در این قسمت جاده بدتر از سابق بود و یکی از ملاکین محلی که می ترسید حیوانات باربر به درختان توت وی آسیب رسانند راه باریکی را که زیاد بد نبود با تیغ اقا قیا مسدود کرده بود ، ما بوته ها را جا بجا کردیم ، چون این ملاک حق چنین کاری را نداشت .

قبل از اینکه به ساحل چپ سفید رود برسیم از ده کوچکی بنام رشت آباد که در طرف راست ما قرار داشت گذشتیم . در طرف چپ چند کلبه روسی دیده می شد ، در فصل ماهیگیری عدای در آنها اقامت دارند ولی فصل ماهیگیری فوریه و مارس است و هنوز کسی به آنجا نیامده بود ، پس از عبور از راه بدی از جنگل خارج شدیم . وضع تغییر کرد . زمین ماسه ای و محکم و اطراف رودخانه باز و علفزار بود ، عرض رودخانه ۳۴ متر بود ولی زیاد عمیق نبود و جریان سریعی نداشت ، در فصل بهار جریان آن سریعتر می شود ، ما در عرض ۵ دقیقه از آب گذشتیم ولی برای عبور دادن اسبها و بار و بنه مدت بیشتری لازم شد ، بخصوص اسب عربی من که از بغداد همراه آورده بودم و به راههای این منطقه عادت نداشت ، با اشکال حاضر شد سوار قایقی که کف آن صاف بود بشود صاحب قایق می گفت اجاره سالیانه آن ۱۰۰ تومان است .

کیسم

سفید رود یک فرسنگ و نیم از بازار کوچصفهان فاصله دارد

ولی بدی راه این مسافت را به نظر بیشتر می نماید این را می نویسم چون مسافرین قبلی معتقد بوده اند که این فاصله بیشتر است ، سرحد لاهیجان از ساحل شرقی سفید رود شروع می شود ، پس از عبور از رودخانه فورا " وارد بازار کیسم شدیم . در بیرون بازار روی نهر کوچکی یک پل آجری قرار داشت ، زمین کمی سر بالا ولی از قبل محکم تر بود ، فاصله کیسم و لاهیجان سه فرسنگ است و راه از طریق شرقی است ، پس از عبور از کیسم به سه نهر که یکی از آنها سیاه رود نام داشت و دو تای دیگر پلهای آجری داشتند بر- خوردیم ، از آنها گذشتیم و سپس از چاورود و رود دیگری عبور کردیم که هیچیک پل نداشتند ،

شیمروود

این رود جریان سریعی دارد و به سفید رود می ریزد ، بر روی آن پلی است با چهار دهانه و فریزر و آبت * از آن نام برده اند ، این پل مانند همه پلهای ایران برای عبور مسافران و حیوانات بار- بر نامناسب است چون میانشان سی درجه از دو طرف بلندتر است ،

* T. Fraser مؤلف کتابی است به تاریخ ۱۸۳۴ در باره ایران فریزر از انواع مطالب چه جغرافیائی و چه آثار تاریخی ، اجتماعی ، اقتصادی و گیاهان و منابع طبیعی ایران سخن رانده .

** Abbot کنسول انگلیسی در تبریز .
در اینجا اشاره به گزارشهای مفصل وی در باره اوضاع اقتصادی گیلان شده که به چاپ نرسیده است .

آقای آبت اشتباها " نوشته است که این پل دو دهنه دارد ولی آن را چهار دهانه یافتیم دو دهانه وسط بزرگتر از دهانه‌های طرمین بودند ، آخرین رودی که از آن گذشتیم لاهیجان رود بود ، بین کیسم و لاهیجان دهات کول ده ، بازکیا گوراب و تجن و چهار امامزاده بودند که مهمترین و آخرین آنها آستانه نام دارد ، شهر لاهیجان در یک فرسنگی آن قرار دارد ، بزرگواری که در آنجا به خاک سپرده شده است سید جلال‌الدین اشرف پسر امام موسی کاظم (ع) امام هفتم است که در نزدیکی بغداد مدفون میباشد و برادر امام رضا (ع) است که مقبره‌اش در مشهد است ، در آن نزدیکی دهی به همان نام وجود دارد که می‌گویند ۷۰ خانه دارد و در بازار آن در فصل ابریشم به زوار مجانا " غذا می‌دهند ، نیم فرسنگ قبل از لاهیجان جنگل تدریجا " تمام می‌شود و چند تپه وجود دارد در اینجا عده‌ای به استقبال ما آمده بودند ، کاظم برادر کوچک میرزا محمود علیخان ، حاکم لاهیجان پیشاپیش آنها و عده‌ای از اشخاص بر - جسته همراه وی بودند ، به نظر من شخص احمقی آمد و هر چند که نسبت به سنش کمی چاق بود ولی خوش قیافه می‌نمود ، همگی با وقار و ساکت جلو رفتیم و فقط گاه صدای لغزش پای اسبان خسته در گل به گوش می‌رسید ، از میان رودخانه کم عمق لاهیجان ، که قبلا " ذکر آنرا کردم گذشتیم و هنگام غروب به شهر لاهیجان وارد شدیم ، این شهر به رشت شباهت دارد ولی خانه‌ها را محکم‌تر ساخته‌اند و چنان به نظر می‌رسد که اهالی آن از رشتی‌ها متمکن‌ترند ،

لاهیجان

در لاهیجان عده‌ای جمع شده عبور ما را تماشا می‌کردند ،

حتی عده‌ای از زنان نیز از خانه‌ها بیرون آمده بودند تا قنسول انگلیس را که در این نواحی ، جانور ناشناخته‌ایست تماشا کنند . خیابانهای لاهیجان از خیابانهای رشت عریضتر است و من در اول شهر تکیه‌ای دیدم با نقاشی‌های نسبتاً "خوب که از ماجراها و شهادت امامان توسط یک نقاش شوشتری کشیده شده بودند ، یکی از آنها یک ایلچی فرنگی را با کلاه بزرگ و لباس قنسولی نشان می‌داد .

شرقی‌ها لباس قنسولی ما را نمی‌پسندند و من فکر می‌کنم که لباس فراک مناسبتر است ، به همین دلیل روسها از قدیم این لباس را می‌پوشیدند . بالاخره به خانه حاکم رسیدیم ، با احترام ما را پذیرفت و در دیوانخانه او منزل کردیم . اتاق بزرگی بود ولی برای این فصل کمی سرد بود ، خوشبختانه بخاری خوبی داشت . لباس هایمان خیس شده بودند و می‌باید آنها را عوض می‌کردیم . حاکم با اصرار هر چه تمامتر می‌خواست علاقه خود را نسبت به دولت انگلیس اظهار نماید ولی بالاخره مجبور شدم به او اشاره کنم ما را ترک کند و گفتم چون سرما خورده‌ام باید لباسهای خود را تغییر دهم . بالاخره رفت ولی فراش باشی خود را مأمور کرد پشت در بایستد ، بعد شام بسیار خوبی برایمان فرستاد ، متأسفانه اتاق ما نزدیک مسجدی بود و روزی پنج بار مؤذنی با صدای ناهنجارش ما را ناراحت می‌کرد . روز بعد که بیستم بود سرما خوردگی من بدتر شد و تب کردم و چون نتوانستم به بازدید حاکم که در اندرون اقامت کرده بود بروم او به دیدن من آمد . بعداً " مدتی در شهر به گردش پرداختم ولی حالم بدتر شد و مجبور شدم به دکتر هویش مراجعه کنم . او نیز در اثر سرما و بارندگی روز قبل مریض شده بود ، در مدت کوتاهی که در شهر قدم زدم متوجه شدم که حتی یک زن

در خیابانها نیست ، فکر می‌کنم که این دستور حاکم بود چون با وجود اینکه مانند همه ایرانیان بسیار با ادب و مهمان نواز است ولی نماینده یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های لاهیجان و حکومت این ایالت چندین نسل در خانواده او باقی مانده است ، در نتیجه شخص بسیار متعصبی است و در امور مذهبی با ملاها کاملاً "هم عقیده" است ، هم اکنون با وجود اینکه تعداد بسیاری مسجد وجود دارد ، مشغول ساختن یکی دیگر است در صورتیکه بهتر بود جاده‌ها را تعمیر می‌کرد ،

حاکم درباره سلاحهای انگلیس اطلاعات بسیاری داشت و من از اطلاعات جغرافیائی او تعجب کردم ، از من می‌پرسید که آیا می‌توانم سوئد را در روی نقشه به اونشان دهم و آیا نام چارلز دوم را شنیده‌ام ، روز بعد یعنی بیست و یکم ، دوباره به احوال پرسشی من آمد و چون حالم بد بود مجبور شدم در خانه بمانم ، برای ما ناهار و صبحانه فرستاد ، مانند همه غذاهای ایرانی مقدار آن زیاد بود ولی تکرار مکررات می‌نمود .

زمانیکه آقایان فریزرو آبت از لاهیجان عبور کردند و آن شهر را توصیف نمودند این شهر با آنچه امروز به چشم می‌خورد بسیار متفاوت بود ، همان طور که آقای فریزر پیش بینی می‌کرد تجارت ابریشم دوباره رونق گرفته است و در بازار آن دیگر مانند سابق علف‌نروییده است ، هر چند که بازار لاهیجان کتیف و کوچکتر از بازار رشت است ولی جنب و جوش بسیار دارد ، من با اشکال اطلاعاتی درباره جمعیت و مالیات این شهر به دست آوردم و پس

■ چارلز دوم پادشاه انگلیس (۱۶۸۵ - ۱۶۳۵)

Charles The Second

از اینکه از چندین نفر پرسیدم این صورت را تهیه کردم ،

خانه ۱۵۰۰ باب

دکان ۲۰۰ باب

جمعیت ۸۰۰۰ تن

۶ محله دارد که هر کدام ماهیانه ۸ شاهی به حاکم می پردازند . و از این قرارند : خومر محله ، پردسر ، کاروانسرا بر ، شرباف محله ، کاوینه و اردو بازار .

کاروانسرا ۵

مسجد ۱۱

مناره ۸

تکیه ۷

حمام ۱۰

مدرسه ۶

امامزاده ۲۲

مالیات ۳۴۰۰۰ تومان

پیشکش و تعارفات ۶۰۰۰ تومان

جمعاً ۴۰۰۰۰ تومان

گمرکات لاهیجان و لنگرود ۷۰۰۰ تومان

ماهیگیری لنگرود ۲۰۰ تومان

مقدار محصول برنج سالیانه ۱۲۰۰۰ خروار

(خروار معادل است با ۵۰ من شاهی)

مقدار محصول ابریشم در این محل ۲۰/۰۰۰ من شاهی است ابریشم لاهیجان از سایر نقاط گیلان بهتر است و یک چهارم محصول این ایالت از لاهیجان به دست می آید . در همه نقاط ایران امامزاده بسیار است ولی در گیلان تعداد بیشتری دیده ام ، همه دهات به

داشتن یک یا چند اما مزاده افتخار می‌کنند . در هر دو طرف جاده تعداد آنها بسیار است اگر همه حقیقی باشند نسل ائمه بسیار بارور بوده است . اغلب این مساجد محقرند و مسجدی که حاکم می‌سازد ظاهراً "بهتر از بقیه نیست . کاروانسرائی را که به مازندرانیهما متعلق است دیدم ، دو حیاط یکی خارجی و یکی داخلی دارد و در آنجا مقدار زیادی ابریشم دسته می‌کردند . ساختمان بی‌اهمیت و در حال خراب شدن بود ، در حین گردش از سبزه میدان گذشتیم در سمت راست شهر ، روبروی سبزه میدان تپه زیبا و مشجری بنام شاه نسن قرار داشت ، بالای آن قله کوههای مرتفع سامان کوه که رشته‌ای از جبال البرز است دیده می‌شد ، روز سوم اقامتم در لاهیجان که هوا بهتر شد توانستم این کوهها را ببینم .

به نظرم باغات زراعت اطراف سیر لاهیجان بهتر از آنچه تا آن وقت در گیلان دیده بودم آمد . داخل شهرخانه‌های اشخاص متمکن را از آجر ساخته‌اند و خانه‌های فقرا مانند همه حسا از گل ساخته شده و سقف آنها کاهگلی است ، در اطراف اغلب خانه‌ها محوطه‌ای باز است با چند درخت که با چوب سمشاد به دور آن نرده کشیده‌اند .

خان لاهیجان شاید یکی از ثروتمندترین اشخاص ایران باشد و مانند همه ایرانیان والا مقام ، غاصب است . می‌گویند مالک ۳۶۶ ده می‌باشد . مدت بیست سال است که رسماً در این ایالت حکومت می‌کند و در این مدت ثروت هنگفتی جمع آوری کرده ، ولی بهمان اندازه سابق حریصی است ، سالیانه مبلغ ۱۵/۰۰۰ تومان مالیات از برنج جمع آوری می‌کند ، می‌گویند : زمانی که به او دستور دادند که برای جهاد علیه انگلیسها ۱۰/۰۰۰ تومان جمع کند او دو برابر این مبلغ را از مردم بدبخت گرفته بود ، در نتیجه

حرص و آزار او تجارت لاهیجان صدمه دیده آذوقه گرانتر از رست و تهران شده. این موضوع به ضرر من تمام گشت. او یکی از ایرانیان خوشبختی است که همسری از خانواده سلطنتی به زنی گرفته است. همانطور که نوشتم بسیار مودب و مهمان نواز است ولی همه کارها را از روی حساب می‌کند و اگر من یک مسافر معمولی بودم و قنصل نبودم حتماً "خانهای در اختیار من نمی‌گذارد چنانچه در اختیار آقای گالین نگذاشت. این شخص یک تاجر فرانسوی بود که در سپتامبر گذشته به لاهیجان آمده بود ولی مریض شده و تب کرده بود و یکی از ملاها حتی اجازه نداده بود که نوکر او از جاه آب بردارد.

من به حاکم پیشنهاد کردم که برای بهبود محصول ابریشم از ماشین آلات اروپائی استفاده نماید و به نظرم رسید که پیشنهاد مرا قبول دارد. از من خواست که اطلاعاتی در این باره برایش کسب کنم و من قبول کردم که به انگلستان نامه بنویسم و سؤال کنم.

حرکت از لاهیجان

روزی بیست و چهارم لاهیجان را ترک کردیم عده‌ای از افراد سرشناس ما را مشایعت کردند. از سبزه میدان گذشتیم و از راه باریکی به سوی شرق رهسپار شدیم. این راه از کنار استخر یادریاچه کوچکی که تا پای شاه نشین امتداد داشت می‌گذشت عرض آن تقریباً ۲۰۰ قدم و طول آن ۷۰۰ قدم بود. از آب آن برای

اشاره به دوره جنگ ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات است.

زراعت استفاده میکنند و گاهی تقریباً " خشک است . جزیره کوچکی با یک عمارت قدیمی در میان آن قرار داشت ، در شاه نشین آثار عمارتی قدیمی که توسط معتمدالدوله ساخته شده بود به چشم می خورد ، راه تا لایلا کوه از کنار دریاچه می گذشت ، در دو طرف این راه باریک درخت شمشاد روئیده بود . اولین چیزی که جلب توجه می کرد مسجدی بود در سمت راست جاده ، در طول این راه در قسمت شرقی جاده به فاصله یک کیلومتر و نیم تپه ها مشجر و کم ارتفاع و گاه مضرس بودند ، در سمت چپ جنگل و مزارع برنج و درختان توت و طیل انبار که انبارا بریشم است و خانه های مسکونی دیده می شد . مسیر این جاده اکثراً همان مسیری است که شاه - عباس بنیان نهاده بود ، ولی این جاده معروف در عوض اینکه کمکی باشد باعث زحمت عابرین است چون در هر قدم با توده های سنگ مواجه می شوند یا در کودالهای عمیق می افتند . جاده های فرعی که از جنگل می گذرد بهتر نیستند چون باریک و گل آلوده اند و بریدگی های بسیار دارند و اطراف آنها بته های تیغ روئیده که لباس و سر و صورت را زخم می کند . من راه لاهیجان تا لنگرود را که دوفرسنگ بود با وجود همه بدی آن به راه کوچصفهان تالاهیجان ترجیح می دهم ، در سمت راست یکی دو تپه بود . از اینجا در روزهای صاف آبهای خزر دیده می شود ولی اغلب هوا صاف نیست . در سمت راست اما مزادهای دیدیم که کمی عجیب و بدیع به نظر می رسید .

نیم فرسنگ قبل از رسیدن به لنگرود از جاده قدیمی جدا شده به طرف چپ پیچیدیم و از مسیر نهری عبور کردیم . بنا به رسم گیلان بهترین راهها اغلب در کف رودخانه ها است ، بزودی جمعیتی سواره و پیاده به استقبال ما آمدند و تیرهای فراوانی

شلیک کردند ، اسبهاکه متعلق به چاروادار بودند و به اینگونه سر و صداها عادت نداشتند رم کردند .

لنگرود

در حالیکه عده‌ای ولکرد در جلو و عقب ما راه افتاده بودند و ما را مشایعت می‌کردند وارد شهر شدیم ، وضع جاده بهتر از قبل بود و آنرا تازه سنگفرش کرده بودند و سوراخ کم داشت ، چهارپل آجری خوب نیز ساخته بودند ، در سمت راست ما تپه‌هایی قرار داشت که به مازندران منتهی می‌شوند ، منظره لنگرود بسیار زیبا ولی متأسفانه این منطقه با همه زیبایی یکی از ناسالمترین مناطق گیلان به شمار می‌آید و خود گیلان نیز هوای مطبوعی ندارد . قبل از رسیدن به شهر عمارت مخروبه‌ای که به سبک نیمه ایرانی و نیمه روسی باطاق گنبدی ساخته بودند دیده می‌شد که به کلاه فرنگی معروف بود ، شاید این اسم به خاطر زشتی یا بی‌سلیقتی ساختمان باشد .

به شهر رسیدیم ، موقعیت آن مناسب بود و در دشت بازی قرار داشت و خانه‌ها از همدیگر جدا بودند و مانند انزلی گرد حیات آنها دیواری از نی بود ، محله‌های خوب آن شبیه به رشت است ، پنج روز بود که حاکم لنگرود به این سمت منصوب گشته بود ولی به خاطر کسالت نایب خود را به نام غلام بیک و وزیرش محمد علیخان را به استقبال ما فرستاد ، این شخص آقای جان مکتیل *

را که در ایران بسیار سرشناس و معروف است شخصا می‌شناخته ،
 مرا به خانه میرزا محمد حسین عموی بزرگ حاکم راهنمایی کردند . خانه
 وی در کنار راست رودخانه قرار داشت ، این رودخانه از میان شهر لنگرود می-
 گذرد و از سمت عرب و جنوب عربی جریان دارد . بعداً " به طرف شمال شرقی
 می‌پیچد و به مرداب‌هایی که در یک کیلومتری لنگرود هستند می‌ریزد کمی
 بالاتر از منزل مایک پل آجری با دودخانه بود و در همان نزدیکی مسجدی دیدمی شد .
 ما نتوانستیم ماهیگیری در سفیدرود را ببینیم چون هوا بد بود و در هر صورت
 فصل ماهیگیری نبود و من باز دید خود را عیب‌انداختم . بیست و چهارم و
 بیست و پنجم دسامبر را در لنگرود گذرانیدیم . روز عید کریسمس در گیلان
 هوا خیلی مرطوب بود ، من به باز دید حاکم رفتم ، مراد اتاقی که آتش بسیار
 خوبی در آن می‌سوخت پذیرفت ، او از یک مرض قدیمی و مزمن رنج می‌برد
 خوشبختانه دکتر هویزش همراه ما بود ، از این طرف و آن طرف صحبت
 کردیم و مقدار زیادی قلیان کشیدیم و قهوه و چای نوشیدیم ، در
 ایران نوشیدن قهوه و چای جزو وظایف قنصل است . حکام ولایات
 و دهات همیشه ما را با احترام بسیار می‌پذیرفتند و رفتار بسیار
 مؤدبان‌های داشتند ولی درباره ولایتی که تحت اختیار آنها بود
 اطلاعاتی به ما نمی‌دادند ، با اطمینان می‌توانم بگویم که تا بحال
 هیچ یک از ایرانیانی که پست مهمی داشتند اطلاعات مفیدی درباره
 قلمرو خود به من نداده‌اند ، بنابراین اخبار را از افرادی که مشاغل
 پائین تری داشتند جمع‌آوری می‌کردم و اینها نیز چون عادت به
 دروغ‌گوئی دارند اطلاعات قابل اعتمادی نمی‌دادند با وجود
 کوششی که نمودم تا از این سه ایالت اطلاعات دقیقی برای دولت
 علیاحضرت ملکه جمع‌آوری نمایم باید اذعان کنم که گزارش‌های
 من زیاد صحیح نیستند چون این ملت با دروغ مانوس است ،
 فقط یک موضوع باعث دلگرمی من است و آن این است که

هیچ مطلبی را قبل از اینکه از حداقل دوازده نفر نرسیدم ننوشتم .
 حاکم لنگرود بیست ساله است و نام او میرزا مهدی پسر میرزا
 عبدالباقی منجم‌باشی است و با خوانین مهم لاهیجان نسبت دارد .
 بتازگی به لنگرود آمده است و طبق معمول جانشین برادرش شده
 که به تهران فرار کرده است ، او از مادر دیگری است و علاقه‌ای به
 برادر بزرگتر خود که قبل از او چندین سال حاکم لنگرود بود
 ندارد ، میرزا مهدی خان جوان است و تقریباً ریش ندارد .
 جمع مالیات لنگرود و رانکوه تقریباً ۸۵۵۵ تومان است .
 شهر سه محله دارد ولی به قدمت لاهیجان ورودی نیستند و مدت
 زیادی نیست که آنها را ساخته‌اند ، سه کاروانسرا دارد که یکی از
 آنها محل گمرک است .

مسجد	۴
تکیه	۴
امامزاده	۸
حمام	۴
دکان	۱۴۸ باب

تعداد خانه‌ها ۴۵۵ باب و جمعیت آن ۲۵۵۵ نفر است ، مقدار ابریس
 لنگرود و رانکوه ۳۵۵۵ من شاهی است ، برنج ۱۵۰/۵۵۵ من شاهی است .
 دو نفر مسلمان که تبعه روس هستند و دوارمنی که تبعه
 ایران اند شراب می‌سازند ، سالیانه دو یا سه کستی روئی نفت و
 میوه می‌آورد و در بندری که در دو فرسنگی شهر لنگرود است لنگر
 می‌اندازد ، نفت را منی یک قران و ۸ شاهی می‌فروشند ، نمک را فقط
 از ترکستان می‌آورند و قیمت دو خروار یا ۵ من آن ۲ تومان است ،
 برنج را از مازندران بد وسیله کرجی‌ها نیکه روی رودخانه دسدد
 می‌سوزند می‌آورند و بیست من ۲۵ قران است ، نوع برنج نکاسن

بهتر است و قیمت آن یک من ۳ تا ۵ تومان است . فلزات و ظروف سفالین و پارچه و سایر لوازم از روسیه وارد می‌شوند ، ماهی دودی و ماهی شور را برای مصرف محلی از انزلی وارد می‌کنند .

خروج از لنگرود

پس از خدا حافظی از حاکم جوان صبح روز کریسمس راه افتادیم . آنروز دو فرسنگ راه که مانند راه آن سوی لاهیجان بد بود پیمودیم ، خارج از لنگرود دشت بازی است و جهت راه ما تقریباً به طرف شرق بود ، سطح جاده از مزارع برنج اطراف بالاتر ساخته شده بود ، در سمت چپ جاده ، امازاده‌ای به نام دو برادران است ، امازاده بی‌نام و نشان دیگری در سمت راست بود . از بل آجری و سپس از کنار استخر بزرگی عبور کردیم ، این استخر در کنار جاده قرار داشت و درختان بسیاری در میان آن روئیده بودند در هر دو طرف جاده خانه‌های بسیار و درختان توت فراوان به چشم می‌خورد ، حصار باعها را از چوب شمشاد ساخته بودند . آخرین ده متعلق به لنگرود کی کلایه نام داشت ، سقف خانه‌هایی که به اشخاص نسبتاً " متمکن تعلق داشت همگی از سفال بود ، در این منطقه درخت فراوان است ، خانه حاجی میرزا رضا داماد منجم بآسی در یک میلی لنگرود قرار دارد و کنار آن پل آجری کوچک و مکتب خانه و مسجدی ساخته‌اند ، سپس پل دیگری خود نمائی میکرد در اینجا وضع جاده بهتر می‌شد و از هنگام حرکت از رست و برای اولین بار توانستیم با اسب یورتمه و تاخت برویم ولی این وضع چندان طولی نگذشت و بزودی در گل فرورفتیم ، پس از گذشتن

از یک پل آجری دیگر و یک امامزاده و مقداری درخت به ناحیه رانکوه رسیدیم. ده کلیدبر در دو طرف جاده قرار گرفته. قبل از رسیدن به آن از امامزاده دیگری گذشتیم که چاه آبی داشت و اشخاص مریض در آن پول می انداختند تا سلامتی خود را باز یابند حتما "بعدا" مسئولین این محل مقدس سکه ها را از آب بیرون می آورند.

در رانکوه برای اولین بار متوجه تفاوت سبک ساختمانها شدم. خانه ها را مانند کلبه های حوبی امریکا به شکل مربع می سازند و تیرها را افقی بروی هم قرار میدهند فاصله بین تیرها را با کام گل پر می کنند و سقف ها را با قطعات چوب کعبه وسیله سنگ در جا نگاه داشته می شوند، می پوشانند، انبارهای برنج مانند سایر نقاط یک طبقه و با سقف های سفالین اند که در قسمت بالای آنها کرم ابریشم یا برنج انبار می کنند. بعد از کلید بر وضع راه تا مدتی بد نبود ولی از آن به بعد تا رودسر بسیار بد شد و بار دیگر با همان گودالها و بریدگی ها و حوضچه ها مواجه شدیم. گاه اسبهای دکتر هویزش و من تا تنگ در آب فرومی رفتند و بی شوخی میتوانستیم قسمتی از این جاده ها را با قایق برویم. بین جاده اصلی و کوره راهها که از بین درختان توت می گذشت فرق زیادی نبود در یکی امکان داشت سوار از اسب به زیر افتد و گردنش بسکند و در دیگری خار و خاشاک از هر طرف لباس و سر و صورت را می خراشاند، چندین بار نزدیک بود چشمانم را کور کند، ترجیح می دهم هزار بار از طرابوزان تا هرات سفر کنم تا یک بار دیگر از رست به رودسر.

لباس مردم این ناحیه بسیار رست اسب رنایی که ندرها می دیدم چادری آبی رنگ به سر داشتند و با بی سربهای خود را نشان می دادند و لباسهای را تا ران بالا می زدند و بار

میان گل عبور کنند و به نظر نمی‌آمد که این کار را زشت بدانند مردان کلاههای نوک تیزی که شبیه گلدانهای وارونه است به سر داشتند . این کلاهها گاه از پوست گوسفند و گاه از چلوار بود بالا پوش آنها از ماهوت سیاه و یا از پارچه نخی آبی رنگی بود ، راه در حدود سه هزار متر تقریباً " از طریق شمال شرقی بود ، به ده بزرگ دریا سر رسیدیم که بر روی نهر آن پل چوبی کوچکی بود . بعداً به ده کاظم محله وارد شدیم ولی جاده بدون اغراق مانند نهر آب بود ، سپس از سیمان محله گذشتیم ، حوضچه آب را کدی داشت که زمانی قسمتی از بستر رودخانه سلمان بوده ، آنگاه به سلمان رسیدیم که از ناتش کوه سرچشمه می‌گیرد و از شمال به جنوب جاری است هنگام عبور از آن آب تا تنگ اسبان می‌رسید و پاهایمان را خیس می‌کرد . ما به این شکل سفر در گیلان عادت کرده بودیم و به نظرم عادی می‌رسید ، من که قنصل انگلیس ، دوست شاه ایران که متحد و هم پیمان دولت علیاحضرت ملکه می‌باشد ، هستم لازم می‌بینم که وضع اسف انگیز این ولایت را که از جمله ثروتمندترین ولایات ایران است و در نتیجه حکومت ظالمانه به این روز افتاده خاطر نشان کنم . هوای آن بد است چون کسی اقدام به محدود کردن جنگل و خشک کردن آبهای را کد نمی‌کند . دو سوم از بهترین مناطق ایران زراعت نمی‌شوند چون زارعین را غارت می‌کنند و تحت فشار قرار می‌دهند و هر ساله از تعداد جمعیت آنها کاسته می‌شود و مردم به مناطق دیگر می‌روند ، بهترین کارگران در گیلان خلخالیها و طالقانیها هستند که دسته اول در قسمت‌های غربی و دسته دوم در قسمت‌های شرقی این ایالت سکنی دارند گیلانیها کوتاه قد و رنگ پریده و اغلب مبتلا به تب نویداند و برای کارهای عادی به کمک دیگران دارند .

در کنار راست شلمان دهکده بزرگی است ، ما از آنجا به راه خود ادامه دادیم ، کمی پائین تر رودخانه دیگری داخل شلمان می شود سپس شلمان پیچ تندی می خورد و از شمال به جنوب تغییر جهت می دهد و بالاخره داخل دریای خزر می شود . تعداد بسیاری از نه‌رهای گیلان از مازاد آبهای مزارع برنج تشکیل می شوند و از هیچ کوهی سرچشمه نمی گیرند . ما از راه پائین تر استفاده کردیم ، راه اصلی در اثر سیل خطرناک شده بود ، در دو طرف رود شلمان باغات توت بسیار بوده ، یک با ردیگر مجبور شدیم از رودخانه بگذریم چون جاده مانند حوض آب بود ، از ده بلیسه و نه‌ری به همان نام و چینی جان گذشتیم . در این محل یک امامزاده و مسجد بود .

آبدارباشی مادرگودال پر آب که مانند تله ، مسافرین بیچاره را به دام می انداخت سقوط کرد ، خوشبختانه استخوانهایش نشکست و شکر خدا که قلیان و چیق من آسیب ندیدند ، آنگاه به رودخانه دیگری رسیدیم و بعد از آن به ده میان پشته که مسجدی در سمت راست دارد وارد شدیم ، بعد از اینکه بار دیگر از رودخانه شلمان گذشتیم مسیر راه مدتی به جانب شمال شرقی بود ، سپس از میان پشته تا رودسر مسیر از طریق شرق جنوب شرقی شد ، در جابیر نماینده حاکم لاهیجان که رودسر را نیز تحت فرمان دارد به استقبال ما آمد ، سپس از شهر دیگری گذشتیم که اطراف آن مزارع برنج و یک پل نامناسب چوبی بر روی نه‌ری داشت ولی چون به نظر خطرناک می نمود ترجیح دادیم از آب بگذریم . در واقع فقط مرغان دریائی و قورباغه ها و گیلکها می توانند در گیلان راحت زندگی کنند ، نزدیک شهر راد بهتر بود و توانستیم به‌ورتمه برویم .

رودسر

آنگاه وارد بازار رودسر شدیم ، این بازار را مانند کاروان-سرائی ساخته‌اند و چهار دروازه دارد ، آن روز روز بازار بود و مانند اعیاد فرانسویان در میان خیابان طناب بسته بودند و بدبختانه در حالیکه با سرعت به طرف منزل اسب می‌تاختیم کلاه قنسولی من به یکی از آنها گرفته و در گل افتاد ، بازار رودسر صد و ده باب دکان دارد و روز بازار آن یکشنبه‌ها است ، هر دکان ۱۵ الی ۲۰ تومان به حاکم مالیات می‌پردازد ، مالیات ابریشم و مالیات سرانه مجموعاً ۴۸۰ تومان است .

کرجی‌ها تقریباً " تا نزدیک بازار رودسر می‌آیند ، ماهی شور از انزلی ، شکر و پنبه از مازندران و نفت از بادکوبه وارد می‌کنند . رودسر یک مسجد و پنج امامزاده و دو حمام دارد (تعجب‌آور است که با وجود این که ایرانیان تعداد زیادی حمام می‌سازند چرا همیشه کثیف‌اند) محصول ابریشم این محل فقط ۵۲ من است و برنج عمل نمی‌آید ، چهار تکیه و ۱۲۰ باب خانه دارد و جمعیت آن تقریباً " ۴۰۰ نفر است ، نزدیک خانه ما مقبره نیمه ویرانی بود که زمانی حتماً " بسیار زیبا بوده ولی اکنون وضع خوبی نداشت و روی آن علف روئیده بود . راهی از کنار آن می‌گذشت که راه خوب و بازی بود و اطراف آن درختان شمشاد و اشجار دیگر و بته‌های تیغ روئیده بودند . از اینجا تا کنار دریای خزر که تا بازار رودسر یک میل فاصله دارد مسیر ما از طریق شمال شرقی بود قبل از اینکه به این دریای داخلی که برای اولین بار آنرا می‌دیدم برسیم از شیر رود که رشته‌ای از پلورود است گذشتیم . " رودسر جزء ناحیه رانکوه است ولی متعلق به خان لاهیجان می‌باشد ، " بزودی به

ساحل دریای خزر رسیدیم ، ساحل زیر پا سفت و محکم بود و خدا را شکر می کردیم که بالاخره از راههای قبلی و از گل و لای نجات یافته بودیم ،

در مقابل ما دریا مانند حوضی آرام بود که فقط پرواز مرغان دریائی و برخورد آب با کناره های ماسه ای آرامش آنرا بهم می زد آفتاب می درخشید و ما از دیدن آن بسیار شاد شدیم ، از دور افق از ابرهای طلائی پوشیده شده بود و بالای سر ما آسمان مانند آسمان هندوستان آبی می نمود ، در سمت راست ما خانه های جدا از هم به چشم می خورد که اطراف آنها آبهای راکد بود گاه مجبور بودیم از جویبارها و نهادهای متعددی که به طرف دریاچه جریان داشتند بگذریم که یکی از آنها نورود بود که آقای آبت نام دیگری به آن داده بود ، در این رودخانه یک کرجی که نام قایقهای بحر خزر است لنگر انداخته بود و من برای اولین بار یکی از آنها را می دیدم ، درواقع نوعی کشتی بسیار عالی است ولی سالیانه عده بی از آنها غرق می شوند ولی با وجود آن تعجب آور است که تعداد بسیار کمی از آنها از بین می روند ، من نتوانستم باقیمانده کشتی التون را که آقای آبت در لنگرود دیده بود ببینم ولی بدون شک گفته ایشان صحیح است ،

در سمت راست جاده ، در محلی که نورود به دریا می ریزد

✽ نادر شاه که در صدد تهیه ناوگان در بحر خزر بود حان التون انگلیسی را در ۱۷۴۹ م مأمور این کار نمود ولی عمرش وفا نکرد و کار پس از مدتی تعطیل شد و فقط دو کشتی در لنگرود ساخته شد ، ولایت دارالمرز ایران - گیلان ، به قلم هـ - ل - رابینو - ترجمه

مردابی بود. سمت چپ آن راهدار خانه یا گمرک قرار داشت که مأمور آن ماهیانه ۱۵ قران حقوق می‌گیرد البته مقداری هم مداخل دارد، سرتاسر این راه درختان زیبای آزادبر روی جاده سایه افکنده بود.

بیست و پنجم دسامبر از رودسر به قصد سیاه کله رود که دو فرسنگ و نیم با رودسرافاصله داشت راه افتادیم، خارج از رودسر قبرستانی است بنام ملا میر که در دشت بازی قرار دارد و توسط درختان کهن احاطه شده است، مقابر آن شبیه به تابوت‌های سنگی بودند و نوشته‌هایی به خط عربی روی آنها حکاکی شده بود ولی فرصت خواندن آنها را نداشتم، چون مشایعت کنندگانی که از شهر همراه ما آمده بودند هنوز قصد برگشتن نداشتند.

در این حوالی کرجی‌ها روی رودخانه‌های کوچکتر به چشم می‌خورد، این کشتی‌ها ۲ الی ۳ متر هستند و بسیار باریک ساخته شده‌اند بطوریکه بر راحتی واژگون می‌شوند، ولی تکان ندارند. هر دو انتهای آن از سطح آب بالاتر است چون رودخانه‌های گیلان عمق زیادی ندارند پارو مصرف نمی‌شود و در عوض از یک جوب بلند استفاده می‌کنند، به مجرد اینکه از رودسر خارج شدیم کوه بسیار زیبای سامان کوه در سمت راست ما قدرافراشته بود و قله این کوه با عظمت در بالای یک رشته کوه‌های مشجر با انواع درختان توسکا و شمشاد و بلوط و غیره قرار داشت و بوسیده از برف بود، این کوه‌ها قوسی تشکیل می‌دهند و بمرور که به دریا نزدیک می‌شوند از ارتفاع آنها کاسته می‌شود تا اینکه در ساحل دریا در حدود سخت سرکه‌بد مازندران تنگابن می‌گویند در کنار آب یک مرتبه هم سطح زمین می‌شوند آنجا دیگر اصلاً ارتفاعی ندارند.

را دمابطرف جنوب سرفی بود. چند کرجی بزرگ با بادبان‌هایی

گسترده در روی آبهای آرام دریا دیده می شدند. همه روز تقریباً "احدی راندیدیم، نیم فرسنگ قبل از اینکه به شیررود برسیم از دوست کوه که چند دکان برای فروش نفت در اطراف داشت عبور کردیم. یک دکان قصابی نیز آنجا بود، بازار، روزهای یکشنبه است، چند ماهیگیر که صید ماهی آزاد و ماهی سفید می کنند آنجا سکنی داشتند، بعد از نهر دوست کوه از چهار نهر دیگر گذشتیم که به نام گیلکجان - سالم محلم - بالالم - و شیر محله معروف بودند، آنگاه از پلورود در نیم فرسنگی دوستکوه که نسبتاً "عریض بود عبور کردیم، در پلورود ماهیگیری کوچکی است که اجاره آن ۱۰۰ تومان است، این رود از سامان کوه سرچشمه می گیرد که فکر می کنم ارتفاع آن تخمیناً "دو هزار و چهار صد متر است، بعد از گذشتن از پلورود در سمت چپ یک کوره آهن پزی هست محصول آنرا ۲۰ من ۲ قران می فروشند که یک سوم از قیمت لنگرود ارزانتر است،

زمینهای اینجا باتلاقی و پوشیده از نی های صاف و نوک تیز است که برای حصیر بافی بسیار مناسب اند، بعد از آنها مزارع برنج هستند، یک چهارم فرسنگ بعد از پلورود جنگل شروع می شود بیشتر درختان آن شمشاد است، تاده لیمونجو دریا در طرف چپ قرار داشت، گزاف رود در نیم فرسنگی پلورود است و پل بسیار بدی از تیر برای عابرین تعبیه کرده اند، سواران باید از آب بگذرند، اجاره ماهیگیری آن ۱۵ تومان است، یک چهارم فرسنگ آن طرف تر نوروزجان و نهر دیگری بنام کهنه خشک رود است که مسیر قدیمی رودخانه سیاه کله رود می باشد. اجاره ماهیگیری آن ۲۰ تومان است، در نزدیکی سیاه کله رود ده دوازده خانوار ایلاتی که تاجرا سب و یا آهنگران زندگی می کنند.

در اینجا ساحل دریا را ترک کردیم و از بستر رودخانه به طرف

جنوب شرقی پیش رفتیم . این منطقه مشجر و زیبا بود ، نزدیک محله سیاه کله رود به بلوک باشی برخوردیم جوانی بود با صدای زیر بنام میرزا اسدالله . از اینکه نتوانسته بود اقلا "صد نفر سوارو تفنگچی به استقبال ما بفرستد معذرت خواست و تقصیر را به گردن مهماندار ما انداخت که ما را از راه عوضی هدایت کرده بود . اصولا " اینگونه احترامات کسالت آوراست ما هم ناگزیر او را بخشیدیم ، ما را به خانه کوچکی هدایت کرد که بخاری آن دود می کرد ولی محل آن یکی از زیباترین نقاطی بود که دیده بودم .

ده سیاه کله رود در کنار تپه های مشجری قرار گرفته ، کمی از سطح دریا ارتفاع داشت و دریا از آنجا دیده می شد . در این نواحی مانند سایر بلوک حیوانات وحشی و شکار زیاد است ، پلنگ و ببر و بز کوهی و حیوان شکاری بزرگی بنام گاوکوهی بسیار دیده میشود ، ببر هیرکانی از بین نرفته است و حتی من که در هندوستان ببر را دیده ام از بزرگی پوستی که به من نشان دادند تعجب کردم ، در لاهیجان در منزل خان پوست یکی از این حیوانات را دیدم که از پوزه تا انتهای دم حداقل ۳ متر بود ، سر یک گوزن را نیز در لنگرود به من نشان دادند که برای تزئین خانه های اشرافی اروپا بسیار مناسب است

سیاه کله رود

بلوک سیاه کله رود جزو لنگرود و به منجم باشی متعلق است ، مالیات سالیانه آن ۱,۵۰۰ تومان است و یک حمام و یک مسجد با مناره ای به شکل فانوس دارد ، یک آسیاب آبی نیز هست که

از آن برای جدا کردن شلتوک برنج استفاده می‌شود. این کار را به طرز قدیمی و با اسراف بسیار انجام می‌دهند. در شیب شمالی تپه‌ها درختان توت و پرتقال و نارنج و لیمو فراوان و عالی بود. آب این محله از برف‌های دائمی سم‌ام کوه سرچشمه می‌گیرد و بسیار گوارا است. در این بلوک فقط ۷۰ من ابریشم عمل می‌آید و محصول برنج آن برای مصرف جمعیت محلی کافی است. تقریباً ۶۰۰ الی ۷۰۰ راس گوسفند و تقریباً ۱۵,۰۰۰ راس گاو دارند. سیاه کله رود ۱۵ ده دارد. معروف است که اهالی بخصوص زنان آن از گیلک‌ها خوش قیافه تراند و به نظر می‌آید که اصلاً "خجول نیستند". با وجود اینکه تقریباً هیچ اروپائی به اینجا سفر نکرده است چادر سرنمی‌کنند و یک نوع کفش چوبی بنام پاکتیل که برای من تازگی داشت به پا داشتند. اینها دو پایه به ارتفاع ۶ سانتیمتر دارند و پا به وسیله یک میخ چوبی که بین شصت و انگشت دومی پا قرار دارد در آن نگاه داشته می‌شود. بدون شک بسیار ناراحت‌اند و فقط با تمرین می‌توان با آنها راه رفت.

درختان پرتقال اطراف منزل ماهنوز میوه داشتند ولی تا پائین دامنه کوه برف نشسته بود و هرچند که درختان بسیار بودند و منظره خوشی داشتند حتماً "در فصل تابستان زیبا تراند". البته در آن فصل مسافرین مریض می‌شوند. ولی مناظر زیبا تر از زمستان است. سالم‌ترین فصل سفر در سواحل خزر زمستان است.

خروج از رودسر

بعد از اینکه رودسر را پشت سر گذاشتیم احساسی که از دیدن منظره دریا به دکتر هویزش و من دست داد حتماً همان-

احساسی بود که به گزننفون ✕ دست داد هنگامی که با سپاه ده هزار نفری خود از پستی بلندیهای آسیای صغیر عبور کرد و برای اولین بار چشمش به پنتوس افتاد . البته نمی شود مارا با آن قهرمانان باستان ویا آشیل و اولیس ✕ ✕ که در دوران دبستان مراجعان مجذوب کرده بودند واز نام آنها مویه تنم راست می شد ، مقایسه کرد ولی ماهم به سهم خود رنج کشیده بودیم و از راههایی عبور کرده بودیم که مطمئناً حتی گزننفون در خواب نمی دید . در هر حال اکنون از اینکه بالاخره روی زمین محکم و کنار دریا قدم می گذاردیم خیلی خوشحال بودیم . راه از سپاه کله رود تا دریا گل آلود بودومی بایست از میان مزارع برنج عبور کرد ولی خوشبختانه مسافت آن کوتاه بود .

بحر خزر

بحر خزر برعکس مدیترانه جزر و مد ندارد و آب آن فقط کمی شور مزه است ، آقای آبت مقداری از آب بحر خزر را تجزیه کرده بود ولی نتیجه هائیکه به دست آورده با آنچه دکتر کارل وان - بایر ✕ ✕ ✕ به دست آورد ، متفاوت می باشد دکتر کارل معتقد است که آب بحر خزر گاز اسید کربنیک ندارد شاید آقای آبت قبل از تجزیه مدتی آب را تکان داده بود یا ممکن است که در موقع تلاطم گاز تولید

* Xenophon

** Achilles & Ulysse

*** Karl Von Baer

کرده باشد .

در طول ساحل ماسه‌ای دریا و در عقب سرتلماسه‌های کم‌ارتفاع و حوضچه‌های آب‌راکد ، جنگلی بود که آقای فریزر توصیف نموده‌است ، این‌تل‌ها از فشار آب نهرهائیکه از کوه سرازیر می‌شوند و راهی به دریا باز کرده‌اند ، تشکیل شده‌اند ، نهرها مستقیم به دریا نمی‌ریزند چون باتلماسه‌ها برمی‌خورند و مدتی از پست‌آنها جریان می‌یابند و تا مسافتی مسیر رودها از طریق شمال شرقی است . باد شمال غربی که دائما ' می‌وزد به تشکیل این تل‌ها کمک می‌کند .

درخت‌ازگیل وحشی و شمشاد بسیار زیاد است و درهمه جا به چشم می‌خورد ، در طول راه بقدری تنه‌های درخت و قطعات چوب روی زمین و در کنار دریا افتاده که مطمئنا " مصرف چوب ایران را برای یک سال تامین می‌کند .

از ده جای جان که ما مزاده‌ای دارد گذشتیم به ما گفتند که قاسم آباد درست راست در بالای دهکده‌ای بنام بندابین است که یک برج قدیمی دارد به ارتفاع ۹ الی ۱۲ متر و یک راه زیر زمینی به آن منتهی می‌شود . از دهانه خشکه رود تارودخانه قاسم آباد ، که در آنجا در زیر سایه درختی صبحانه خوردیم ، یک فرسنگ فاصله بود . سپس از شش نهر کوچک گذشتیم که در تابستان خشک می‌شوند .

معدن سنگی بعد از قاسم آباد است که هدایت اله خان رشتی قبل از اینکه توسط آقا محمد خان به قتل رسد از آن استفاده می‌کرد .

قاسم آباد

قاسم آباد دو محله بالا و پائین دارد در قاسم آباد

بالا باغات عالی هست بخصوص باغی متعلق به منجم باشی است که محصول آن ۱۸ من ابریشم و ۵۰۰ خروار برنج است ، همین شخص ۲۵ من ابریشم و ۳۰۰ خروار برنج از قاسم آباد پائین برداشت می کند . در این دو محله ۳۵۰ من روغن نیز عمل می آید .

پس از عبور از نهر بدون اهمیتی به اوشیان رود رسیدیم و مجدداً از نهرهای دیگری گذشتیم و به رود بسیار گل آلودی که محل ماهیگیری بود رسیدیم ، پس از گذشتن از جنگل به میان ده رسیدیم که بیلاق اهالی تنکابن است و مردم در تابستان به کوههای جورده می روند این کوهها عظیم و مرتفع اند ، در سمت راست ماسخت سر قرار داشت .

سخت سر

از دور تپه های بار فروش به چشم می خورد ، رودخانه سرخانی ، مرز بین گیلان و مازندران است و بعد از عبور از آن گیلان را با خوشحالی بسیار در عقب سر گذاردیم ، سپس از سخت سر عبور کردیم و از میان جنگل به طرف جنوب شرقی رهسپار شدیم ، کمی بعد از دریا پشته که مزارع برنج بسیار غنی و درختان متعددی داشت گذشتیم .

چهارده بار از ترک رود عبور کردیم که ضمن آن آشپزمن یکبار در گل افتاد از میان درختان پرتقال و انبارهای برنج که برپایه های قرارداد استند راه می پیمودیم تا به محله کند خط رسیدیم ، در آنجا یک آسیاب آبی کنار نهری ساخته بودند و راه سنگلاخ بود ، در اینجا محله دیگری بنام آخوند محله بود و سپس به لووی رود رسیدیم که صخره های

بزرگی داشت . از محله‌های نارنج بن ، کندسیروزو کین و از میان مزارع
برنج و خانه‌های بزرگ دهقانان که سقفهای سفالین داشتند عبور کردیم
تابه ده آب گرمی که محل اتراق مابود رسیدیم .

چشمه آب گرم

در اینجا بوی گوگرد بسیار قوی استشمام می‌شد
و بزودی آبی دیدیم که از چشمه‌ای جریان داشت و درجوی بسیار کثیفی
جاری بود ، در خانه‌های دهقانان منزل کردیم . فقط هشت الی ده
خانه وجود داشت . شب به دیدن چشمه آب رفتیم و چون این چشمه‌ها
را تا بحال توصیف نکرده‌ام من چند کلمه راجع به آنها خواهم نوشت ،
شش چشمه بزرگ و چندین چشمه کوچکتر که همه کم عمق اند و وجود دارد
که یکی از آنها به زنان اختصاص دارد و گرد آن دیوار ناقصی از سنگ
ساخته‌اند . حرارت چشمه بزرگتر که نام آن آب گرم بزرگ است ۱۱۴/۵
درجه فارنهایت است .

چشمه دومی مخصوص بچه‌ها است و حرارت آن ۱۱۱ درجه فارنهایت
است ، سومی که مختص زنان است ۱۰۹ درجه فارنهایت حرارت دارد .
چهارمی انجیرین است و ۹۸ درجه گرما دارد . کمی پائین‌تر در قسمت
چپ رودخانه کوچکی از میان جنگل زیبائی جاری بود و دو چشمه آب گرم
دیگر به نام خلوک با ۹۸ درجه و زنگابن با ۱۰۱ درجه فارنهایت وجود
داشت . آب آنها بخصوص آب چشمه بزرگ به مقداری زیاد گوگرد و
همچنین گاز اسید کربنیک دارد . بعلاوه آهک و مقداری آهن و املاح ،
اهل محل از این آب فقط برای استحمام خارجی استفاده میکنند و
پرهیز غذایی نمی‌کنند . از این آب بخصوص برای امراض جلدی و روماتیسم

وعوارض تب ونوبه استفاده می شود.

شکار

صبح بیست و نهم به شکار رفتیم ولی کشتزارهای اطراف مانع این کار شدند و در نتیجه شکاری نیافتیم ، واقعه‌ای که مارا بیش از همه چیز عصبانی کرد این بود که بعد از اینکه مدتی بیهوده گشتیم گرازی از جلوی پایمان فرار کرد و به جنگل پناه برد و سگها به دنبالش رفتند. این سگها شکل غریبی دارند ولی برای شکار حیوانات خوبی هستند ، قوی و وحشی اند و فقط اربابشان رامی شناسند ، در این شکار دده و ازده نفر تنگچی مازندرانی همراه ما بودند و همه تفنگهای چخماقی داشتند و به نظر ورزیده و قوی می آمدند و اگر چنانچه خوب تعلیم می دیدند حتما می توانستند جلوی تهاجم دشمن بخوبی ایستادگی کنند .

لباسشان از شلوار آبی تنگ و بالاپوشی از همان رنگ که در جلوی سینه باز می شد تشکیل می شد ولی همه مندرس و وصله شده بود . سرو وضع و لباس زنهار مرتبتر است ولی بطور کلی زیاد عادت به نظافت ندارند . از حمامهایی که در همه نقاط ایران یافت می شود استفاده می کنند ولی خیلی تمیز نیستند ، چون بعد از استحمام همان لباسهای کثیف سابق رامی پوشند و با همان لباسها می خوابند .

خانهای که موقتا* در آن منزل کردیم تقریبا دویاز سطح زمین ارتفاع داشت و بالوار ساخته شده بود و شکافهای بین چوبها را با گل پوشانده بودند ، سقف آن مرتفع و از سفال بود ، صاحبخانه به وسیله نردبانی به آن جا بالامی رفت و از آن بعنوان انبار برای اثاثیه خود استفاده می کرد . این خانه فقط از یک اتاق تشکیل می شد که من در

آن می‌خوابیدم و ایوانی داشت که عده‌ای از مستخدمین من در آن جا گرفتند . سقف این اتاق با الوارهایی که با دود سیاه کرده و با گل اندودن‌موده بودند پوشانده شده بود . در سمت چپ در سوراخی بود که تقریباً ۱۰ سانت قطر داشت . مصرف آن را نفهمیدم ، شاید بادگیر بود . در هر حال برای خارج شدن دود بخاری کوچک بی‌لوله تعبیه نشده بود و دود بخاری تقریباً "ماراکورمی کرد" چون امکان نداشت از آن منفذ کوچک خارج شود .

در وصف شغال‌های گیلان

در مجاورت خانه ما انباری از گاه ساخته بودند که طویل‌ه گاوها بود و برای استفاده سایر مستخدمین خالی کرده بودند . گاوها برای جبران ناراحتی تانیمه شب‌مارا بیدار نگه داشتند . لانه مرغ و خروسها در فاصله‌ای ساخته شده بود و چند پا از سطح زمین ارتفاع داشت . این لانه‌ها شکل عجیبی داشتند و اغلب از تنه خالی درختان ساخته شده بودند . این کار محض احتیاط است ، چون پرندگان در معرض حمله شغالها که همه شب در حوالی دهات می‌گردند هستند . در همه نواحی ایالات خرر بعد از غروب آفتاب و در شب زوزه عجیب شغالها شنیده می‌شود ، وجود آنها همیشه نمایانگر پائین رفتن درجه حرارت است . ایرانیان می‌گویند شبی که شغالها زوزه می‌کشند و سگها جواب می‌دهند هوای روز بعد خوب خواهد بود ولی اگر شغالها به تنهایی آرامش شب را بهم بزنند روز بعد هوا متغیر خواهد شد .

داستانهای عجیبی از جرات شغالهای گیلان شنیدم ، درهند

معروف بود که فقط اجساد مرده می‌خورند ولی گیلانی‌ها با این حرف موافق نیستند. در حال حاضر شغالی‌های اینجا بزرگ‌تر و قوی‌تر از شغالی‌های هندوستان اند. در نزدیکی رشت در کنار دریا چم‌ای بنام عینک (که به خاطر شباهتش به عینک چنین نامیده می‌شود) شغال‌ها می‌نشینند و با گستاخی عابرین را نگاه می‌کنند و تا وقتی که بطرف آنها شلیک نشود حرکت نمی‌کنند. در رشت سگ‌کم یافت می‌شود چون شغال‌ها توله‌سگ‌ها را می‌خورند. توله سگ‌زیبای دکتر هویزش به همین سرنوشت دچار شد و شغال‌ها آنرا دریدند. شغال در این حوالی آفتی است و آسیب فراوانی به باغات هندوانه می‌رساند. در بعضی نقاط کشیکچی‌هایی می‌گذارند که شب روی چهارپایه‌های بلندی می‌نشینند و با شلیک‌تیر و بازوزه‌های ناموزون مانند زوزه حیوانات آنها را می‌ترسانند. گراز نیز آفتی است چون هم فراوان و هم وحشی است و آسیب بسیاری به مزارع برنج می‌زند، آنها را نیز به همین وسیله دور می‌کنند.

کوه‌های بین سخت سر تا بارفروش *، نیم دایره وسیع و زیبائی را تشکیل می‌دهند و چندین رشته کوه، یکی بالای دیگری، در پای قله‌های پر برف جورده و دوهزار قرار دارند.

پنجشنبه سی‌ام دسامبر ساعت نه صبح از آبگرم راه افتادیم. محل اتراق بعدی مامی بایست در خرم‌آباد * در چهار فرسنگی جنوب شرقی باشد، مسیر ما بار دیگر به سوی دریای خزر و از طریق شرق و شمال شرقی بود. از راه باریکی که در دو طرف آن درختان شمشاد و بوته‌های تیغ روئیده بودند و از پل چوبی روی سلم رود (که آقای آبت‌اشتهاها ساریم رود نوشت‌ماند) عبور کردیم.

* نام قدیمی شهر بابل بود.

* خرم‌آباد نام قدیمی شمسوار است.

در اینجا دوراه وجود داشت یکی از قسمت بالای ده می گذشت و به گرم رود رسید محله منتهی می شد و دیگری راکه ما انتخاب کردیم از قسمت پائین ده و از میان مزارع وسیع برنج و باتلاقی کوچک می گذشت ، در عقب سر مادها نه سلم رود بود که مسیر آن از طریق شمال غربی شمال به طرف شمال غربی است ، در مقابل ما خلیج کوچکی قرار داشت ، راه به طرف شرق جنوب شرقی بود و از کنار آن می گذشت ، نشتا رود در ۹ کیلومتری شمال شرقی جریان دارد و فاصله بین این رودخانه از کنار دریا تقریباً ۹ کیلومتر است ، دونهر کوچک که یکی رشته ای از سید محله است و دیگری شورآب نام دارد در این محل جریان دارند ،

نشتارود

قسمت بعدی مسیر ما از سیگارود به بعد با گیلان تفاوت داشت ، تقریباً "همراه از کنار مزارع می گذشت و هیچ گونه بهتای وجود نداشت ، نهر بعدی بارش رود بود که در نزدیکی دهانه آن دهی به همان نام قرار داشت ، بعد از آن نشتارود است که در نزدیکی دریا دو رشته می شود ، یک رشته آن عمیق و کم عرض است و دیگری کم عمق ولی سنگلاخ ، این رودخانه از جنوب غربی به شمال شرقی جریان دارد و در دهانه آن تلماسه هائی قرار دارد ، طبق معمول رودخانه از مجرائی در شمال شرقی به دریا می ریزد ، در این محل صبحانه خوردیم و سپس سوار شده کمی بعد از ساعت یازده به راه افتادیم ، از نشتا رود تا مرز رود خلیج دیگری است به عرض دوفرسنگ ، سپس از نهر کوچک رودخانه خشکی که کف آن سنگ بود عبور کردیم ، دونهر دیگر نیز سر راه قرار داشتند که آب آنها تا زیر شکم اسبها می رسید ، این دونهرا از شعبات

چالک رود هستند و در کنار مزارع برنج جاری اند ، بته‌های دو طرف راه خشک بودند ولی در طالش در این فصل مسافرین می‌توانند در تمام طول راه بدون اینکه از اسب یا تئین آیند از گیل وحشی بخورند ، اکنون قسمتی از جاده از کنار دریای می‌گذشت .

مدتی از میان علفزاری عبور کردیم تا دوباره به ساحل دریا رسیدیم سپس یکی دیگر از نهرهای متعدد به نام طیروم را در جلو خود دیدیم ، آب آن تازیر رکاب اسب‌ها می‌رسید . در آنجا یکی از کرجی‌هایی که در لنگرود دیده بودیم لنگرانداخته بود و نفت ترکمن‌ها را می‌فروخت و برنج می‌خرید ، پس از عبور از نهر دیگری به محله شیر-رود رسیدیم ، در اینجا اما مزاد های بود که در مقابل آن درخت چناری قرار داشت ،

در گیلان درخت چنار بقدری کمیاب است که می‌توان تعداد آنها را شمرد ، در شهر وسیع رشت فقط دو عدد هست و در نزدیک جنگل در کنار دریا اصلاً " وجود ندارد . به جهت اینکه درخت نادری است از آن نام بردم ، رود اوسیاکم عمق و باریک است و در کنار راست آن جاوش محله قرار دارد ، چند قدم بعد از دهانه این رودخانه جاده تانهر کوچکی که از واشکن محله جاری می‌شود گاه از کنار دریا و گاه از میان جنگل انبوهی می‌گذشت ، از آنجا تاده‌گلی جان راهی وجود داشت این ده متعلق به میرزا علی‌نایب حبیب‌اله خان برتیب حاکم ایالت تنکابن ، کلار ساق و کجور است ، وی با خواهر نایب از دواج کرده است ،

گلی جان

در گلی جان برای ما منزلی آماده کرده بودند ولی من اطلاع

نداشتم و به کدخدای احمقی که از طرف نایب به استقبال من آمده بود گفتم که میل دارم در خرم‌آباد منزل کنم .

کدخدایا از روی نادانی و یا از روی بدجنسی پیام حاکم را به من نرساند ، وقتی که بالاخره به خرم‌آباد رسیدیم هیچ چیز برای پذیرائی ما آماده نبود . از نو سرکلاوه و مذر عبور کردیم ، در این رودخانه در طول سال ماهی آزاد صید می‌کنند و این ماهی‌ها را در حوضی نگه می‌دارند و هر وقت مشتری پیدا شود می‌فروشند .

قبلاً "اجاره ماهیگیری محله تنکابن در سال ۵۰۰ تومان بود ولی بعد از سقوط صدر اعظم قبلی ، ارسلان خان حاکم گیلان آن را به دست گرفت و اجاره به ۶۰۰ تومان افزایش یافت . حبیب‌اله خان ماهیگیری رودخانه مذر را به شخصی به نام میرزا جان به مبلغ ۵۶۰ تومان اجاره داده است . این رودخانه از دو محل سرچشمه می‌گیرد : ماران و دوهزار که در یک فرسنگی دریا به هم دیگر متصل می‌شوند . چندیل چوبی روی آن ساخته اند ، آنجا دو کرجی لنگرانداخته بودند که از سیاه سوسر در شرق انزلی آمده بودند و مشغول خرید برنج به مبلغ هربیست من شاهی ۲۵ قران بودند ، این مبلغ بسیار گران است ولی در اثر حکومت بد ارسلان خان همه چیز گران شده است .

بعد از مذر راه ما جنوب شرقی بود ، جاده کمی سربالا بود سپس به دشت مسطح و بازی رسیدیم که در چپ آن چند کلبه به نام قربان رزبار بود . در اینجا به جاده بدی که از میان مزارع برنج می‌گذشت و دشمن قدیمی ما بود برگشتیم ، کمی بعد وارد مسیر رودخانه خشکی شدیم که سنگلاخ بود ، سپس بار دیگر به جاده گل آلودی که در دو طرف آن درخت و بته و پیچک‌های بدون برگ روئیده بود رسیدیم . در سمت چپ ماده کوکلایه قرار داشت ، در سمت راست ما ده مزاردوست واقع شده بود که مزارع برنج بسیار عالی داشت . این مزارع تا دهکده

خرم آباد که در دشت سرسبز زیبایی در ۵/۶ کیلومتری کوهپایه و تقریباً ۵ کیلومتری دریا قرار دارد ، ادامه می یافت .

خرم آباد

این محل علیرغم نام دلپذیرش در مرحله اول محل اتراق راحتی به نظر نمی رسید و چند نفری را که دیدیم خیال بی احترامی داشتند . تصمیم به ادامه راه گرفتیم تا منزل دیگری بیابیم ولی نایب با عجله هرچه تمامتر رسید و اشتباهی را که رخ داده بود توضیح داد و ما را به خانه خالی و بزرگی هدایت کرد که متعلق به حبیب اله خان بود . اطراف آن دیواری از گل بود که بالای آنرا کاشیکاری کرده بودند و آنرا با گچ که در گیلان تقریباً "مصرف نمی شود محکم نموده بودند . در محوطه وسیعی در داخل حیاط ، درختان پرتقال و لیمو و چند چنار بود ، زمانی خانه خوبی بوده ولی مانند همه چیز خوب در ایران از آن مواظبت نشده و در نتیجه خراب شده بود ، سقف آن سوراخ بود و اتاق من در نداشت ، در میان حیاط حوض خالی و بزرگی بود ، سعی کردیم که این منزل موقت را برای اقامت خود مناسب گردانیم سپس مقداری غذای سرد که همراه داشتیم خوردیم ، شام خوبی هم از طرف خانم صاحبخانه رسید ، ظاهراً "چندی پیش خان با دو همسر دیگرش و ۲۵۵ تنگیچی به تهران رفته بود تا وظیفه مژدگانی خود را در قبال شاه انجام دهد و مراجعت وی بستگی به اوامر شاه داشت ، او موظف بود که یک گروه هشتصد نفری تنگیچی نگهدارد و قرار بر این بود که آنها سالی شش تومان از دولت حقوق بگیرند ، می گویند تعداد افسران با درجات مختلف صد نفر است و اسلحه نسبتاً خوبی دارند و غیر از

افسران که سلاحهای قابل استفاده ای دارند ، کسانی که درمواقع ضروری برای دفاع ازوطن احضارمی شوند افراد بی سروبی پاهستندکه فاقد سلاح خوب و غذای مناسب اند وبسیار بد خدمت می کنند ، این افراد حقوق دریافت نمی کنند و به طوری که می گویند : تعداد این مدافعین ملی پنج هزار نفر است ، در این قسمت از ایالت تفتگها اغلب چخماقی است ولی در قسمت شرق اکثرا فتیله دارند ، خارج از باغ خان درخت سرو نازی قد برافراشته بود و کمی دورتر از آن مسجد محقری بود که سعی کرده بودند آنرا با آجرهای رنگین تزئین کنند ولی نتیجه چندان خوبی نگرفته بودند .

مهمترین محصول این منطقه برنج ، روغن ، و ابریشم است ، از ابریشم ، چادرشب ، الیجه ، پیراهن ، دستمال و شلوارهای قرمز رنگ و غیره می بافند ، برنج رابه آستر خان (حاجی ترخان نام صحیح آن است) و باکو و گیلان و قزوین و تهران می فرستند و این محصول به خاطر سفیدی و لذیذی اش بسیار مطلوب است .

خرم آباد محله کوچکی است که بدون تک بیساز سی خانه ندارد ، در این حوالی شهر بزرگی وجود ندارد ، روز آخر سال از خرم آباد خارج شدیم و تا چشمه کیله همان راهی را که طی کرده بودیم بپیمودیم ، از آنجابه سمت شمال سرفی تغییر جهت دادیم و کمی بعد به ساحل دریا رسیدیم ، سپس به فاصله چند صد قدم در کنار جوی آب وریر سابه درختی کمی توقف کردیم ، دهانه رودخانه مذر به طرف شمال غربی شمال جاریست و از این مکان مسیر رودخانه از رود از طریق شرق جنوب شرقی جریان دارد .

آخرین رشته کوهی که دیده می شد و تا ساحل دریا امتداد داشت مدو بند نامیده می شود ، کلارستاق در شرق شمال شرقی قرار دارد ، ما از کنار ساحل حرکت می کردیم و مسیر ما اغلب از طریق شرق جنوب

شرقی بود .

بعد از صرف صبحانه ازنی رود و حاجی محله گذشتیم مدتی هم در جنگل راه پیمودیم ، گاومیشهای حبیب اله خان زمستان در این محل به سرمی برند . درست راست این محل کمی بالاتر محله شیرج است ، نهر بعدی تیرپر درست و روی این نهر مرحوم عموی حبیب - اله خان یک پل چوبی محکم و خوب برای عبور اسبها و عابرین ساخته بود که خرابه های آن هنوز باقی بود و متأسفانه بیش از دو سال دوام نیافته بود ، در اثر سیل از بین رفته بود و کسی هم آنرا تعمیر نکرده بود .

هنگام طغیان آب می باید با قایق از اینجا گذشت . یک قایق ماهیگیری هست که اجاره سالیانه آن فقط شش تومان است ، در دهانه رودخانه ماهی سفید و ماهی آزاد صید می شود ، این رودخانه بسیار سریع و خطرناک است و در پائیز امسال ، ۱۸۵۸ ، دوازده نفر در حال عبور از آن غرق شدند ، کمی بعد به رود راه پشته رسیدیم که از محل های به همان نام جریان دارد . در آنجا از میان بته ها و درختان تنومند جنگلی گذشتیم .

راه تارود زوار کله خوب بود ، این رود از دو مجرا به دریا می ریزد ، در اینجا من اول کسی بودم که درست راست جاده گل نرگس دیدم ، در این حوالی برکه های آب را که فراوان است ، درست چپ در کنار دریا و خارج از جنگل چند عدد از بناهایی که برای راندن شغال می سازند و قبلاً توصیف کردم دیده می شد این بناها در تابستان برای کسانی که نمی توانند از جهنم اطراف خزر به بیلاقات فرار کنند مناسب است ، مردم در تابستان از گرما به مناطق خنک و مرتفع بناه می برند ، چون نسیم دریا بیلاقات را از حشرات متعددی که این مناطق زیبا را آلوده می کنند - ایمن می دارد ، خرمکس را که فریزر توصیف

کرده باید دید تا باور کرد . آنها در تابستان بسیار زیادند و با نیش زهر آگین و با سماجت خود اسبها و سایر حیوانات را به حالت جنون در می آورند ، خون بدنشان را مانند زالومی میکند و تنها راه چاره فرا راست ، در این سفر فقط شپش مراخیلی رنج داد ، حشره دیگری وجود دارد که چه بسا خاص گیلان است و از شراب لذت می برد . به محض اینکه شیشه‌ای را بازمی کردیم داخل آن می شد و تعداد زیادی بدین طریق غرق می شدند . مسیر ایزارود جنوب شرقی به شمال شرقی است ماهیگیری آنجا را که اکثرا منحصر به ماهی آزاد است به مبلغ سی تومان اجاره می کنند . کرجی ها نیز می توانند آنجا لنگر اندازند ،

بعد از ایزارود ، جنگل که در صد قدمی راست جاده است با تلاقی بود . در اینجا مشغول ساختن دهکده‌ای بودند کمی بعد از نشتارود خانه بود که مسیر آن از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی است و در آنجا سه کرجی از سرخ رود مازندران دیدیم که در این فصل زمستان به واسطه طوفانهای خزر به آنجا پناهنده شده و لنگر انداخته بودند ، بارشان برنج بود ، که از قرار هر ۲۰ من شاهی ۱۵ قران می خریدند این کرجی ها می توانند چهل خروار (هر خروار ۵۰ من) حمل کنند درخت ازگیل و شمشاد و غیره در جنگل بسیار زیاد بود ،

در پسند رود با چند تن از آقایان ایرانی که به استقبال ما فرستاده بودند برخوردیم ، در این رودخانه یک کرجی لنگر انداخته بود ، جنگل هم چنان در طول راه ادامه داشت . از محله‌ای به نام تازه آباد گذشتیم و بعد از نهرهای کاظم آباد و عباس آباد که هر دو از طریق جنوب غربی به شمال شرقی جریان داشتند عبور کردیم ،

عباس آباد

بعد از 'به ده زیبائی به همان نام رسیدیم این ده موقعیت خوبی

دارد و روی پشته‌ای سرسبز و به فاصله کمی از کنار دریا قرار دارد ، موقعیت عباس آباد از موقعیت دهات بسیاری که تاکنون دیده بودم مناسبتر می نمود . عقب آن مزارع برنج و باتلاقی است ، دریای خزر در جلو آن واقع شده ، و کوههای بلند و زیبا از دور به چشم می خورند . عباس آباد در آفتاب می درخشید ، زمین زیر پای ما محکم و سبز بود ، رئیس عباس آباد (نام این ده به شاه عباس مربوط نیست و نام یکی از اهالی محلی است که بانی آن بوده) یوسف میرزا نام دارد پیرمردی است که زن جوانی گرفته ، او عموی حبیب اله خان است و مارا به تواضع بسیار پذیرفت و در عمارتی آجری که به دریا نزدیک بود منزل داد ، این عمارت قسمتی از مسجد بود و برای ما مردم مسیحی جای عجیبی بود به خصوص که برای سکونت زیاد مطلوب نمی نمود . لوله بخاری آنرا بسیار بد ساخته بودند و مجبور شدیم آتش را خاموش کنیم . علاوه بر این پنجره هم نداشت ولی چهار در داشت که هر کدام به یکی از چهار جهات جهان باز می شد ما ناچار شدیم آنها را به بندیم و در روز شمع روشن کنیم و آشپز من با اجازه مقامات همان جا مشغول پخت و پز شد .

موقع نماز چون ما حرمت آن محل مقدس را نادیده انگاشتیم ، مؤذن بیچاره به کنار دریا پناه برد و در آن محل با صدای محزون و شکسته خود مؤمنین را به نماز خواند ، در عباس آباد فقط دو خانه قابل سکونت وجود دارد یکی منزل خان است و دیگری مسجد که ما با سایر مستخدمان در آن منزل کرده بودیم . هر دوی این عمارات از آجرهایی که از ساختمانهای قدیمی تر برداشته شده اند بنا شده بودند ، در خانه خان سعی شده بود که با آجر تزئیناتی انجام دهند . البته خان ترجیح می داد که ما را در خانه خودش جا دهد تا مسجد را نجس نکنیم ولی چون میهمان شاه بودیم و

فرمانی از جانب وی داشتیم ، اگر ما رادر محل مناسبی جای نمیداد ممکن بود برایش مخاطره‌ای ایجاد شود ، بدبختانه آنچه جزو بهترین محسوب می‌شد زیاد خوب نبود ، در هر حال نمی‌توانست بدون اینکه فامیل خودش را از خانه بیرون کند ما را آنجا جای دهد و ما هم ، بخصوص از این لحاظ که برای زنان ایجاد مزاحمت می‌شد ، اصرار نکردیم .

همان طوری که نوشتم عباس آباد موقعیت بسیار خوبی دارد ولی خانه‌های آن و از جمله خانه کدخدا و مسجد همه مانند غار هستند و مایحتاج زندگی آنطوری که مایل بودیم به دست نمی‌آمد . گوسفند تقریباً "وجود نداشت ، مرغ و خروس کم و آرد و گندم نایاب بود . جو برای اسب پیدا نمی‌شد ولی خوشبختانه شکار فراوان بود . ما شانس شکارکردن نداشتیم چون وقتی همراه چهارده نفر بلد به شکار رفتیم فقط رد پای گرازها رادر مزارع برنج دیدیم . بطور کلی روز بدی نمی بود ، چون آقای آبت که اکثراً واقعیت را می‌نویسند می‌گویند که در عباس آباد شکار فراوان است .

در این ده بیست و پنج خانه هست . یک قبرستان دارد که مانند سایر قبرستانهائیکه در ایران دیده‌ام ، هیچ‌گونه تزئیناتی نداشت عجیب است که در ایران هیچ‌کوششی برای تزئین قبور نمی‌شود در ترکیه وضع کاملاً متفاوت است ؛ در آسیای صغیر نیز اینگونه احترام به مردگان کمتر شده است ولی در هر حال قبرستانهای آنها شبیه قبرستانهای محقر ایران نیستند . من از دقایقه‌ای که وارد ایران شدم متوجه این موضوع گشتم .

روز سال نورادر عباس آباد گذرانیدیم ، منزل بعدی دراورنگ در چهار فرسنگی از طریق شرق جنوب شرقی بود ، ساعت هشت و نیم صبح راه افتادیم ، شروع جاده بسیار خوب بود و راه از منطقه سرسبزی

که بین دریا و مزارع برنج قرار داشت تا رودخانه حسین آباد که از جنوب غربی به شمال شرقی جریان داشت، یکسان بود، رودخانه حسین آباد پل چوبی بدی دارد که عابرین از آن عبور می کنند، در کناره شرقی آن محله کوچکی به همان نام وجود داشت. بیست دقیقه بعد از اینکه راه افتادیم به محله ای به نام او میش کلا رسیدیم که در دو طرف نهر قرار داشت و در شمال آن تلماسه ای قرار داشت، محلی که این نهر به دریا می ریزد شرق شمال شرقی است،

بعد از او میش کلا جاده تغییر جهت می داد و تا فاصله یک کیلومتر مترونیمازمیان جنگل می گذشت، در سمت راست درختان بسیار زیبای جنگلی دیده می شد. راه باریکی بود که به معدن آجر منتهی می شد ولی اهالی ترجیح می دهند که از خشت خانه بسازند چون آسانتر است و همه جا گل فراوان است آثار یک ساختمان قدیمی از بین رفته بود و چون زمین را برای بدست آوردن آجر کنده بودند، مسافرین کنجکاو و عتیقه شناسان قادر نبودند که از نقشه خارجی قصر یا قلعه سردر بیاورند در هر حال به نظرمی رسید که در قدیم ساختمان بزرگی آنجا بوده است و اکنون هم مقدار زیادی آجر آنجا بود ولی نه اهالی و نه ما نتوانستیم بفهمیم چه بود است.

اسپ چینی

در اینجا آنرا اسپ چینی می گویند. پسر رئیس عباس آباد به من گفت که در ایام گذشته شخصی به نام عثمان خان آنجا زندگی می کرد شاید قصر قدیمی تاتارها بوده است، کی می داند؟ اطراف آن درختان بسیار زیبایی روئیده بود، در سمت چپ یک

قبرستان بود که اطراف قبرها گل نرگس کاشته بودند . بعد از نهری کوچک و یک کیلومتر ونیم بعد به رودخانه اسپ چین و محله ای به همان نام رسیدیم ، این رودخانه نسبتاً عریض بود و کف آن ماسه ای است و مسیر آن از طریق جنوب به طرف شرق شمال شرقی است راه از میان جنگل با درختان بلند و شمشاد و از نزدیک دریا می گذشت ، چهار کیلومتر بعد از عباس آباد به خرکوود رسیدیم که مسیری پرپیچ و خم و جریانی ملایم داشت و آب آن گل آلود بود مسیر آن از جنوب غربی به طرف شمال شرقی بود ، در کنار شرقی این رود در نزدیکی محله جمشید آباد صبحانه صرف کردیم ، از آنجا دو راه هست یکی از ساحل دریا می گذرد و دیگری از میان جنگل . ما جاده دوم را انتخاب کردیم و از میان درختان از گیل و گوجه وحشی عبور کردیم .

سپس از نهر باریکی عبور کردیم و به منطقه ای پوشیده از شمشاد رسیدیم ، صد قدم آن طرف تر به نهر دیگری رسیدیم . بعد از آن به مقدار زیادی درختان توسکا برخوردیم که باز حمت از میان آنها و بته های تیغ عبور کردیم تا دوباره به ساحل دریا رسیدیم . آنگاه از اسپهرود گذشتیم که از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی جریان دارد باز به جنگل و درختان شمشاد رسیدیم ، در میان آنها درختان یاسمن و شمشاد و غیره بسیار بود ، بهمین منوال گاه از ساحل و گاه از نهرهای کوچکی عبور کردیم . نمک آبرود که از جنوب شرقی به طرف شمال شرقی جریان دارد مانع دیگری بود و محلی است که کلا رستاق از آنجا شروع می شود ، بعد از عبور از آن از سه طیل انبار یا انبار ابریشم گذشتیم این طرف گیلان چون ابریشم فراوان نیست از اینگونه انبارها زیاد وجود ندارد ولی نی و درخت اقا قیا زیاد است . بعد از نی رود سرکه از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی و جنوب غربی به شمال شرقی جریان دارد گذشتیم . در اینجا غلام هاشم

بیگ که آق‌سای دُریا را با نامه‌هایی به‌نزد مافستاده بود ، به‌مالمحق شد و خبرآورد که قن‌سولگری و سفارت را تحت اداره دولت هندوستان قرار داده‌اند ، این موضوع برای من خوش آیند بود چون مدت نه سال در هندوستان در حکومت هند شرقی خدمت کرده بودم و از لحاظ من فقط ادامه کارم بود ،

عقاید مؤلف درباره نحوه حکومت انگلیس در هندوستان

خوشبختانه حکومت هندوستان جلوی پیشرفت روس‌ها را گرفته است ، زمانیکه در پشاور بودم درباره فعالیت روس‌ها در سال ۱۸۵۰ مطالعه کردم و متوجه شدم که آنها مرتب به سوی خیوه و بخارا پیشرفت میکنند ، تعصبات مذهبی حاکم بخارا که استودارت و کانالی را به کشتن داد جلوی روس‌ها را نگرفته است و روس‌ها به ظاهر به خاطر تجارت رفت و آمدی برقرار کرده‌اند ، ولی متوجه شده‌اند که پیشروی آنها از طریق ایران مشکل خواهد بود ، در صورتیکه امکان دارد از طریق دریای آرال آسانتر به آن نواحی دست یابند ، اگر آن دریای داخلی را می‌گرفتند می‌توانستند به مرور سرزمینهای بین دریا و کوهستانهای افغانستان را تحت سلطه خود درآورند ، آنها می‌دانند که پیشروی

آقای دُریا نماینده دولت انگلیس در تهران پس از مراجعت ماری در ۱۸۵۸ بود .

این دونفر از طرف نماینده انگلیس در ایران برای جمع‌آوری اطلاعات به بخارا اعزام شدند ولی امیر بخارا آنها را به قتل رساند .

تدریجی از آن سو کمتر توجه اروپا را جلب خواهد کرد و بهتر از نقشه‌های قبلی در مورد تسلط بر آذربایجان و خراسان و هرات است . در عوض آنها مشغول فعالیت علیه ایران هستند و صدر اعظم قبلی ایران به آنها کمک می‌کرد و دولت بریتانیای کبیر را مورد اهانت قرار می‌داد . هر چند هر ایرانی که با جغرافیا آشنائی داشته باشد (و صدر اعظم هم از آن بی‌اطلاع نبود) خواهد دید که امپراطوری ما وسیع و قدرت نظامی ما بسیار است و ما اگر هم به دلیل دیگری نباشد به خاطر منافع خودمان باید از سلطنت ایران علیه روسها حمایت کنیم تا هندوستان ایمن باشد . من از آن اشخاصی نیستم که فکر می‌کنند روسیه نمی‌تواند به ایسن زودیها به ما حمله کند . شکی ندارم که آنها به این کار مایلند و دلیل آنکه تا به حال به آن مبادرت نکرده‌اند این است که دنبال فرصت مناسب می‌گردند ، ضمناً " معتقدم که وقت آن روزی فرا خواهد رسید ولی هنوز زود است . من در کریمه ❖ بودم و می‌دانم که قوای روس که به امداد ارتش سباستوپل ❖ فرستاده شد در راه چه کشید ، بنابراین فکر نمی‌کنم که سربازان روسی در حمله به هندوستان بتوانند حتی موفقیتی را که در سباستوپل به دست آوردند کسب کنند ، بیابانهای خشک و کوهها و مناطق بایر بین روسیه و هندوستان در واقع مانع این کار خواهد شد . مادامیکه ایرانیان و افغانها آزاد باشند و بتوانند از منافع خود دفاع کنند روسها شانس نخواهند داشت . اگر در انقلاب گذشته درهند ، روسیه این موانع را پشت سرگذاشته و به پشاور حمله کرده بود فکر نمی‌کنم برای ما چندان خطرناک می‌بود در هر حال

❖ جنگ کریمه در سال ۱۸۵۶ بین فرانسه ، انگلیس و ترکیه علیه

روسیه بود .

❖ ❖ سباستوپل جبهه جنگ کریمه بود ، Sebastopole

خوشبختانه انقلاب فراموش شده است و آن عده از افرادی که راجع به این اوضاع خوشبین نبودند اکنون کنار رفته اند و ما با روش جدید خود در هند حکومت خواهیم کرد و به خواست خدا روش صحیحی پیش خواهیم گرفت، باید به مذهب و طبقات مذهبی آنها احترام گذارد و تعصبات آنها را رعایت کرد بخصوص نباید عقاید و قوانین انگلیس را بر آنها تحمیل نمود چون امکان دارد از قوانین ما سوء استفاده شود، ما باید در هندوستان حکومت کنیم و گرنه از آنجا رانده خواهیم شد چنانکه در قیام اخیر ممکن بود این وضع پیش آید. در ضمن اگر روسها نیز به پشاور نزدیک شوند امکان دارد نظیر این واقعه رخ دهد و برای اینکه بتوانیم حاکمیت خود را حفظ کنیم نباید به بومیان اجازه بدهیم که با ما برابر شوند، اقدام لرد دلهازی * که اجازه داد یکی از بابوهای بنگال در کلکته عضو دادگاه بخش شود کار خطرناکی بود به قول اروپائیان مقیم هند اوبا این کار به برتری نژاد خود لطمه زد و نژاد خود را با نژاد اهالی بنگال که هیچ وقت با آزاد مردان انگلیس برابر نخواهند شد یکسان جلوه داد. افرادی که بیش از سایرین طرف توجه مای بودند به استثنای معدودی علیه ما برخاستند و سپاهی ها نیز منتظر بودند ببینند کدام طرف موفق خواهد شد تا با آن همدست شوند و آنها طبقه زارع بود که به ما آسیبی نرساند، در صورتیکه این طبقه بیش از همه تحت فشار قرار داشت و در اثر سیاست غیر عاقلانه، مالیات بیشتر می پرداخت،

ما باید یک ارتش دائمی تقریباً "صد هزار نفری متشکل از انگلیسیائی که در هندوستان متولد شده اند داشته باشیم و هر چند که می توان

* Lord Dalhousie

برای کار در خارج کشور از خدمت نظامیان بومی استفاده کرد تا سربازان انگلیسی از گرمای شدید ایمن باشند ولی دیگر هیچ وقت نباید به آنها اعتماد کرد .

اگر بگویند که سربازان مدرسی و بمبئی به ما وفادار ماندند می توانم جواب دهم که دلیلش این بود که آنها مانند اهالی بنگال متحد نبودند و جرات و قدرت کمتری داشتند و گرنه به خاطر علاقه به ما نبود ، وقایع گذشته نشان داد که آنان کاملاً " قادر هستند متحد شوند ، باید بخصوص از سیکها ترسید چون بهترین سربازان اند و مذهب جدیدی دارند که به آنها بشارت می دهد روزی بر دنیا حکومت خواهند کرد . آنها هنگام خطر خیلی به ما کمک کردند و ما باید خدا را شکر کنیم که مجبور بودیم به علل اقتصادی عده زیادی از آنها را به سربازی بگیریم و در غیر این صورت تقریباً " بدون سرباز می ماندیم .

وقتی که قشون سواره انقلاب را شروع کرد سیکها به ما خدمت کردند اکنون ما نباید آنها را بدون تعیین سرنوشتشان رها سازیم . البته مسئله این که با آنها چه باید کرد هنوز حل نشده است . آنها پر جرات منظم و با نشاط اند و لرد گوگ * میدانند که چه دشمنان سرسختی هستند ، انقلاب مجدد در این حوالی به موقعیت ما در هندوستان لطمه بسیاری وارد خواهد کرد .

اکنون باید به مسأله مازندران برگردم . بعد از اوشروداز امام رود که از طرف جنوب شرقی جنوب و شمال شرقی جریان داشت عبور کردیم و از آنجا به مرزنده کلار رسیدیم . در آنجا قبرستانی هست با درختان بسیار بزرگ و مزارع برنج . بعد از قصبه کوچکی باش خانده به نام گرامی جان عبور کردیم .

چندنهر سر راه بود ، یکی از آنها سرداب رود سرنام داشت که از ییلاق کلاردشت جریان دارد و یک کرجی آنجا بود که برای خرید برنج از قرار خرواری ۲ تومان آمده بود . اکنون راه از میان مزارع برنج می‌گذشت از محله‌ای بنام گورمجان عبور کردیم ، پس از آن ده بزرگ اورنگ بود که یک کیلومتر و نیم با دریا فاصله داشت . شب را در آنجا اتراق کردیم چون به نظرها کلی مخلوقات عجیبی می‌نمودیم عده زیادی از افراد فضول بدور خانه ما جمع شدند و اگر فراشها نبودند ، وارد خانه می‌شدند ، ده اورنگ از ۴ خانه تشکیل شده بود و چهار فرسنگ از عباس آباد فاصله داشت .

چالوس

محصول عمده آن برنج است . در کوهستانهای کجور هم مقداری گندم و جو عمل می‌آید . روز سوم زانویه از اورنگ حرکت کردیم و از دشت سرسبزی گذشتیم که تقریباً "پوشیده از بته بود و سپس به رودخانه عریض چالوس که از کوهستانهای نور سرچشمه می‌گیرد رسیدیم . مسیر آن از طریق جنوب غربی جنوب به شمال شرقی است و حد بین کجور و کلاردشت است . در رودخانه چالوس ماهی آزاد صید می‌شود و اجاره آن ۵ تومان است .

مقدار زیادی ماهی حرام نیز وجود دارد ولی مسلمانان آنها را نمی‌خورند چو فلس ندارند ، رود بعد گندآب رود است و بعد از آن درست راست چندین برکه آب را که و سپس رودخانه تزگلا و مزارع برنج و رودخانه کرکود که متعلق به بلوک کران می‌باشد ، دو محله به همان نام یکی بالا و دیگری پائین است که دومی بزرگتر و نزدیکتر به دریا

است . در آنجا صبحانه صرف کردیم . با اشکال بسیار چند تخم مرغ و کمی شیر در ده پیدا شد و هر چند که حاضر بسودبسم مبلغ خوبی بپردازیم ولی چون زارعین عادت دارند به آنها اجحاف شود و آنها را بچاپند به کسی اعتمادی ندارند ،

ساحل دریا ماسه‌ای بود و پشته‌هایی که به سدهای هلند شبیه بودند آنها احاطه کرده بودند . زیر پا ماسه سنگین بود و اسبها با اشکال از آن عبور می‌کردند . بعد از صبحانه از کنار دریا که در سمت جنوب شرقی قرار داشت ، از نهر باریکی عبور کردیم که رشته‌ای از کرکود سراسر است و از جنوب سرچشمه گرفته و به غرب می‌چرخد و در شمال شرقی به دریای خزر می‌ریزد ، بعد از آن از نهر دیگری گذشتیم که از طریق جنوب شرقی جنوب به جنوب غربی غرب جریان داشت ، آنگاه به کنار دریا قدم گذاشتیم . این نهر در تابستان خشک می‌شود و چون نامی ندارد امکان دارد که آبهای مزارع برنج باشد . ساعت یازده و نیم از نهر و چشمه آبی که از جنوب به شمال جاری است و به دریا می‌ریزد گذشتیم .

مسافری در این منطقه قبل از اینکه به رودخانه برسند به وجود آن پی می‌برند چون وقتی هوا خوب است محلی که آب شیرین داخل دریا می‌شود مانند نواری نقره‌ای است که تا مسافتی از ساحل که شاید چند صد متر طول داشته باشد امتداد دارد . وقتی باران باشد این نوار نقره‌ای گل آلود می‌شود .

دریای خزر

دریای خزر صدف زیاد ندارد و انواع آن نیز محدود است ، و

اکثر از دوتیره اند ، با همه کوششها ، من بیش از شش نوع نیافتم .
یک نوع آن زیاد دیده می شود و دو نوع دیگر آن نادر است . یک نوع
آن خاکستری رنگ است و اغلب در اطراف باکو زیاد هست و نوع دیگری
صورتی رنگ ، ظریف و کوچک است و بعد از طوفان دیده می شود ، هیچ
کدام زیاد جالب توجه نیستند ، من انتظار داشتم که هنگام عبور از کنار
این دریای معروف انواع صدفهای رنگارنگ و متنوع بیابم ولی متأسفانه
چنین نبود .

در سمت راست چشمه چند خانه بود ، از نهری به نام ماسا الله
که از جنوب به شمال جریان داشت عبور کردیم ، بستر آن یوشیده از
سنگهای آهکی بود ، از آنجا تا مسافت تقریباً " سه کیلومتر یا بیشتر زمین
پوشیده از سنگهای آهکی بود ، در یک طرف هم آب الوار زیادی آورده
و پخش کرده بود . سپس از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی از نهیر
زیبائی عبور کردیم .

علی آباد *

دهکده بزرگ علی آباد در سمت راست ما قرار داشت (باید
یادآور شد که دو دهکده علی آباد وجود دارد) از رودخانه ای عبور
کردیم که آب آن از مزارع برنج می آمد ، بعد از میان جنگلهای شمشاد
و انار و گوجه وحشی و اقاقیا و ازگیل و یاسمن گذشتیم ، در این جنگل
گاه سیب و انجیر وحشی یافت میشود ، راه ماسه ای بود ، رود بعدی
خیر رود بود که رودخانه عریضی است ، و از جنوب شرقی به شمال شرقی

جریان دارد . کف آن تقریبا "خشک و آهکی است و تنه درختان بسیاری در آن ، افتاده بود . کمی بعد قطعه آب را کندی نبود بنام بند پی و از جنوب به شرق شمال شرقی به دریای ریخت ، مدتی از میان جنگل گذشتیم و به رودخانه مازکا که آقای آبت به اشتباه مازیکرود نامیده رسیدیم که از جنوب به شرق شمال شرقی جریان داشت . راه گاه از کنار دریا و گاه از میان جنگل پیچ می خورد ،

بطور کلی درخت شمشاد نه تنها زیاد است بلکه درخت بسیار بزرگی است ، در فاصله تقریبا ۱۰ سه کیلومتر از کنار تپه ها که در جنوب شرقی و شمال شرقی قرار داشتند عبور کردیم و به چلندر که از شعبات دزدک - رود است رسیدیم . چون رودخانه باریک و عمیق بود با قایق از آن عبور کردیم . در آن طرف رودخانه ده محله است که حد چالونسرا است (آقای آبت آن را اشتباها " کلاندرنوشته است) . اطراف آن مزارع برنج و صدخانه بود . شنیده بودم که در آن حوالی آثار یک شهر قدیمی دیده شده و غاری هست که مقر دیوان سفید بوده ، در تنه خالی درختی که در این مملکت به جای قایق از آن استفاده می کنند از رودخانه عبور کردیم و به منزل کدخدای ده محله رسیدیم ، در آنجا همه اهالی چه مرد و چه زن به نحاسای من و دکتر هویزش آمده بودند و عده ای از آنها برای درمان به دکتر هویزش رجوع کردند ،

پس از مدتی مردم کمی به ماعادت کردند . به نظر شان می رسید که قنسول انگلیس دیو سفید است ولی شاید دیو یا شیطان چندان بدی نباشد ، مدتی خانمها از گوشه چشم مارانگاه کردند و به زبان محلی مازندرانی درباره لباس و سرو شکل وضع مابحث کردند . بعد از آن عده ای بچه های نیمه برهنه به سمت ما هجوم آوردند و سول ما کفار را خواستند . بالاخره به لحاظ صرفه جوئی مجبور شدیم جلوی

التماسهای آنها خنونت به خرج دهیم و از خانمها و اطفالشان بخواهیم که بروند .

آثار قدیمی

روز چهارم زانویه در کرکود سرماندیم تا خرابه‌هایی که در جنگل در جنوب غربی دهکده بود ببینیم . دهکده را با آجرهای قدیمی ساخته بودند ، تقریبا " دریک کیلومتر ونیمی جنگل انبوهی در دامنه تپه ، آثار قلعه ای قدیمی که توسط دو خندق و دیوارهایی احاطه شده بود یافتیم . خندق درونی تقریبا " ۵/۶ متر عمق داشت . عمق خندق بیرونی بیشتر از نیم متر نبود ، آجر بسیاری در آنجا ریخته بود و در روی بلندی میان خرابه‌ها درختان جنگلی که از زیباترین درختانی بودند که دیده بودم روئیده بودند ، به فاصله کمتر از یک کیلومتر ونیم دریای تپه و به ارتفاع تقریبا " ۱۰ متر از سطح زمین صخره‌های آهکی و غاری دیده میشد ، بلندی غار ۱۰ متر و عرض آن یکمتر ونیم بود و طول آن هم به همین اندازه بود . اگر دیوان سفید حقیقت داشته باشد حتما " برای دیده بانی از آن استفاده می‌کردند (از آن نقطه منظره بسیار عالی بود) دیوانی که در نقاشیها و داستانهای فارسی توصیف شده‌اند بزرگ نبوده‌اند و سقف غار هم زیاد بلند نبود ، بدون شک زمانی یک شهر قدیمی در این محل وجود داشته است ولی کتیبه‌ای نبود و من سعی نمی‌کنم نام آنرا تعیین کنم و اینکار راهب عهده متخصصین می‌گذارم .

از چلندر تا سول ده که متعلق به صدراعظم قبلی بود چهار فرسنگ است و راه از همان جاده به طرف شرق و از میان جنگل که اکثر درختان

سفرنامه شمال ۶۹

آن شمشاد بود می‌گذشت ، به محله‌علی آباد (این دومین محله به این نام است) رسیدیم ، در آن نزدیکی از رودخانه ارمج که از جنوب غربی به شمال شرقی جریان دارد و هفت نهر کوچک عبور کردیم در کنار ارمج کرفس وحشی بسیار روئیده بود .

علی آباد جدید از پنجالی شش خانه تشکیل می‌شد و ۴۰ تا ۵۰ مزار دریا فاصله داشت . جاده گاه از ساحل ماسه‌ای دریا و گاه از میان جنگل می‌گذشت .

از دونهر که یکی از آنها بسیار زیبا بود گذشتیم ، آنگاه از نیرود که از جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت عبور کردیم و به محله سولده کلا رسیدیم (جاثیکه آقای آیت با استقبال بسیار بدی روبرو شده بود) از نمک آبرود سرکه از جنوب شرقی جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت و کوه رود که از جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت همچنین از سرخ‌رود عبور کردیم سپس به رودخانه کنوس رود سرخ‌رود رسیدیم این رودخانه از جنوب شرقی جنوب به جنوب شمال شرقی شمال جریان داشت و در ساحل چپ آن محله‌ای با ۲۰۰ خانه بود به نام علم‌کلا که از محلات فیروز محله است . رودخانه بعدی کچه‌رود بود و محله‌ای در ساحل چپ آن قرار داشت و آب آن گل آلود بود ، بطور کلی آب اکثر رودخانه‌ها حتی در دهانه‌هایشان بسیار شفاف است ولی این یک استثناء بود ، از دونهر کم اهمیت گذشتیم و به محله وزیر رسیدیم ، در آنجا رودخانه‌ای جاری بود و در کناره راست آن محله علمده قرار داشت . رودخانه علم‌رود که از جنوب به شمال شرقی شمال جریان دارد حد حکومت حبیب اله خان است و ایالت نور از آنجا شروع میشود ، رودخانه علم‌رود بسیار عمیق است ، حبیب‌اله خان رئیس سه ایالت تنکابن و رستاق و کجور است ، هر چند که اهل این منطقه مازندرانی

هستند ولی نمی‌خواهند مازندرانی قلمداد شوند و مازندرانیه‌ها آنها را گیلکی می‌دانند .

تنکابن

تنکابن نه بلوک دارد . سیاه رستاق ، سخت سر ، گلی جان ، میابده کوه ، حرم آباد ، مزار دشت ، سیاه خور ، بالوده ، زوار ، جوربند ، لنکا ، حیربند ، کلار آباد ، اسکور ، دوهزار . مالیات تنکابن ۴۵۰۰ تومان است .

کلار ساق از تنک آباد رودنا چالوس امتداد دارد و شامل ۴ بلوک می‌شود . دس کلار ساق ، کلار دسب (که بیلاق آن است) و تقریباً " صد دهکده دارد و ده خانه ، خواجه و ندکه ۳۲۶ سوار برای ساه می‌فرستد و دورنس دارد ؛ جعفر طبیحان که از طایفه لک است ۱۵۰ سوار تحت احیار دارد و حقوق سالیانه او ۱۰۰ تومان است ، دومی فلیخان است که او نیز از طایفه لک است و همان حقوق را دریافت می‌کند و صد سوار رحب احیار دارد . سوم بلوک بیرون بسم و چهارم کوهستان غربی و سرفی است . نام منطقه کوهستانی غربی دلیر و قسمت بلوک سرفی الاصل والند است . در این کوهستانها گندم می‌روید ولی ثروت عمده مردم از دامداری است . گوسفندان آنها دمیهای کوتاه دارند و به آنها زل می‌گویند . مالیات کلار ساق ۱۰۰۰ تومان است .

کجور

کجور ۱۲ بلوک دارد . بیجک رستاق ، زندرستاق ، کوهپیر ، لاشک ، سپرود

شهرکجور ، فیروزکلا ، کران ، خیر رودکنار ، چلندر ، نارنج بن ، کچه رستاق ، خواجه وندها . درکجوره ۶۰ خانه و دور رئیس دارند ، یکی خواجه خان از سرف وند و سنی است و می گویند افراد او کرد هستند او سالی ۱۰۰ تومان می گیرد و صد سوار دارد ، دومی عیسی خان است که از همان طایفه و مذهب خواجه خان است و با همان اندازه حقوق و همان تعداد سوار .

خواجه وندها ذاتا " دزدانند ولی به اندازه عبدالملکیها پر جرات نیستند ، اغلب گله ها را می دزدند و گاه به مسافرینی که از این منطقه عبور می کنند حمله ور می شوند ، ولی مانند عبدالملکیها در ساحل دریا به همه عابران بدبخت حمله نمی کنند . برای اهالی جای خوشبختی است که عبدالملکیها آن منطقه را ترک کرده اند و سه سال پیش توسط شاه به اطراف اشرف کوچانده شدند ، آنها ۲۰۰ سوار در اختیار اعلیحضرت می گذارند و اکنون که در همسایگی ترکمنها زندگی می کنند کمی آرام گرفته اند . قرار بود که در جهاد علیه انگلیسها که صدراعظم وطن پرست و دیندار اسبق اعلام کرده بود ، بجنگند ولی قبل از اینکه وارد مهلکه شوند جنگ خاتمه یافت و مجبور نشدند که به جنوب ایران سفر کنند ، می گویند عبدالملکیها در اصل از آن منطقه به اینجا آمده اند . آقای آبت در منزل رئیس آنها ، بستان خان با رفتار غیر دوستانه ای روبرو شده بود .

سولده

پس از عبور از ده صلاح الدین کلا در سمت راست علمده

اشرف نام قدیم بهسهر است .

مردابی بود که اطراف آن درخت اقا قیا روئیده بود و مرغابی فراوان داشت . پس از مدتی که طی طریق کردیم به طرف جنوب بالاخره به دهکده سولده رسیدیم که ۸۰۰ متر از دریا فاصله داشت ، راه آن از نهرهای متعددی می گذشت و پلها همه بد و فقط از قطعات الوار ساخته شده بودند و لغزان و گل آلود بودند ، بالاخره با خوشحالی در بهترین منزلی که تاکنون در اختیار داشتیم فرود آمدیم ، خانه جدید ما از آجر و کاشی بود و برای صدراعظم اسبق ساخته بودند و هنوز کاملاً " تمام نشده بود ، خانه در میان حیاط وسیعی قرار داشت و عمارت آن مربع شکل بود ، این خانه با آنهاییکه تاکنون در آن منزل کرده بودیم بسیار تفاوت داشت ولی اثر سو، حکومت حاکم قبلی آن هنوز در آن دهکده از بین نرفته بود ، کدخدا و اهالی قسم خوردند که نه گوسفند وجود دارد و نه آرد گندم . من هاشم بیک را نزد آنها فرستادم و او با پرخاش و تهدید و قول پرداخت پول ، هر چه لازم داشتیم به دست آورد ، و برای شام کباب بره عالی که روی منقل مخصوص انگلیسی خود تهیه شده بود خوردیم . در ایران اغلب گوشت سوخته ای تهیه می کنند که به آن کباب می گویند .

از وقتی که از لاهیجان خارج شدیم آرد گندم پیدا نکرده بودیم و با نوعی نان که همراه داشتیم و بی شباهت به بیسکویت نبود گذران می کردیم ولی این نان چون در این مدت مرتب تکان خورده بود مانند آرد شده بود تنها چیزی که ما را در طول شام ناراحت کرد دعوا و کتک کاری دو نفر از فراسها بود . من دخالی نکردم و آنها را آزاد گذاردم تا به دعوی خود خاتمه دهند چون دیدم قدرت هر دو نفر تقریباً مساوی است ، بعد از اینکه مدتی به صورت هم دیگر سیلی زدند (ایران از مش استفاده نمی کنند)

کلاههای همدیگر را کشیدند ، مقداری مو از سر همدیگر کردند و فحشهای بسیار رکیک دادند ، آشتی کردند و بالاخره با همدیگر به قلیان کشیدن مشغول شدند .

سولده دهکده بزرگی است و میرزا آقا خان بخصوص به ایل - نوری که ایل او بود بسیار توجه داشت ، این ده ۲۵۵ خانه ، بیست دکان و دو حمام دارد و یک پل اجری با سه دهانه روی رودخانه‌ای که همان نام را دارد ساخته‌اند ، سرچشمه این رودخانه در لابیج است و از جنوب به شمال جاری است و به دریای خزر می‌ریزد ، سه کرجی در مصب آن قرار داشت که دو عدد آنها متعلق به سولده بود .

محصولات عمده سولده برنج و روغن و تقریباً "چهل من ابریشم است (ابریشم مازندران از ابریشم گیلان بهتر است) . در همان محل پارچه راهی از ابریشم و پنبه به نام الیجه و نیز چادر شب که پارچه‌ایست چهارخانه از پنبه یا ابریشم و همچنین شلوارهای قرمزی می‌بافند ، تپه‌هاییکه در سولده دیده می‌شد در جنوب غربی سردار لابیج و بی‌مت نام داشت و پوشیده از برف بودند . قسمت بین کوه و دریا باز است و زیاد مشجر نیست ، بیشتر محصول آن برنج است . زمین در اینجا باتلاقی و ناسالم و مانند گیلان برای عبور و مرور مشکل است ، بطور کلی علاوه بر ناسالمی آب و هوای مازندران ، سبک‌خانه‌ها نیز معیوب است ، جریان هوادر آنها شدید است و یا اصلاً منفذی ندارند .

خانه‌های روستائیان پنجره ندارد ولی خانه‌های طبقه مرفه یک اتاق نسبتاً " متوسط اقل " سه الی چهار و گاه شش پنجره دارد و در آنها از جریان هوا نمی‌توان ایمن بود ، دیگر از عیوب خانه‌ها که با بهداشت معايرت دارد کوتاه بودن درها است که اغلب ۱۶۵

سانت بلندی دارند . هنگام عبور با وجود این که خم می‌شدم بیش از بیست مرتبه نزدیک بود سرم بشکند . این موضوع بیشتر از این لحاظ عجیب به نظر می‌آمد که چون ایرانیان کلاهپائی بسر دارند که اقلاً " ۳۰ سانت بلندی آن است ، اکثر خانه‌ها تالاری برای خوابیدن دارند و بعضی از آنها دو طبقه‌اند ، چهار چوبی از الوار می‌سازند و اطراف آن را حصیر آویزان می‌کنند تا خنک شود و نور و هوا از آن بگذرد .

ششم ژانویه از سولده راه افتادیم مدتی از راهی که آمده بودیم عبور کردیم تا به دریا رسیدیم . سپس از رودخانه سولده که از جنوب به شمال جریان دارد گذشتیم ، کف این رودخانه سنگلاخ بود و در کنار آن چند ماهیگیر مشغول ماهیگیری بودند . از کنار دریا به رستم رود که از طریق جنوب شرقی جنوب به شمال شرقی جریان دارد رفتیم . در سمت چپ این رود به فاصله کمی از دریا و یک فرسنگی لولی رود دهکده‌ای به همان نام قرار دارد . بابنج خانه و متعلق به محمد اسمعیل نوری که اکنون در کرمان خدمت می‌کند ، در کنار دریا پشته‌هایی بود تقریباً سبز و پوشیده از خار و خاشاک .

کمی بعد از هاشم رود گذشتیم مسیر آن از جنوب شرقی به شمال شرقی است . در سمت راست حاده اولین محلی را که در آن نکر به عمل می‌آید دیدیم . مازندرانها آنها کلیسا می‌گویند این بنا یک انبار بزرگ و باز است که از دو قسمت تشکیل می‌شود نیکر را در مازندران وقتی هنوز سبز است و تقریباً " سه الی چهار پا بلندی دارد می‌چینند و آنها به قطعات کوچک می‌برند و به طور عمودی در نوعی آسیای قدیمی که سبیه به هاون است قرار می‌دهند . نی‌ها را نمی‌کوبند بلکه آنها را می‌سایند ، هاونها اغلب از ننه

درخت است که یک طرف آنرا در زمین قرار می دهند . بلندی آن ۶۰ سانت و تقریباً ۴۵ سانت عرض دارد . در پائین آن دهانه‌ای هست که شیرۀ نیسکر از آن خارج می شود و به دیگی که زیر آن قرار دارد می ریزد . دسته این هاون از تکه چوب تیزی ساخته شده که افقی روی محوری قرار می گیرد . بدون شک مقدار زیادی از شیرۀ در هاون باقی می ماند . جوشاندن شیرۀ نیز بسیار ابتدائی است . در سوراخی که در زمین کنده اند آتش روشن می کنند و روی آن دیگ بزرگی قرار می دهند ، شیرۀ را دو بار می جوشانند و سپس آنرا صاف کرده از آن شکر خام و شیرۀ تهیه می کنند که مزه نیسکر خام دارد . دو نوع شکر هست که یک نوع آنرا ۲۰ من ۷ الی ۸ تومان می فروشند (نوع دوم سس تومان قیمت دارد) دولت این شکر را به قیمت پنج تومان می خرد و آنحه را لازم ندارد برای مصرف مردم می گذارد .

سال پیش قیمت بهترین نوع شکر ۱۵ قران بود که تقریباً یک پنجم قیمت امروز است بعد از ساختن یک کارخانه نیسکر دولتی در بارفروش دهقانان مجبور شدند که شکر خود را به دولت بفروشند و در نتیجه کشت نیسکر کم شده است و قیمت آن افزایش یافته ، این نتیجه اصلاحات دولتی در ایران است . یک فرسنگ بعد از رستم رود به رودخانه گل آلود عزت ده رسیدیم که از جنوب غربی و جنوب به شمال شرقی جریان داشت . در دو سوی رودخانه دهکده‌ای به همین نام قرار داشت . تقریباً ۱۰۰ خانه در قسمت غربی آن و نزدیک دریا بود ، مالیات این دهکده ۸۰۰ تومان است . جریان رودخانه سریع و کناره‌های آن دارای نیب بندی بود و آسبی که اسباب آسیرخانه را حمل می کرد لغزید و به بار و بنه ما آسیب رساند .

در اینجا ما از یک دسته ده الی دوازده نفری درویشی که از

سولده همراه ما آمده بودند جدا شدیم ، این اشخاص همه براسبهای خود سوار بودند و لباسهای مرتبی به تن داشتند و ورود خودشانرا به دهکده با شیپور اعلام کردند حتما " در آنجا با پذیرائی بهتری روبرو خواهند شد ، ما فقط به فقرا پول می دادیم و نه به یک عده تنبل و تن پرور .

از کنار دریا عبور می کردیم و راه رفتن روی ماسه نرم مشکل بود تا علم رود که از طریق جنوب شرقی جنوب به سوی شمال شرقی شمال جریان داشت و حدود بین نور و آمل است گذشتیم . این محله سه کیلومتر از دریا و تقریباً ۱۹ کیلومتر از سولده فاصله دارد ، از اینجا دو جاده جدا می شد یکی از کنار دریا و دیگری که ما انتخاب کرده بودیم از جنگل انار و اقا قیا و زرشک می گذشت این جنگل تا کناره هراز که از جنوب به طرف شمال از طریق شمال شرقی شمال جریان داشت امتداد دارد ، از علم رود به وسیله لوتکا یا قایقهای کوچکی گذشتیم ، کناره این رودخانه سیب تندی دارد و جریان آن سریع است . می گفتند در مصب آن می توان از آب گذشت ولی ما حاضر نشدیم این کار خطرناک را در اینجا امتحان کنیم .

قانون منع صدور برنج

سه کرجی از انزلی برای خرید برنج آمده بودند و در این محل لنگرانداخته بودند ، ولی از تهران دستور رسیده بود که حتی به گیلان برنج صادر نشود در صورتیکه بسیار ضرورت داشت . در سالهای اخیر دیده شده است که گیلان ، چون ولایت ابریسماست ، به اندازه جمعیت خود برنج ندارد و اگر چنانچه لازم نبود که برای

مصرف خود برنج عمل آورد باید درختان توت را ببرند و مزارع را به برنجکاری اختصاص دهند . با وجود این دولت صدور برنج را به گیلان قدغن کرده است در صورتیکه صدور آن به اراک آزاد است ، نتیجه این سیاست برای دولت بسیار مضراست ، قدغن کردن صدور برنج به روسیه را می‌توان فهمید ولی جلوگیری از صدور برنج به گیلان فقط باعث می‌شود که یکی از ثروتمندترین ایالت‌های ایران دچار قحطی شود و دلیل آنرا نمی‌توانم بفهمم .

این قانون فرصتی است برای حاکم و اطرافیانش تا مردم را جریمه کنند و آنهایی را که جریمه نمی‌پردازند به اتهام عمل غیر قانونی تحت فشار قرار دهند . هرچندکه من حتی یک کرجی با بار برنج در شرق سولده ندیدم ولی تقریباً " همه صاحبان کرجی‌هایی که دیدم از عملیات تفنگداری به نام احمد بیک ، که از نوکران حاکم این ایالت به نام لطف‌اله میرزا است شکایت داشتند . نامبرده ظاهراً " توانسته بود از اشخاصی که از این قانون بی‌اطلاع بودند اخاذی بسیار کند .

محمودآباد

به فاصله کمی در سمت راست رودخانه‌پر پیچ و خم هزار در خانه کدخدای محمودآباد محلی برای استراحت پیدا کردیم . این ده تقریباً ۲۵ خانه داشت و در عقب ده مزارع برنج بود و جلوی آن فقط خار و خاساک و گل‌های نرگس زیادی به چشم می‌خورد . به محض اینکه نشستیم زن کدخدا که پیر زن پرچانه‌ای بود امراض خود را برای دکتر هویزنی شرح داد و انتظار داشت که همان جا او

را مداوا کند . دکتر هویزش کوشش خود را کرد ولی مرض این زن بیچاره خیلی کهنه بود و به آسانی مداوا نمی شد ، طحال نه دهم مردم سواحل دریای خزر به علت تب بزرگ است و این زن مثل اسکلت بود .

خطر مسموم شدن

روز بعد باران شدیدی می بارید و ما مجبور شدیم در محمودآباد بمانیم . روز هشتم نزدیک بود مسموم شویم ، یکی از خدمتکاران احمق در عوض گنه گنه به من گرد سرب داد ، شیشه گنه گنه را ما همیشه در دسترس نگه می داشتیم و سایر دواها در جعبه مخصوص بودند و با وجود اینکه اکیدا " قدغن کرده بودم که به آن جعبه دست نزنید این شخص شیشه ای از آن در آورده بود ، در هر حال به کمک دکتر هویزش از مسمومیت نجات یافتم و با وجود اینکه ناراحت شده بودم همان روز به سفر خود ادامه دادیم . راه ما بسمت شرق شمال شرقی بود و مقصد ما فری کنار بود که در چهار فرسنگی محمودآباد قرار داشت .

در جنوب غربی قله بلند و پوشیده از برف دماوند دیده می شد ، ارتفاع این کوه را از سطح دریا هزار و پانصد متر پنداشتند ولی اخیرا " حساب کرده اند که بیش از شش هزار و پانصد متر است . سرزمین مرتفع اراک به نظر چندان بلند نیست ولی وقتی از ساحل دریای خزر به آن نگاه کنند بسیار معظم جلوه می کند .

راه از کنار پسته های بی انتهای کناره دریا می گذشت و تا سیاه رود سر به همین منوال بود ، این ناحیه از محمودآباد تقریبا " ۵

کیلومتر فاصله داشت و از میان جنگلها و خار و خاشاک می‌گذشت . سپس مسیر ما به طرف شمال شرقی تغییر جهت یافت و ما از کنار دریا به تفنگ‌گاه که از جنوب غربی به شمال شرقی جریان داشت رفتیم . آنجا مرکز صید ماهی سفید است و اجاره آن ۲۵ تومان است . سپس به طرف اهللمه رفتیم که از جنوب به شمال شرقی جریان داشت و دهی به همان نام در ۳ کیلومتری از دریا واقع شده بود . سپس به شلیت رسیدیم و درکنار این رودخانه صبحانه صرف کردیم . احمد بیک و همراهان مفت خورش آمده بودند تا اخاذی کنند ولی وقتی که مستخدمین من به او گفتند که من قنصل هستم فوراً " رفع مزاحمت کردند . اغلب ایرانیان قنصل را به عنوان نماینده اقتصادی نمی‌شناسند بلکه او را یک خبرنگار می‌دانند و اغلب تصور می‌کنند که او نماینده دولت و مانند معاون سفیر است و می‌تواند جلوی تمام اجحافها را بگیرد و به آنها کمک کند ، به عقیده من لازم نیست که ما قوانین خود را که برای ایرانیان مفهومی ندارد اجراء کنیم . روسها با وجود اینکه تظاهر به عکس این قضیه میکنند حاضراند هر کسی را تحت حمایت خود قرار دهند و به این وسیله قدرت خود را بسط دهند ، در این مملکت که ضعفا از عدالت بر خوردار نیستند به نظر من دولت علیاحضرت بحق باید از روسها سرمشق بگیرد ، اطلاعات و آماری که من در اختیار دولت می‌گذارم فقط از طریق امکاناتی که نتیجه حمایت از مردم بوده است به دست آمده‌اند ، ولی برای من مقدور نیست که هدایائی از جیب خود به آنها بدهم و اگر آنهایی که اطلاعاتی به من می‌دادند احساس نمی‌کردند که تحت حفاظت من هستند و کسی نمی‌تواند به آنها آسیبی برساند کوچکترین مطلبی را نمی‌توانستم تهیه کنم .

سرخرود

در حدود ۴۰۰ قدم از محلی که صبحانه صرف کردیم رود ملاکلا از شرق جنوب شرقی به جنوب غربی جریان دارد ، دومحله در اینجا بود ، نام یکی محله بالا با ۵۰ خانه و یک حمام خوب ، که در سمت چپ رودخانه قرار داشت ، محله دوم با ۲۰ خانه در سمت راست واقع شده بود ، اجاره ماهیگیری اینجا ۲۰ تومان است و مالیات آن هزار تومان . این محل حد بین آمل و بارفروش است و از آنجا تا سرخرود از جاده سبز و زیبائی عبور کردیم ، این ده توسط سرخرود که رشته‌ای از هراز است به دو قسمت تقسیم می‌شود و ۱۵۰ خانه دارد ، عرض این رودخانه یک متر و نیم است و درکنار آن هفت کرجی لنگر انداخته و منتظر کالا بودند ، یکی از صاحبان آنها به من شکایت می‌کرد که احمد بیک با زور ۱۶ تومان از او گرفته است ، به او جواب دادم که من حاکم نیستم و نمی‌توانم قضاوت کنم ولی بمجرد ملاقات با لطفاله میرزا در ساری به او گزارش خواهم داد .

شخصی به نام سهراب خان امتیاز ماهیگیری سرخرود را گرفته و انواع ماهی‌هائی که مسلمانان می‌خورند صید می‌کند و ماهی خاویار را برای مصرف بازار روسیه نگاه می‌دارد ، این شخص امتیاز ماهیگیری از تنکابن تا گرگان را دارد و سالیانه ۲۳۵۰ تومان به حاکم گیلان می‌پردازد و حاکم در عوض سالیانه ۳۴۰۰۰ به علاوه ۳۰۰۰ تومان به دولت شاه پیشکش می‌پردازد و حتماً ۶۰۰۰۰ تومان از فروش خاویار و غیره استفاده می‌کند و در این معاملات بهره‌ئی به دست می‌آورد .

فری کنار

پس از سرخورد از جنگل و سپس از جوی گل آلودی عبور کردیم و از طریق وزیر محله با ۱۵ الی ۲۰ خانه به رودشیر رسیدیم سپس از ساحل دریا گذشتیم و بالاخره بعد از عبور از پشته‌های ماسه به فری کنار که ۳۰۰ خانه داشت رسیدیم . در سمت چپ رودخانه عریض هراز جاری است ، از دشت سبزی سواره رفتیم تا وارد دهکده شدیم . ریش سفید محله به نام آقا لراقا به استقبال ما آمد . گوسفندی را جلوی پای اسب من قربانی کردند و سر آنرا به سمتی پرتاب کردند وقتی ایرانیها می‌خواهند به شخصی احترام بگذارند پیش پای او اینگونه قربانی می‌کنند و این ، نشانه خوش آمد به مهمانان و علامت این است که صاحبخانه حاضر است مهمانان را بپذیرد و به خرج آن توجهی ندارد .

از این دشت و میدانی که از آن بعنوان بازار استفاده می‌شد دور شدیم . در اینجا چهل روز بعد از اول بهار بازار بزرگی تشکیل می‌دهند و تجار ایرانی و غیر ایرانی همه به اینجا می‌آیند و گاه تعداد آنها بقدری است که شصت هفتاد نفر اسب سوار لازم است تا نگذارند بین آنها نزاع شود و از دزدی جلوگیری کنند .

کتان زیاد به فروش می‌رسد و به من گفتند که آخرین باری که اینجا بازار بوده شخصی هشتصد تومان کتان خریده بود ، ولی نتوانستیم هیچگونه آمار دقیقی به دست آوریم ، برنج و پنبه و ابریشم و شکر کمتر کشت می‌شود و اهالی بیشتر از طریق تجارت امرار معاش می‌کنند و قانون منع تجارت برنج آنها را سخت تحت فشار قرار داده است ، اهالی به من شکایت کردند که نمی‌توانند ۶۰۰ تومان مالیات سالیانه را بپردازند ،

بارفروش *

از وقتی که از رودخانه بابل گذشته بودیم جنگل کم درخت تر شده بود و اراضی نیمه مزروع بودند و خار و خاشاک و سرخس و درختان توسکای کوچک همه جا دیده می شد . سپس به حمزه کلا که دهی بود با چند دکان وارد شدیم . اینجا حاکم بار فروش به استقبال ما آمد . نام وی حسین خان و برادر وزیر مازندران محمد حسین خان بود . ظاهراً " شخص متمولی نبود چون فقط چند نفر سوار بد لباس با اسبان ضعیف به همراه داشت ، بزودی فهمیدیم چرا با تشریفات که ایرانیها به آن علاقمندانند نیامده است ، او در عوض دریافت حقوق می بایست سالیانه مبلغی برای این مقام بپردازد و بنابراین نمی توانست از مردم پول می گرفت تا جبران این خسارت را بکند ، راهی که در پیش داشتیم شبیه به جاده های گیلان بود و بمرور که پیش می رفتیم بدتر می شد .

خیابانهای شهر بد بودند و پیاده روی در آنها غیر ممکن بود و فقط یک اسب با تجربه می توانست از خیابانهای که گود و گل آلود بود عبور کند . کسی سعی نکرده بود آنها را سنگ فرش کند . ما را در یک منزل آجری نسبتاً " خوبی جای دادند ، درحیاط آن درختان پرتقال کاشته بودند و متعلق به شخصی به نام آقا جعفر ، مباشر وزیر خارجه بود . میرزا هدایت اله به دیدن من آمد ، جوان فهمیده ای به نظر می رسید که به تازگی به این سمت مأمور شده بود و فکر می کرد ممکن است من برای او کمکی باشم . از پنجره خانه در جنوب غربی قله دماوند دیده می شد ،

نام قدیم شهر بابل است .

خانه‌های بار فروش بیشتر از آجر ساخته شده‌اند و روی دیوارباغات انواع گل پیچ نرگس و پیچکهای دیگر روئیده بود ، در همه باغات انواع مرکبات از قبیل لیموترش و لیمو شیرین و پرتقال و غیره روئیده بود . من ۲۵ نوع شمردم .

در بار فروش ۲۵ محله وجود دارد . در ماه محرم ۴۸ تکیه می‌بندند . اینجا شش مدرسه ۴ کاروانسرا و ۱۴ حمام و ۱۴ مسجد ۴۵۶ باب دکان و ۸۵۶۵ خانه دارد ، طبق گزارش حاکم ، جمعیت آن ۳۸۵۶۹ نفر است . در قدیم فریزر جمعیت بار فروش را بیشتر گزارش داده بود و من فکر نمی‌کنم که جمعیت اینجا هیچگاه از ۵۰۰۰۰ نفر بیشتر بوده است و ۳۰۰۰۰۰ نفری که او نوشته است به نظر زیاد می‌آید ، اگر چه وبا و طاعون عده زیادی را از بین برده است . بعد از قیام بابی‌ها دیوارهای شهر را خراب کردند .

یهودیان در یک محله زندگی می‌کنند و شراب می‌سازند و تجارت پارچه می‌کنند ، ۸۵ خانه به آنها تعلق دارد و ۹۰۰ تومان مالیات می‌دهند . کدخدای آنها یکنفر یهودی است و ۲۰ تومان حقوق می‌گیرد . آنها دو کنیسه و یک مدرسه دارند که در آن زبان عبری تدریس می‌شود . در حیاط این مدرسه درخت نخل وجود دارد ولی بعلت آب و هوای مرطوب میوه نمی‌دهد . یهودیان شکایت کردند که مسلمانان آنها را سخت تحت فشار قرار می‌دهند و من خود شاهد یک چنین موردی بودم . روز پیش از ورود من یکنفردست فروش یهودی از اهالی دماوند به نام سلیمان از دهی به ده دیگر می‌رفت که در یک فرسنگی آمل توسط سه نفر چوپان به تصور اینکه پول و پله زیادی همراه دارد کشته شده بود . جسد او را به بارفروش آوردند وزیر به من قول داد که به این موضوع رسیدگی کند ولی تا وقتی که من آنجا بودم اقدامی نکرد .

در قدیم تجارت این منطقه مانند امروز رونق نداشت ، امروزه کالاهای انگلیسی بیشتر از طریق ارض روم و طرابوزان وارد می شود و جنس آنها خیلی بهتر و ارزانتر از کالاهائی است که روسها وارد می کنند . اجناس روسی در شهر مشهد سر* بیشتر فروش می رود و از آنجا آنها را به خراسان نیز می برند .

قانون جدید و بی معنی ایرانیان که صدور برنج را قدغن کرده به مازندران ضرر خواهد رساند ، برای وضع این قانون چندین دلیل آورده اند ؛ اول این که مقدار برنجی که در مازندران تولید می شود برای مصرف اهالی کافی نیست و نباید به باد کوبه و استراخان صادر گردد ، ولی من معتقدم که این صحیح نیست چون در مازندران بقدر کافی برنج کشت می شود تا احتیاجات محل را برآورد و حتی قسمت اعظم اراک و خراسان را نیز می تواند سیر کند . اخیراً " مقدار کشت برنج افزایش یافته است و اگر چنانچه صادرات برنج به روسیه با منافع بعضی اشخاص منافات نداشت این قانون وضع نمی شد همه از روش صدر اعظم قبلی اطلاع دارند او برنج ولایت خود را ارزان می خرید و انبار می کرد و در پایتخت سپس به قیمت گزاف می فروخت .

علت دیگر این است که عده ای از ایرانیان به غلط معتقدند که اگر جلوی صدور برنج را بگیرند روسها به مضیقه خواهند افتاد ، در نتیجه جلوی صدور برنج را به گیلان گرفته اند چون می گویند که عده ای در انزلی آنها را به نام خود خواهند خرید و با کرجی به روسیه صادر خواهند کرد .

مشهد سر

مشهد سر یعنی محله‌ای که سر شهید در آنجا مدفون است .
 امامی که سرش در آنجا است ابراهیم (ع) برادر امام رضا (ع) و
 معروف به "ابو جواب" است . خلیفه مأمون پسر دوم هارون الرشید
 وقتی به خراسان رسید امام رضا (ع) را که سعی می‌کرد حکومت
 خلافت را بهم بزند زندانی کرد . و چون امام رضا (ع) دشمن
 خطرناکی بود هواداران علی (ع) در ولایات خزر بسیار بودند ،
 چنانچه از تعداد امامزاده‌ها می‌توان استنباط کرد ، آنها برای نجات
 امام رضا (ع) از دست مأمون که قدرت بسیار داشت مردد بودند و
 منتظر بودند که شخصی آنها را رهبری کند .

به من گفتند که آنها هیئتی را به رهبری ابراهیم (ع) به
 زیارت مدفن حضرت علی علیه السلام در مدینه فرستادند ، ولی
 وقتی ابراهیم (ع) به ری می‌رسد خبر قتل برادرش را درطوس (که
 اکنون مشهد نام دارد) می‌شنود . پس از ماجراهای بسیار انجام
 سراو را نیز بریده و در کنار رودخانه بابل دفن می‌کنند . امامزاده
 ابراهیم در شرق این محوطه قرار دارد و مانند همه امامزاده‌ها گنبد
 مدوری دارد و در حیاط آن درختان پرتقال و یک درخت سرو ناز
 کاشته اند .

بار فروش در ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی جنوب مشهد سر قرار
 دارد . ما روز دهم ژانویه ۱۸۵۹ از آن شهر خارج شدیم و از کنار
 مسیر پر پیچ و خم رودخانه بابل به راه خود ادامه دادیم . شیب
 کناره‌های این رودخانه بسیار تند است و محله‌های مختلف شهر
 مشهد سر در کنار چپ رودخانه قرار دارد . در اینجا مقدار زیادی
 کنف و درختان عظیم توت کاشته بودند . در ۱۱ کیلومتری شهر

مشهدسر از دهکده‌ای به نام میربازار گذشتیم ، روز بازار آن سه — شنبه‌ها است . نام ارباب این دهکده عباسقلیخان است و در خانه خوبی زندگی می‌کند ، در یک طرف درخت چنار بسیار زیبایی دیدم سپس به کیله بست رسیدیم که زراعت آن کنف ، باقلا و نوعی کدو بود که از آن قلیان می‌سازند . خانه‌ها در دو طرف خیابان قرار داشتند و اکثر با کاشی تزئین شده بودند و گرد آنها دیوار کشیده بودند در آنجا درختان پرتقال و لیمو ، و یک حمام و مسجد و یک تکیه وجود داشت . بعد از تقریباً ۱۳ کیلومتر طی طریق به امیرکلا رسیدیم که بازار آن روزهای جمعه است . ده بزرگی است بادکانهای متعدد و یکی از کالاهای عمده آن کنف است . مالیات مشهدسر ۱۵۵۵ تومان است و پنج محله در دو طرف رودخانه بابل با تقریباً " ۲۳۱ خانه دارد . محله‌های مشهدسر از این قرارند : صوفی محله ، بازار محله ، بابل پست ، باغ تنگه و کاله . چند کرجی در رودخانه لنگر انداخته بودند که هر کدام پانزده الی بیست تن وزن داشتند و با انزلی تجارت می‌کردند . در اطراف این ولایت تقریباً " برنج کست نمی‌شود محصولات عمده آن شکر ، کنف ، باقلا و کدو (برای ساختن قلیان است) این قلیان‌ها قشنگ و ظریف ولی خیلی شکننده‌اند . سرتاسر مازندران اکثر فقرا از آنها استفاده می‌کنند و مقداری هم به گیلان و سایر نقاط صادر می‌شود .

اینجا نیز مانند فری کنارمردم به من شکایت می‌کردند ، واضح است که قدغن کردن صدور برنج که مهمترین کالاهائی است که ایرانیان دریا نوردی که در این نواحی سکونت دارند حمل می‌کنند ، مازندرانیه‌ها و گیلانی‌ها را در زحمت انداخته است ، هم به خاطر خالی شدن جیب و هم به خاطر خالی ماندن شکم . مقدار برنجی که از مازندران به گیلان صادر می‌شود ۵۰۰۰ خروار (هر خروار ۲۰

من شاهی است) و نیز ۱۰۰۰ خروار شکر ، ولی اکنون صدور این دو کالا و چوب گردو و گندم قدغن شده ، منع صدور گندم زیاد تاثیر ندارد ، چوب گردو هم فقط به روسیه صادر می شود ، اکنون آماری از کالاهائی را که سالیانه از مازندران از طریق دریا به گیلان حمل می شود و من در مشهد سر جمع آوری کردم می نویسم .

جو	۱۰۰۰	خروار	هر خروار (۲۰ من شاهی)
باقلا	۵۰	"	"
تخم خشخاش	۱۰	"	"
عسل	۲۵۰	"	"
موم	۱۰	"	"
روغن کنجد	۱۰	"	"
صابون استراباد	۵۰	"	"
روغن	۳۰۰	"	"
سیر	۵۰	"	"
برگه زرد آلو	۲۰	"	"
پنبه	۵۰	"	"
تخم کنجد	۱۰۰	"	"
کرباس برای بادبان	۲۰۰۰	عدد	
جاجیم	۱۲۰۰	عدد	
نمد اسب	۱۰۰۰	"	
خورجین	۲۰۰		
قلیان و کدو	۳۰۰۰	"	

رئیس این منطقه ارباب عباس قلیخان است ، قیمت اشیائی که من در مشهد سر دیدم از این قرار بود

هر خروارد ۲۰ من شاهی	تومان	قران	شاهی
برنج	"	۱	۷
عسل	"	۷	۲
شکر خام	"	۷	۶
پنبه مازندران	"	۱۲	۵
عرق	"	۱۰	—
تخم کنجد	"	۴	۵
باقلا	"	۱	۸
صابون استرآباد	"	۸	—
گندم	"	۱	۳
برگه زرد آلو	۵۰ من	۸	۵
جو	۲۰ من	۱	۱
روغن	"	۷	۱۰
نان	"	۱	۴
شکر سفید	"	۱	۲
چای انگلیسی	هر پانصد	—	۲
پارچه کرباس اعلا	هر صد توپ	۱۰	—
درجه ۲	"	۸	—
درجه ۳	"	۷	۵
کلاه نمدی	هر عدد	—	۱
روغن کنجد	۲۰ من شاهی	۱۱	—
گردو	هر هزار تا	—	۱
قلیان کدو اعلا	هر صد عدد	۱۰	—

■ واحد وزن انگلیس تقریباً معادل با نیم کیلو .

سفرنامه شمال..... ۸۹۰

قلیان کدو اعلا	درجه دوه	صد عدد	۷	—	—
قلیان کدو اعلا	درجه سه	صد عدد	۶	—	—
نفت ترکمنی	هر من	شاهی	—	۱	—
اجاره اسب تا بارفروش	هر کدام		—	۱	—

اغلب کشتیهای باربری روسی دودکل دارند و ۱۲۰۰۰ پود* وزن ، دو نوع کوچکتر هم هست که یکی ۸۰۰۰ و دیگری ۴۰۰۰ پود وزن دارند . آقای گلی کف* رئیس کمپانی قدیم به من گفت که سالیانه اقلاً ۲۰۰ کشتی بزرگ و کوچک جنس و مسافر به مشهد سر میآورند . در ۱۸۵۶ در اثر طوفان شدیدی ۴۵ کشتی به ساحل پرتاب شده بود .

مشهد سر بندر بارفروش است . ماهیگیری فری کنار را سالیانه ۵۰ تومان اجاره کرده اند ، جسر کوچکی مسافرین را از رودخانه عبور می دهد .

دهم ژانویه ما در نوعی کرجی که ته آن پهن است با بار و سنه و اسباب هایمان از رودخانه عبور کردیم . این کرجی ها در اجاره سه برادر است که ۴۰ تومان بابت آن می پردازند ، از فری کنار تا بارفروش چهار فرسنگ فاصله است و جاده بدی دارد که از جنگل می گذرد ، در سمت راست هراز خانه های متعدد و قبرستان و مسجدی ساخته اند . ما تقریباً " یک کیلومتر و نیم راه در دشت سبزی کسه فاقد خار و خاشاک بود اسب رانندیم ،

تلماسه های کنار دریا در یک طرف ما بودند ، از آنجا دکل کشتی —

* . واحد وزن روسی — معادل است با ۳۶ پاند انگلیسی یا تقریباً ۱۴ کیلو .

** Golikoff

هائی که در مشهد سرلنگرانداخته بودند دیده می‌شد . ماسه زیر یا سفت و هوای آن روز لذت بخش بود . یک کیلومتر و نیم مانده به مشهد سر آقا حسین ، برادر عباسقلیخان که یکی از اربابان معتبر محلی است با عده‌ای به استقبال من آمد . در نزدیکی دهانه بابل که از جنوب غربی جنوب به شمال جریان دارد صد و بیست کرجی روسی دیده می‌شد که لنگرانداخته بودند و با شلیک هفت الی هشت توپ به ما خوش آمد گفتند . تصور می‌کنم که آنها از دور کلاه مراکه با یراق نقره‌ئی تزئین شده بود با کلاه قنسول روس اشتباه گرفته بودند که چنین احترامی گذاردند . رودخانه بابل از سواد کوه سرچشمه می‌گیرد و ماهی حلال در آن زیاد است و امتیاز صید آنرا به مبلغ ۲۵۰ تومان اجاره داده‌اند . ماهیگیران محلی تقریباً " صد نفراند و هرکدام سالیانه دو تومان و پنج قران بابت اجاره ماهیگیری می‌پردازند ، بغير از ماهی حلال مقدار زیادی استروژن هم صید می‌شود .

ورود به مشهد سر

اولین محله مشهد سر در کنار چپ بابل قرار دارد . خانه — های آن از همدیگر فاصله دارند ، در محله نسبتاً " فقیری به نام صوفی محله ما با کشتی کوچکی از رودخانه عبور کردیم و اسبها را با زحمت از آب گذراندیم . رودخانه عریض بود و این کار بطول انجامید . در این مدت با عده‌ای از اهالی که آنها نیز می‌خواستند از رودخانه بگذرند مشغول صحبت شدیم . یک نفر هراتی در میان آن جمع بود که بعد از عزیمت محمد شاه از هرات ، ترکمانان او را

به اسارت گرفته بودند و روسها او را نجات داده و به اورانگبورگ* برده بودند و اینک که سالها در آنجا بسر برده بود به وطن خود مراجعت می کرد .

افغان کوتاه قد و چهار شانه‌ای بود و حتی در لباس ترکمنی هم او را شناختم با او به زبان پستو صحبت کردم . از خوشحالی فریادی زد ، ولی تقریباً " زبان مادری خود را فراموش کرده بود . برایم تعریف کرد که سرتاسر ترکستان را در حال اسارت گشته بود و او را در بخارا به قیمت ۵۰ تومان فروخته بودند . و نیز می گفت که در شهرهای ترکستان اسیر و بخصوص اسیران ایرانی بسیار است . بغیر از او یکنفر از آگرا بود و "حق حق" می کرد . ولی وقتی با او صحبت کردم و گفتم که تبعه بریتانیای کبیر است و نباید در مملکت بیگانه گدائی کند خجالت کشیده از کنار من کریخت . حتماً " فکر کرد که خیال سوئی در باره اش دارم .

خانه‌ای که به ما دادند ، در این مملکت که همه خانه‌ها بدانند ، نسبتاً " خوب بود ، رئیسی کمبانی تازه تاسیس شده روس به دیدن من آمد ولی به هیچ یک از سئوالات من جواب قانع نکردم ای نداد . گفت که در این یکسال اقامت در بارفروش زندگی بسیار کسل کننده‌ای داشته است و چندین ماه به واسطه سکستن پا در رختخواب بستری بوده . این اتفاق در یکی از بد آب و هواترین شهرهای مازندران بدبختی بزرگی محسوب می شود ، بخصوص که مردم هم نسبت به روسها بسیار بدبین‌اند و به بچه‌ها می آموزند که به آنان ناسزا گویند .

در اینجا نیز مانند انزلی نی‌های بلندی که سابقاً توصیف

کردم بسیار بود . از آنها دیوار و معجر و چیزهای دیگر می سازند . دماوند در جنوب غربی مشهدسر قرار دارد و تا فیروز کوه فاصله ۲۳ فرسنگ است . عوارض مشهدسر تا امسال ۸۵۵۵ تومان بوده ولی اکنون ارباب عباسقلیخان باید ۱۲۵۵۵ تومان بپردازد که شامل عوارض فری کنار و سرخورد و قره تپه است ، اتباع روس فقط ۵٪ عوارض می پردازند ولی از ایرانیان با زور حداکثر را می گیرند .

کدخدا و سایر افراد متمکن دو زن دارند و دلیل این امر روشن است ، چون زنان جوانی را که دیدم همه زیبا بودند . کدخدا به من گفت که او از طایفه ای است که در قدیم توسط شاه عباس به مازندران کوچانده شده بودند . سیاست شاه عباس این بود که عده زیادی ارمنی و نیز یهودی در مازندران مستقر کند و شاردن * نوشته است که شاه عباس می گفت مازندران برای زندگی آرامنه بسیار مناسب است ، چون انگور فراوان برای شراب ساختن و گراز برای خوراک دارند ، اکنون تقریباً "هیچ ارمنی در مازندران یافت نمیشود ولی تا زمان خسرو خان کلیسائی در رشت داشتند که خرابه های آنها دیدم . یهودیان فقط در بارفروش و دهکده دیگری در کوههای گیلان که نامش را فراموش کرده ام اقامت دارند . بیرون بارفروش ، در جنوب غرب و در آنسوی دشت پوشیده از درختان توسکا ، باغی بود به نام باغ شاه که در اصل توسط شاه عباس بنا شده بود . اطراف آن دریاچه ایست که در آن نی های بلند و گیاهان آبی روئیده اند و برندگان دریائی از قبیل مرغابی و پرند سیاهی به نام جیم گیر که گوشت بسیار لذیذی دارد در آنجا فراوان بودند .

* سؤاله ساردن سیاح و مؤلف کتاب معصل و معروف درباره ایران در عهد صفویان .

باغ شاه

راه خانه من به باغ شاه از میان بازارچه می‌گذشت که ۱۰۰ متر آن سنگفرش شده بود ، در کنار این دریاچه کارخانه تصفیه نیشکر بود که درباره آن صحبت خواهد شد ، پل مخروبه‌ای با دو ردیف ستون چهار گوش که هر ردیف ۲۳ ستون آجری داشت به حیاط خلوتی که اکنون مخروبه بود منتهی می‌شد ،

در میان باغ اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد خانه تابستانی بود که زمان شاه عباس به شکل هشت گوش ، که ایرانیان بسیار دوست دارند ، بنا شده بود . آنرا از آجر ساخته بودند و نمای آن گچبری‌هایی به شکل آرابسک داشت ولی سقفش خراب بود و به پلکانی که به طبقه فوقانی منتهی می‌شد ، نمی‌شد اطمینان کرد . در حیاط خلوت آن بوته‌های بسیاری روئیده بود و دود و حوض خالی منظره آنرا ویران‌تر جلوه می‌دادند ، در جنوب دریاچه آغا محمد خان قاجار عمارت جدیدتری بنا کرده بود ، او نیز مانند شاه عباس و جانشینانش به مازندران بسیار علاقمند بود و چندین قصر آنجا بنا کرده بود . هر چند که این عمارت از عمارت قبلی بهتر مانده بود ولی روی دیوارهای آن با ذغال نقاشی کرده بودند و حرفهای رکیک فارسی و روسی نوشته بودند ، باغ به صورت جنگلی درآمده بود با خار و خاساک که در میان آن چند درخت پرتقال و لیمو سر برافراشته بودند . من به دنبال درخت بیدی که فریزر از آن تعریف کرده بود گشتم ولی آنرا نیافتم ، حتماً " ویرانی باغ از آن زمان بیشتر شده است . در میان آب ، علاوه بر آثار پایه‌های یک آبراه ، ستونهای آجری چهارگوشی دیده می‌شد که زمانی پایه‌های عمارت خوابگاه ساه عباس بوده‌اند ، در دریاچه پرندگان آبی بسیار دیده می‌شد

و توانستم مقدار زیادی چیمگیر و مرغابی شکار کنم ، آب این دریاچه آب نهری است به نام اکرود که از بابل می‌گذرد و در تابستان برای برنج کاری مصرف می‌شود . ماهی‌هایی از قبیل ؛ تیلیکو - چیکاب - ایپک - طلائی در این دریاچه بسیارند .

کارخانه تصفیه نیشکر

کارخانه تصفیه نیشکر در شمال پل و جزیره قرار دارد . ساختمان طویلی از آجر در کنار دریاچه است که چندین اطاق برای جوشاندن و سرد کردن شیر داشت و در آنها شکر به سبک اروپائی تهیه می‌شد و دارای ماشین آلاتی برای ساختن شکر از چغندر قند و نیشکر بود ولی تا به حال از چغندر قند استفاده نشده است . اکثر ماشین آلات ساخت روسیه‌اند و هشت یا ده سال پیش حاجی میرزا محمد خان که برای فراگیری ساختن شکر به روسیه اعزام شده بود آنها را خریداری کرده بود . رئیس کارخانه محمد خان قراگزلو است که قبلاً " در سن پیتربورگ سفیر بود . یکی از تجار بارفروش به نام حاجی یعقوب معاون اوست و نیز شخصی بنام استاد عباسی که از اهالی اصفهان است مسئول رسیدگی به این کار است ، او به من گفت که اگر نیشکر را به او می‌دادند می‌توانست پنج من نیشکر تصفیه شده از ده من نی به دست آورد ، ولی در حال حاضر چون نیشکر نیمه تصفیه شده را از دهقانان می‌خرند و آنها نیشکر را با طریقه صحیحی عمل نمی‌آورند از هر بیست من فقط پنج من نیشکر تصفیه شده به دست می‌آید ، از بقیه آن سکنجبین و نوعی شیرینی می‌سازند . قندی که در اینجا ساخته می‌شود بهترین نوع است و به

۹۶ سفرنامه شمال

شاهی	قران	تومان	من شاهی	
۱۶	—	—	—	جو
۱۴	—	—	"	گندم
۱۲	—	—	"	آرد مازندران
۱۵	۱	۱	"	نیشکر یزد
—	—	۷	"	ابریشم
—	—	۴	"	ابریشم
۱۵	۲	—	پاند روسی	چای سیاه
۱۴	—	—	من شاهی	گندم
۱۲	—	—	"	آرد مازندران
۱۵	۱	۱		نیشکر یزد
—	—	۷		ابریشم
—	—	۴	"	ابریشم درجه ۲
۱۵	۲	—	پاند روسی	چای سیاه
۱۵	۱	—	"	کشمش اراک
—	۲	—	"	تخم کنجد
۱۲	—	—	"	نفت ترکمنی
۲	۱	—	هر پود	بادام
—	۸	—	من شاهی	پسته
—	۴	۱	"	موم
۱۵	۶	—	هر پود	آهن روسی
—	۵	۵	"	مس روسی
—	۱۵	۳	"	سماور روسی

کمپانی جدید روس علاوه بر این اشیاء مقدار زیادی پارچه نخی و چیت گلدار و کارد و چنگال و ساعت و غیره وارد کرده اولی هنوز اقدام به فروش آنها نکرده است ، نماینده روسها در کاروانسرائی

در بازار اقامت دارد ولی هنوز شروع به کار نکرده است ، در مدت اقامت من در بارفروش رئیس آنها آقای کزینسکی* برای بازرسی آمد ولی کوششهای من برای اینکه از کار آنها سر درآورم و ببینم چه اسبابی برای فروش آورده است بی نتیجه ماند ، اگرچنانچه لازم شود که گزارش دقیقی درباره اینگونه مسائل تهیه کنم باید حتما " مدت بیشتری در اینجا اقامت گزینم ، چون اطلاعاتی که روس ها و ایرانی ها می دهند قابل اعتماد نیست . من جرات نمی کنم که درباره جمعیت و تعداد دهات اینجا گزارش دقیقی بدهم و اگر کسی سعی کند که از اینگونه اطلاعات برای دولت علیا حضرت تهیه کند بدون شک دچار اشتباه خواهد شد ، تا جائیکه اطلاع دارم هیچ اروپائی تا به حال در این منطقه سکونت نکرده است و من آنچه را شنیده و تصور می کنم که صحت داشته باشد می نویسم .

جمع آوری آمار در گیلان آسانتر است ، چون تجار خارجی مدت بیشتری آنجا مقیم بوده اند ،

پوست سمور	هریک	تومان	قران	شاهی
"	۱	۶-۷	—	—
"	—	۸	—	—
پوست زردابه	—	—	—	۸
پوست سفال	—	—	—	۸
پوست روباه	—	—	—	۸

این پوستها همه به روسیه صادر می شود ، یکی از آشنایان به من گفت که روسها سالیانه معادل ۵۰۰/۵۰۰/۲ روبل نقره جنس از اینجا و تبریز می خرند ، ارزش اجناسی که به ایران می فروشند بیشتر از

۲/۲۵۵/۵۵۵ روبل نیست . به علاوه به من گفت که روسها فقط دربار فروش سکه‌های طلا و نقره معادل ۷۵ الی ۸۵ هزار تومان (قیمت بازار ۱۷/۲ قران بابت هر امپریال) را سالیانه ذوب میکنند و می‌گفت که مقدار زیادی پول مسکوک روسی به ایران وارد می‌شود و در ضرابخانه‌های شاه تبدیل به پول رایج این مملکت می‌شود و گرنه کمبود پول پیش می‌آید ، هنگامی که من دربار فروش بودم ضرابخانه تعطیل بود و رئیس آن در محل نبود .

۱ اطلاعات درباره بار فروش

اکنون باید اطلاعاتی راجع به بلوک بار فروش و محصولات آنها بنویسم ولی در صحت آنها اطمینان ندارم .

ده	محصولات	مالیات
۳۳	برنج ، کاه گوسفند	۴۱۷۵ تومان
صالح آباد بالا و پائین		

بند پائین تحت اداره میرزا اسمعیل خان	برنج ، کاه ۱۵ الی ۱۲ هزار من ابریشم	۱۰۵۵ تومان
--	--	------------

بابل کنار	۱۲	برنج ، شکر ، گندم ، جو ، مقداری ابریشم .	۷۵۵ تومان
-----------	----	--	-----------

ده	محصولات	مالیات
سوادکوه ملک میرزا کریم خان	برنج، گاو، گوسفند مقداری ابریشم	۵۰۰ تومان
بهمن سر ملک عباس قلیخان ارباب	برنج پرشکر ۱۶۰ من ابریشم	—
رود دشت ملک عباس علیخان	برنج، شکر ۲۰ الی ۳۰ من ابریشم	—
مشهد سر	تریاک	—
بارفروش	کنف، برنج ابریشم	—

میگویند بارفروش در قرن شانزدهم بنا شده و نام آن از باروفروش تشکیل می شود. این ناحیه دارای بدترین آب و هوای مازندران است و مردم آن رنگ پریده و مریض احوال اند. با وجود این از شهرهای پر جمعیت است، چون در طول سال تجارت مهمی دارد. اکثر جمعیت آن مشغول داد و ستد اند، و نمی توانند در ماههای گرم به بیلاق بروند. در بازار بارفروش دکانهای متعددی است ولی همه کثیف و سلوغ اند. خیابانها سنگفرش نشده اند و عابران باید از میان گل عبور کنند. با وجود اینکه بطور عمده بندر کالاهای روسی است که به خراسان، تهران نزد و کرمان صادر می شود، مقدار زیادی نیز اشیاء انگلیسی به چشم می خورد. ولی طبق معمول نتوانستم از مقدار فروش سالیانه آنها اطلاعاتی کسب کنم و در این باره آماری نمی نویسم چون حتماً صحیح نخواهد بود.

در پایان سفر از کالاهائیکه بتوان از طریق خلیج فارس وارد کرد گزارشی تهیه خواهم کرد .

این راه چندین امتیاز به راههای طرابوزان و خلیج فارس دارد ،

اولا "راه طرابوزان در معرض حمله اکراد است ، ثانيا "از راه بندر عباس یزدانتر و راحت تر و کم خطر است ، به علاوه این راه مرکزیت دارد و از این طریق به آسانی می توان به سایر نقاط مملکت دسترسی پیدا کرد و پارچه های نخ را ارزانتر از امروز صادر کرد و اگر چنانچه دولت انگلیس از این راه استفاده کند روسها از بازارهای ایران رانده خواهند شد ، چون اجناسی که وارد می کنند عبارت از پارچه ، اشیاء آهنی و مسی و فولادی و شیشه ای و پارچه های نخ و کتان و قرمز دانه والوار و غیره است که نسبت به اجناس انگلیسی مرغوبیت کمتری دارند و فقط چون رقابتی نیست می توانند آنها را بفروشند . تجارت انگلیسی نمی تواند از طریق طرابوزان با آنها رقابت کنند در نتیجه واردات انگلیس به نساجی کاشان صدمه زیادی وارد آمده و این صنعت مانند هندوستان احتیاج به کمک دولت دارد تا از نورونق گیرد

تجارت

اکنون اگر چه جای و کله قند که همه دهقانان ایرانی از آنها استفاده می کنند بیشتر از انگلیس وارد می شود و ورود این دو کالا از روسیه تقریبا متوقف شده است ولی ما می توانیم مقدار بیشتری از این دو کالا را بفروشیم . برای ساعت و کار دو چنگال ارزان قیمت نیز بازار محدودی هست . فلز آلات بخصوص سماورهای فلزی که ایرانیان به آن خو گرفته اند بی اهمیت است .

شرکت رالی

تجارت ابریشم گیلان در دست کمپانی " رالی و شرکا " است * . این شرکت با سرمایه و اطلاعات وسیع خود در این زمینه شکست ناپذیر است و رقابت با آنها بی فایده است .

پنبه‌مازندان بد است و پنبه‌خراسان بدتر ، میوه خشک بهترین صادرات یزد است ، البته اجناس و کالاهای بسیاری هست ولی برای بازارهای اروپائی مناسب نیستند . دوران رونق قالی ایران سیری شده است ، انواع نمد بافته می‌شود ولی فقط مصرف محلی دارد و در اروپا ممکن است فقط بعنوان تحفه آنرا بگزیست و مصرف نخواهد داشت ، هرچند که بار فروش بزرگترین شهر مازندان است ولی مرکز حکومت مازندان نیست ، حاکم مازندان در ساری که از شهرهای بسیار قدیمی مازندان است سکونت دارد ،

در اکثر شهرهای ایران غیبت حاکم موهبتی تلقی می‌شود ولی دربار فروش این چنین نیست چون نایب الحکومه‌ای دارد که اکنون میرآخور شاه است و حقوقی دریافت نمی‌کند بلکه سالیانه مبلغ ۸۰۰ تومان برای این ماموریت می‌پردازد که البته در عوض مبلغ بیشتری از مردم می‌گیرد .

* T.Ralli and Company

کمپانی رالی و شرکا کمپانی اروپائی تجارتی بود که از طریق طرابوزان و تبریز با ایران تجارت می‌کرد . بیشتر کار آن تجارت ترانزیت بود .

C. Issavi, Economic History of Iran
1800-1414 , Chicago 1971, P. 100

شاهزادگان قاجار

تعداد شاهزادگان قاجار افزایش یافته است و دلیلش تعداد زوجات فتحعلی شاه است. یکی از شاهزادگان قاجار اسدالله میرزا است (که در شرابخواری و بیعاری کم نظیر است). او حساب کرده که تعداد این شاهزادگان اکنون به ۳/۷۰۰ رسیده است و اگر در نظر گرفته شود که همه این شاهزادگان ملاکاند و اغلب هرزه و بیکار می‌توان عذاب دهقانان را که تحت حکومت آنها به سر می‌برند تصور کرد. بطور کلی اکثر مردم ناراضی هستند و از منبع موثقی شنیده‌ام که اگر چنانچه بابی‌ها ناصرالدین شاه را به قتل رسانده بودند ✽ سلسله قاجار از بین می‌رفت.

بابی‌ها

بابی‌ها از بین نرفته‌اند ولی مجبور اند که عقاید خودشانرا مخفی کنند و مطمئنم که روزی علیه این سلسله برخوانند خاست. هنگامیکه بابی‌ها قیام کردند ✽ ✽ در موضعی درد وازده، میلی بار فروش در نزدیک مقبره شیخ طبرسی در کنار رودخانه تالارسنگر بسته بودند. عده آنها کم بود ولی بسیار متعصب بودند و با عزمی راسخ عده‌ای از ماموران دولت را به قتل رساندند و سپس آذوقه تهیه کردند تا در صورت محاصره بتوانند مقاومت کنند. اگر دهقانی حاضر نمی‌شد به آنها

✽ در خوال ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه مورد سوء قصد قرار گرفت.

✽ این واقعه در سال ۱۲۶۵ هـ - ق اتفاق افتاد.

آذوقه برساند خانه او را آتش می زدند .

تعداد آنها بمرورافزایش یافت وازپنجاه نفر تقریبا " به پانصد نفر رسید . اکثر افراد جدید ازاهالی سواد کوه بودند ، یکی از آنها به امیر تبردار موسوم بود چون اسلحه طرف توجه اوتبر بود (نام طبرستان نیز ازتبر گرفته شده است) .

آقا عبداله سورتیج بادویست نفر تفنگچی هزار جریب ، حمله را آغازکرد . روز بعد بابی ها به اردوی اوشبیخون زدند و تقریبا " چهل پنجاه نفر ازسربازان راکشتند وبقیه سربازان به ساری فرار کردند بعد از اینکه این خبر به تهران رسید دستور صادر شد که با قوای بیشتری به بابی ها حمله کنند و آنها را معدوم کنند سرکرده آنها عباس قلیخان بود که در اولین تیراندازی ، ملاحسین * رئیس بابی ها راکشت ، این شخص قبل از اینکه فوت کند حاجی محمد علی بارفروش راجانشین خود اعلام کرد و تقاضا کرد که وی را با همه سلاحهای جنگی اش دفن کنند . بعد از مرگش بابی هایکبار دیگر به قوای دولتی حمله کردند و آنها را راقب راندند . این قیام اکنون صورت جدی به خود گرفته بود ، مهدی قلی میرزا با ۲۵۵۰ نفر سرباز توپخانه و خمپاره به مقابله آنها اعزام شد و در محلی به نام واسکس که تقریبا " سه کیلومتر باشیخ طبرسی فاصله داشت سنگر گرفت ، ولی شب بابی ها به اردوی وی حمله کردند و او فقط توانست از پنجره فرار کند و در جنگل متواری شد . دهکده آتش گرفته بود و دو نفر از شاهزادگان ، داود میرزا و عموییش صاحبقران میرزا در این آتش سوزی جان دادند . عده زیادی از سربازان نیز کشته شدند . پس از اینکه مهدی قلی میرزا مدتی فراری بود بایکی از مستخدمان که

* برای توضیح بیسر رجوع شود به مهدی بامداد شرح حال

بحال ایران ، بهران ، ۱۳۴۷ . ج ۱ .

اونیز فرار کرده بود و روبرو شد و خوشبختانه وی اسبی داشته که شاهزاده سوار شد و خودش را به استرآباد رساند .

مهدی قلی میرزا بعد از اینکه سپاهیان خود را از نوجمع آوری کرد مجدداً " به بابی ها حمله کرد و آنها را محاصره کرد ولی آنها با وجود اینکه گرسنه بودند و مهمات کافی نداشتند دو ماه مقاومت کردند تا بالاخره شاهزاده که متوجه شده بود قادر نیست آنها را وادار به تسلیم کند و ممکن است از نو سکست بخورد پیام می دهد که اگر از مواضع خود خارج شوند و به آرامی بخش شوند آنها را آزاد خواهد گذارد . بابی ها قبول کردند و تقریباً ۴۰۰ نفر آنها خود را تسلیم کردند ولی آنها را خلع سلاح کردند و در سبزه میدان که بین باغ ساه و شهر قرار دارد سوار شدند . قیام بابی های مازندران بدین صورت پایان یافت . این گروه در سپرهای زنجان ، اراک ، و غیره نیز قیام کردند .

شهر بار فروس محصور نیست و اهالی برای مقاومت در مقابل تهاجم در خیابانها سنگرهای موقتی می بندند . حدود غربی مازندران کناره غربی سرخانه رود است که آنرا سفید تونوش (که به گیلکی به معنای تیغ است) نیز می گویند . حد شرقی این ایالات جیریا خندق کلباد است . این خندقی است به طول چهار فرسنگ که در زمان شاه عباس حفر شده است تا جلوی حملات ترکمانان را سد کند . طول مازندران تقریباً در خط مستقیم ۲۷۰ کیلومتر از شرق به غرب است . عریضترین قسمت آن در مشهد سراسر است که پهنای آن به ۱۳۰ کیلومتر می رسد . یک سوم این منطقه جلگه و بقیه کوهستانی است ، فاصله گوه تا دریا در نقاط مختلف متفاوت است . بعضی اوقات مانند سخت سررستد کوههای اصلی مرتفع و برهنه هستند ولی قسمتهای پائین آنها از انواع درختان جنگلی پوشیده شده است . نقشه های مازندران که در اختیار داریم بسیار ناقص اند و من پیشنهاد می کنم که منطقه

کوهستانی که در تمام طول دریای خزر امتداد دارد مورد بررسی و نقشه‌برداری مجدد قرار گیرد .

این کوهها به طرف جنوب نیز ادامه دارند و هزار جریب و سواد کوه نام دارند . اهالی اغلب دام پروری می‌کنند و زراعت مختصری نیز دارند و گندم و جو و ارزن می‌کارند . برنج و کنف نیز در آنجا عمل می‌آید . گله‌های گوسفند و گاو زیاد است و با پشم آنها جاجیم می‌بافند . در زمستان به دشت‌ها فرود می‌آیند و مستقر می‌شوند ، اهالی دشت به آنها غریب می‌گویند .

هزار جریب

هزار جریب از دو بخش تشکیل می‌شود :

بخش اول - چهار دانگ که آن هم از سه بخش تشکیل می‌شود :

۱- محمد رحیم خان دریانیسر ۳۲۲ تفنگچی باتفنگ به دولت

می‌دهد .

۲- نجف قلیخان در سرخه جریب که ۲۷۵ تفنگچی می‌دهد .

۳- محسن خان ۲۳۵ تفنگچی می‌دهد .

بخش دوم - رئیس آن ابراهیم خان است که ۳۰۰ تفنگچی می‌دهد . به این ترتیب دو بخش جمعا " ۸۶۰ نفر تفنگچی به دولت می‌دهند . می‌گویند در هزار جریب تقریبا " هزار ده وجود دارد . انواع شکار و حیوانات وحشی در این منطقه فراوان است از جمله ببر ، خرس و غیره .

آب و هوای این قسمت سالم است چون کوهستانی است و لسی در آنجا حشراتی به نام چوبگز و مار زهر دار بسیار است که در جلگه

وجود ندارد. در شرق این منطقه سوارو دامغان و در شمال آن سمنان و قسمتی از اراک قرار دارد. فیروزکوه در غرب سوادکوه در جنوب بلوکات استراباد و مازندران است. در هزار جریب معدن سرب وجود دارد ولی محل آنرا ندیدیم.

سوادکوه

سوادکوه توسط میرزاخان سرتیپ اداره می شود که یک هنگ کامل در اختیار دولت می گذارد و ۱۷۰۰۰ تومان بابت مالیات جمع آوری می کند. محصولات سوادکوه مانند محصولات هزارجریب است و رودخانه تالار از این کوهها سرچشمه می گیرد. شیرگاه که یکی از محله های سوادکوه است در شمال فرح آباد و در کنار رودخانه تالار قرار دارد. تعداد دهات آن پانزده است. نصف آنها در دشت و نصف در ارتفاعات قرار دارند و متعلق به آقا حسن که پسر خزانهدار سابق شاه است می باشند. مالیات آن ۱/۵۰۰ تومان است. در آنجا برنج عمل می آید و گاو و گوسفند فراوان است. مقدار مختصری هم ابریشم، تکر و گندم کشت می شود. درباره سایر نقاط سوادکوه اطلاعاتی به دست نیاوردم.

اهالی مازندران بطور کلی از گیلکها سالمتر و قویترند چون قسمتی از سال را در کوهستان به سر می برند و مقدار کمتری مالیات می پردازند، ولی از لحاظ درستی بر آنها هیچ برتری ندارند و یکی-شان از دیگری بدتر است. گیلکها ظاهرا "باهوش ترند".

طوایف مازندران

مازندرانی‌ها بطور کلی در جلگه زندگی می‌کنند و بعلت اینکه در طول زمان سلاطین مختلف طایفه‌های متعددی را به مازندران کوچانده‌اند مازندرانیه‌ها از یک‌نژاد نیستند بخصوص در شرق مشهد - سر اکثرا " طوایف بیگانه اسکان داده شده‌اند و به غیر از معدودی اکثرا "خوش سیمان‌نستند، آنها از لباسها و سربندهای بسیار رنگارنگ و روشن استفاده می‌کنند. به غیر از اهالی بومی از ایلات آنها بطور دقیقی اطلاعی ندارم. طوایف این منطقه عبدالملکی، خواجه وند، گرایلی، اصلو، قلیجلی و بلوچ‌اند. عده‌ای افغان و کرد نیز توسط سلاطین در این قسمت اسکان داده شده‌اند و زمینهای خود را در مقابل خدمت نظام در تیول خود دارند این طوایف بقدری با اهالی بومی مخلوط شده‌اند که تشخیص آنها از یکدیگر امکان پذیر نیست. حتی زبانهای اصلی خود را نیز فراموش کرده‌اند. اصلو‌ها از نژاد ترک‌اند و آقا محمدخان آنها را به این منطقه کوچانده و اکنون تقریبا " ۱۵۰ خانه دارند. قلیجلی‌ها نیز ترک‌اند و دارای ۳۰ الی ۴۰ خانه می‌باشند. بلوچ‌ها از بلوچستان آمده‌اند و تقریبا " همان تعداد خانه دارند و افغان‌ها در اینجا وساری مستقراند و سی خانه دارند. بیشتر از ۱۰۰ خانواده در قره تپه هست که می‌گویند قلیجلی‌اند. گرایلی‌ها در ساری سکونت ندارند ولی در اندرود، میان دو رود، قراطغان و علی‌آباد مستقر شده‌اند. کردها از طایفه جان بگلو و مدان - لواند و درده شیرخواست و میان دورود و فرح‌آباد مستقراند. بغیر از این طوایف عده‌ای افغانی از اهالی بنسگوش در افغانستان که در مرز هندوستان است در این حدود زندگی می‌کنند. عجیب این است که آنها به دنبال مراتع بهتر از دیار خود کوچ

کرده‌اند و چون موفق نشده‌اند آنچه را که می‌خواهند بیاوند اکنون با راهزنی و گدائی امرار معاش می‌کنند. با عده‌یی به نام بربرنیز برخوردیم که اصل و نسب آنها را نفهمیدم. از کولیها تنبلتر به نظر می‌رسیدند. کولیها با وجود اینکه با طالع بینی روستائیان خرافاتی را گول می‌زنند ولی در عوض نجاری و آهنگری می‌کنند. این دسته هیچ کار مفیدی انجام نمی‌دهند.

چنانچه گفته شد آب و هوای مازندران سالمتر از گیلان است. در گیلان به خاطر اینکه برنج به مقدار زیاد کاشته می‌شود در کوهپایه‌ها مالاریا زیاد است. در کنار دریا این مرض کمتر است. به غیر از جاده سنگفرش که توسط شاه عباس ساخته شده و اکنون بسیار خراب است بقیدجاده‌ها بیشتر شبیه به گدازهای میان مزارع برنج بود. خوشبختانه مسافری می‌توانند از ساحل دریا عبور کنند گاه اسبان از ماسه‌های نرم با اشکال می‌گذرند ولی با مقایسه با راههای گیلان این راهها بسیار آسان‌ترند.

جمع مالیات ایالت بنا به گفته میرزا هدایت‌اله نماینده وزیر امور خارجه ۹۹۴۷۲ قران و ۸/۵ ساهی است ولی شاهزاده عباسقلی میرزا مبلغ ۱۱۵۰۰۰ تومان را نام برد که ۹۰۰۰۰ تومان آن صرف قشون و تیول می‌شود. مالیات خالصجات که از سایر اراضی وسیعتر است بیشتر می‌باشد. در نقاطی که برنج عمل می‌آید از هر ۵ خروار ۴۰ من تبریز در هر جریب می‌گیرند.

از هر ۱۰۰ خروار برنج دوونیم قران می‌گیرند و از هر جریب زمین که در آن گندم و جو کاسته باشند همین مبلغ را دریافت می‌کنند. می‌گفتند که از مقدار سکر و بنبدایکه در یک جریب کاسته می‌شود ۲۰۰ من تبریز سکر و ۱۵ من تبریز بنه می‌گیرند.

طبق گزارش آقای آب مالیات املاک خصوصی معلوم نیست.

اغلب آنها در قدیم تعیین شده‌اند و از هر ده اغلب مقدار معینی محصول جمع‌آوری می‌شود. گاه مقدار محصول افزایش یافته ولی همان مبلغ سابق را می‌گیرند و گاه بر عکس کمتر از مقداری که می‌کاشتند کاشته شده و باز هم همان مبلغ سابق را می‌گیرند. در بعضی موارد تقاضا شده است این مقدار را کمتر کنند. در مورد ایالات خزر به خصوص گیلان مالیات اکثراً "به نفع اهالی است".

صاحب یک ده اغلب از دهقانان ششالی ده خروار محصول و یا یک سوم الی یک پنجم در هر جریب برنج و یک تومان هم از هر خانواده مالیات می‌گیرد. اگر تعداد روستائیان برای کار در املاک کافی نباشد از کارگران دیگر استفاده می‌کنند و به آنها "غریب" می‌گویند و اغلب به آنها حقوق بهتری می‌پردازند و محصول بین مالک و کارگر نصف می‌شود. هر گاه کارگر کم باشد تا ۵ خروار در هر جریب به مالک پرداخت می‌شود. محصول دیگری که از آن به اینگونه مالیات می‌گیرند نیسکر است. دولت از هر ۴۰ من ۴ من تبریز می‌گیرد و مقدار آن در خالصه و املاک خصوصی یکی است. مالیات باقلا نیز مانند شکر است. خروار یا چهل من تبریز در هر جریب به دولت می‌پردازد. مالیات گندم نصف این مقدار است، بابت ینبه به نظرم دولت چیزی نمی‌گیرد ولی ملاکین دو من تبریز در هر چهل ($2\frac{1}{4}$ چهل مساوی اسب با یک جریب) می‌گیرند.

بخشهای هازندران

- ۱- تنکابن به ۱۲ بلوک تقسیم می‌شود:
- سخت سر، سیاه رستاق، کلی جان، میان نابد، مزار دست،

خرم آباد ، سیاه ورزبالاده ، زوار ، نشتا ، لنکا ، بالا و پائین ، کلارآباد ،
اشکورات و دو هزار ،

۲- کلارستاق - ۴ بلوک

دشت کلارستاق ، کلاردشت ، بیرون بشم ، کوهستان غربی و شرقی ،

۳- کجور - ۱۲ بلوک

پنجک رستاق ، زندرستاق ، کوهپیر ، لاشک ، شهرکجور ، انگز ،
فیروزکلا ، قران ، فیروودکنار ، چلندر ، نارنج بند ، کجه رستاق ،

۴- نوار - ۱۸ بلوک

کوپ ، لابیج ، دان کوه ، نوسون ، بیل ، انگرود ، کجور ، نوگور ،
پسپریس کلیج ، شیرکلا و عباسی ، گنیلیت ، وسیلاکولی ، سیدکلا ،
عبداله آباد ، کردمیکلا ، عربه کیل ، رستم رود ، عزت ده ، سولده ،

۵- آمل - ۷ بلوک

اهلم رستاق ، هزارپی ، جلال ارزق ، روچی آباد ، دشت سر-
پائین و بالا - لیتکو - آمل چلا ،

۶- بارفروش ۸ بلوک

مشهدسروبندران ، رودبست ، کلابست ، صالح آباد ، بندپائین
شرقی و غربی ، بابل کنار ، سوفر ، بهنمیر ، بارفروش .

۷- ساری

قسمت مربوط به ساری را تکمیل نمی کنم چون فکر می کنم که
اطلاعاتی که در آن باره به دست آورده ام صحیح نباشد .

۸- سوادکوه ۲ بلوک

(۱) شیرگاه ، (۲) *

۹- اشرف ۳ بلوک

* نام این بلوک را داده

قره طغان ، پنج هزار ، کلباد .

قوای نظامی ، طبق گزارشات دولتی در سال ۱۸۵۹ از این قرار است :

قشون منظم ولایت

هنگ	تحت فرمان	تعداد نفرات
اول سواد کوه	میرزا کریم خان	۸۰۰
دوم بند پی	عبدالحسین خان	۴۱۲
سوم فیروزکوه	میر جواد علیخان	۸۰۰
چهارم لاریجان	عباسقلی خان	۸۰۲

جمع کل - ۲۸۱۴ نفر

قشون غیر منظم کرد و ترک

ترک	اصانلو	گرایلی	بلوچ	۵۰۰
کرد	مران لو	جان بگلو		۵۰۰
	افغان			۸۱
	قلیجلی			۳۰
	خواجوند			۴۵۴
	عبدالملکی			۲۰۰
	لاریجانی			۱۶۴
	شکراه خان			۱۵۷
	هراتی همه آنها دارای موقعیت ممتازی هستند			۱۷۰
	ایمانلو			۱۸۰
	طالشی			۸۰

جمع کل - ۲۵۱۶ نفر

تفنگچیان (اکثر از تفنگهای فتیله‌ای استفاده می‌کنند) .

کلا رستاق ۱۹۹

تنکابن ۲۰۶

کجور ۴۰۰

اشرف ۲۰۰

عرب ۸۰

سموکی ۱۰۰

کلباد ۲۰۰

قره چقا (سورتیج) ۳۰۰

رحیم خان

دنگ هزار جریب ۳۲۲

نجف قلیخان هزار جریب ۲۸۵

محسن خان " " ۲۵۳

ابراهیم خان " " ۳۰۰

جمع کل - / ۲۸۴۵ نفر

طبق گزارش میرزا هدایت‌اله‌خان به تفنگچی و سواره نظام

مبلغ ، ۴۲۷۸۳ تومان و ۵۳ قران و ۸۳۵ دینار پرداخت میشود و کل

مبلغ مالیات ۴۶۲۷۸ تومان و ۷ قران و ۹۸۰ دینار است . اگر این

گزارش صحیح باشد ۴۶۸۰۱ تومان و ۶ قران و ۵۵۹ دینار کسر بودجه

دارند . از هدایت‌اله‌خان پرسیدم که این کسری را از کجا جبران

خواهد کرد ولی یا نمی‌توانست و یا نمی‌خواست جواب بدهد .

در راه فرح آباد

روزی پانزدهم ژانویه از بار فروش حرکت کردیم ولی از راه مستقیم به ساری نرفتیم چون شنیده بودم که وضع جاده بسیار بد است و هیچ چیز جالب توجه در طول راه نیست، علاوه بر این چون مایل بودم که فرح آباد را ببینم تصمیم گرفتم که از آن طریق به ساری بروم. آقا حسین که از دوستان قدیمی من بود در مشهد سراز ما پذیرائی کرد و روز شانزدهم از آنجا حرکت کردیم. از شهر که خارج شدیم بلافاصله در سمت راست ما امامزاده "ابوجواب" قرار داشت ولی ما به دیدن آن نرفتیم. از دور گنبد بلند نیمه ویران آن که پوشیده از پیچک بود دیده می شد و اطراف آن درختان پرتقال روئیده بود. در سمت چپ تلماسه های بی انتها همچنان امتداد داشت و دریا را از نظر ما پنهان می کرد.

راه به سوی شرق شمال شرقی و از میان جنگلی از درختان توسکای کوتاه و انار و بته های خار و خاشاک می گذشت. در سمت راست امامزاده مرداب بزرگی بود که تاکنار رودخانه امتداد داشت و پرندگان آبی بسیاری در آن شناور بودند.

میررود عریض است ولی عمقی ندارد و نقطه تنگی برای عبور دارد. قبل از اینکه به آن برسیم از کنار رودخانه قدیم بابـــــل گذشتیم، اهالی ده سال پیش مجرای این رود را تغییر داده بودند. کوه های البرز در پشت ابرهای انبوهی در آسمان مخفی شده بود. ما با حیواناتمان از رودخانه گذشتیم و در آن سوی آب در زیرنی های بلند صبحانه صرف کردیم. در مقابل دهها پرنده آبی دیده میشدند و شکار آنها کار آسانی بود. بقدری کم انسان دیده بودند که اصلاً نمی ترسیدند، اجاره ماهیگیری این منطقه ۹۰ تومان است، در سمت

راست میر رود کمی بالاتر از لنگرگاه محله‌ای به نام باغ تنگه بود که ۲۵ الی ۲۵ خانه داشت. اینجا ماهی صوف صید می‌کنند. این ماهی فلسه‌ای براق ریز و سفید دارد طول آن ۳۷ سانت است، بینی آن تیز است و با ماهی سفید فرق دارد.

تعدادی گوسفند مازندرانی بادمه‌ای کوتاه در کنار مردابی به چرامشغول بودند در اینجا آثار خانه‌های مخروبه بسیار بود. نام این محله قدیمی کهنه محله است. بعد از اینکه یک فرسنگ از میان بته‌های کوتاه و چمنزار اسب تاختیم به دهانه میرود رسیدیم، در آنجا مشغول تعمیر کرجی ساخت لنگرود بودند. در جنگل درختان ازگیل وحشی و بته‌های خاردار بسیار بود. سپس به ساحل دریا که طوفانی بود رسیدیم. دهانه عریض رودخانه تالاریا چیک رود در محلی که به دریا می‌ریخت چنان دستخوش امواج خروشان و بلند بود که تا تنگ اسبها بالا می‌آمد و مزاحم عبور ما بود، از یکی از قسمت‌های کم عمق آن عبور کردیم. راهنمای ما جلو می‌رفت و هرگاه موج بلندی را از دور می‌دید سر اسبها را می‌گرداندیم تا از عقب به آنها اصابت کند، گذشتن از این رودخانه واقعا ' خطرناک بود و وقتی به زمین خشک رسیدیم احساس خرسندی کردیم.

اجازه ماهیگیری چیک رود ۶۶ تومان است و فاصله آن تا مشهد سردو فرسنگ است. هوا از صبح بد بود و اکنون باران شدیدی شروع به باریدن کرد. لاریم و سیاه رود هیچکدام قابل عبور نبودند. بعد از یک ساعت بارندگی آب آن به قدری بالا آمده بود که امکان نداشت بتوانیم از آن بگذریم.

ماهیگیری آن به مبلغ ۸۸ تومان اجاره رفته بود. در دهانه این رود دو کرجی لنگر انداخته بودند که نفت و نمک آورده بودند و منتظر بودند که کالائی برای فروش بار کنند. قیافه مابقدری رقت‌آور

بود که افراد ژنده پوشی که در کشتی سوار بودند ما را مسخره می کردند . ولی در مقابل قدری پول حاضر شدند ما را راهنمایی کنند تا از قسمت بالاتر رودخانه بگذریم . بالاخره به ده لاریم که از دهانه رودخانه دو و نیم فرسنگ فاصله داشت رسیدیم .

ده لاریم

در راه نزدیک کلبه‌هایی از نی که تازه ساخته بودند و متعلق به ایلات جانباز سوادکوه بودند کمی ایستادیم . هر چند اهالی بسیار فقیر بودند ولی از ما خوب پذیرائی کردند و پیرمردی بنام حاجی الهوردی که به نسبت سایر مازندرانهای طبقه پائین ، با ادب تر بود برای ما چای تهیه کرد و در کنار آتش نشستیم . مهماندار ما شخصی نسبتاً ثروتمند بود و ۱۵۰۰ گوسفند و ۳۰ الی ۴۰ گاو میش و یابو داشت که در قشلاق بودند و خود او بعد از نوروز که روز مهمی برای ایرانیان است به بیلاق می‌رفت . بیلاقات مازندران بسیار باصفاند و لسی متأسفانه حشره‌یی هست بنام "ملا" که بی‌رحمانه می‌گزد و مسموم است (آنطور که آقای فریزر نوشته است این حشره در شهر میانه زیاد است و تا ترکمنچای و آقکند نیز دیده می‌شود) و نیش آن ممکن است گاه مهلک باشد . حشره دیگری به نام "کنه" هم در دهات اطراف دماوند و مازندران است که هر کجا حنم باشد یافت می‌شود . ولی نیش آن مهلک نیست .

در نزدیکی خانه حاجی ، امازاد کوچکی بود به نام امازاده

محمود ،

بعد از اینکه اسبهای ما مدتی استراحت کردند از نو در میان

باران راه افتادیم و به ده لاریم رسیدیم . رودخانه این ده را به دو قسمت تقسیم می کند و پل خوبی داشت که برای عبور انسان واسب مناسب بود و نسبت به پلها ئیکه تا به حال در مازندران دیده بودیم بهتر بود . مستخدمان ما کدخدا را صدا زدند . مرد کوتاه قدی بود به نام محمد علی و منزل نسبتاً " خوبی به ما داد ، کمی بعد از اینکه رسیدیم باران به برف تبدیل شد و همه سب بارید و روز بعد منظره عجیبی به چشم می خورد . درختان و زمین از برف پوشیده شده بودند و از لابلای برفها پرتقالهای رسیده دیده می شد ، بچه های ده مانند همه بچه های دنیا گلوله برف درست می کردند و به هم پرتاب می کردند . ولی بزودی آفتاب تابید و ما با کمال نگرانی شاهد آب شدن برفها شدیم . سالها بود که اینگونه هوا دیده نشده بود . لاریم ۵۵ خانه دارد و متعلق به آقا میرزا محمد حسین مجتهد است . هفدهم ژانویه صبح زود راه افتادیم و تا محلی که قایق های ترکمن ها را دیده بودیم برگشتیم و از کنار خانه حاجی گذشتیم ، او به ما شیر و روغن و یک گوسفند داد تا مدتی همراه ما آمد و تعریف کرد که چند روز پیش ترکمنها سعی کرده بودند یکی از دوستانش را فریب دهند و به گشتی خود ببرند و او را در بازار خیوه بفروشند . حاجی می گفت دو سال قبل نیز دو نفر از طایفه او را همین گونه دستگیر کرده بودند ، یکی از آنها در اسارت فوت کرده بود و دیگری را در برابر مبلغ ۱۵۰ تومان آزاد ساخته بودند ، این مبلغ به نظر من زیاد آمد چون شخص دیگری که ۱۸ سال در اسارت بود می گفت قیمت برده ۵۰ تومان است ، شاید چون من قنسول بودم او این قیمت را گفته بود . دکتر هویش حتی می گفت که قیمت برده ۳۰ تومان است البته ممکن است که قیمت باز خرید برده بیشتر از قیمت فروش او در بازار ایل باشد ،

جانبازها تقریباً " ۱۰۰۰ خانوار هستند ، تابستان در سوادکوه به سر می‌برند و زمستان اغلب به اطراف لاریم کوچ می‌کنند ، رئیس آنها میرزا کریم خان سرتیپ است که پسر علیخان سوادکوهی است . ما انتظار داشتیم که از دهانه لاریم با اشکال بگذریم ولی خوبختانه ماسه‌ای و خشک بود و به آسانی از آنجا به تاخت عبور کردیم . ساحل دریا زیر پای ما سفت بود و مسافت دوفرسنگ را با سرعت گذرنیم تا به رودخانه فرح آباد یا تجن رسیدیم .

رودخانه تجن

در فاصله کمی در غرب آن دو برج آجری بلند هست گوی بود و دو برج دیگر دورتر از جاده نوروز آباد قرار داشت . آنها محل دیدبانی‌اند و عده زیادی سب و روز مواظبان‌د تا از حمله و آدم‌دزدی ترکمانان جلوگیری کنند ، این برجها را دو سال پیش ساخته‌اند . رودخانه تجن عمیق است و مسیر آن شمال غربی شمال است ، در سمت چپ آن محل ماهیگیری روسها است ولی آنجا ما روسی ندیدیم فقط چند نفر خلخالی بودند ، این مردم برای تهیه‌خاویار به روسها کمک می‌کنند و اکنون منتظر بودند که روسها بیایند .

سهراب خان ماهیگیری این محل را از عمیدالملک احاره کرده است ، در سال تقریباً " چهار کسنی به فرح آباد می‌آید و حساب می‌کنند که سالیانه ۱۵۰۰۰ یود ماهی تور و ۱۰۰ یود خاویار و ۲۰ الی ۳۰ ورقه میکا از آنجا به دست می‌آید .

فرح آباد

کمی دورتر به سمت جنوب سرفی آثار شهر قدیمی فرح آباد قرار داشت، ده‌کنونی را با آجرهای قصر قدیمی ساه عباس ساخته‌اند و اکنون این قصر ویرانه است و من پس از اینکه مدتی در گل و از لابلای بوته‌های آجرکدسم توانستم پس بروم و به این حکومت که اجازه داده بود چنین قصری از بین برود و ماوای سفالها شود بد گفتم. حید در حوت بوب در میان خرابه‌ها دیده می‌شد.

شهر فرح آباد از ۸۰ الی ۹۰ حاند سکیل می‌شد و مالیات آن ۱۰۰۲ تومان است. در سال ۱۶۶۸ میلادی عده‌ای فزاق به شهر قدیمی حمله کردند و آنرا غارت نمودند. بطوریکه دیگر هرگز به عظم سابق خود نرسید.

در قدیم بل بسیار خوب آجری در روی رودخانه ساخته بودند که امروز نیز بایدهای آن به حاکمانده است، محصول ابریشم فرح آباد از حبل من ساهی بیسر نیست، بهترین محصول آن برنج است. اهالی ۳۵۰ کاو میس و مقدار زیادی گوسفند دارند. ما در خانه محمد صادق مرل کردیم. او صابط با تحصیلدار دولت است و مالیات‌ها را جمع‌آوری می‌کند. این شخص از اهالی هرات بود که بعد از محاصره آن دیار به امر محمد ساه شهر خود را ترک کرده بود. الدرد با اینگر* را حوت می‌ساحب و با تدریسی از آن افسر صحبت می‌کرد ضمناً

* Eldred Pottinger

این شخص در محاصره هرات در عهد محمد ساه در هرات بود و به دفاع از این شهر در مقابل ایرانیان شرکت کرد و اسحکامات آنرا تعمیر نمود که باعث شکست ایرانیان شد.

گفت که طایفه عبدالملکی بعد از جابجا شدن رفتار خود را تغییر نداده و همانطور خشن و بی تمدن باقی مانده‌اند

ماجرای حمله قزاقهای دن به فرح آباد

در اینجا بی مناسبت نیست که شرح بیشتری درباره حمله قزاقها به فرح آباد در سال ۱۶۶۸ بدهیم. تقریباً "۶۰۰۰ قزاق با ۴۰ کشتی که هر کدام یک توپ داشت اول در گیلان لنگر انداخته و شهر رشت را چپاول کردند، سپس از آنجا به کشتی‌هایشان سوار شده و به فرح آباد آمدند، رئیس آنان استنکورازین* رئیس قزاقهای دن بود. شاردن که روایتش مأخذ این داستان است در این باره نوشته است که آنها اول بعنوان تاجر آمدند و به بازارها و دکانها قدم گذاشتند و تظاهر کردند که برای خرید آمده‌اند و نیز تظاهر می‌کردند که چیزی نمی‌فهمند و پول طلای فراوان برای اجناس عادی خرج کردند. تاجر ایرانی مدت پنج روز قزاقها را ریشخند کردند و اجناس فراوان به آنها فروختند و آنها را احمق تصور کردند، بعد از شش روز که تعداد آنها در شهر کافی شد و همه جا پخش شدند تا ایجاد نگرانی نکنند، یکمرتبه دست به شمشیر برده و هر کس را که سر راه دیدند از دم تیغ گذرانند. همه خانه‌ها را غارت کردند و با غنائم بسیار و بعد از اینکه حداقل ۵۰۰ نفر را کشتند به کشتیهای خود سوار شده از ساحل دور گشتند. مهمترین خسارت جبران ناپذیر خراب شدن قصر بسیار زیبای شاه بود که در میان شهر قرار داشت.

گنجینه بی قیمتی از اشیاء نفیس آن ، از جمله چینی‌های عتیق و همچنین اشیائی از مرجان و ظروف کریستال طبیعی و اشیاء گرانبه‌های دیگر نیز به دست این وحشی‌ها افتاد ، بعلاوه حوضچه یشم و طلا کوب بی نظیری را شکستند .

اهالی فرح‌آباد که با فرار جان خود را نجات داده بودند روز بعد مراجعت کردند و به تصور اینکه قزاق‌ها رفته‌اند مشغول جمع‌آوری باقی مانده ائات خود شده بودند که قزاق‌ها برای بار دوم مراجعت کردند این بار دیگر نظری به اشیاء نداشتند بلکه بیشتر از ۷۰۰ نفر را کشتند . عده زیادی را هم به اسارت گرفتند و از آنجا به دن برگشتند .

ایرانیان می‌گفتند که عده‌ای از این قزاق‌ها را هم در جعبه وارد شهر کرده بودند ولی البته صحت این داستان به نظر بعید می‌رسد . ایرانی‌ها خیلی چیزها را که ما اروپائیان نمی‌توانیم باور کنیم قبول می‌کنند . چندی پیش در گمرک انزلی صندوقهائی را که کالسکه آقای انیسکف* در آن پیچیده شده بود باز کردند . چون فکر می‌کردند ممکن است عده‌ای روسی با اسب و تفنگ در آنها مخفی شده باشند . سر جان ملکم** و آقای آبت معتقداند که شاه عباس در فرح آباد فوت کرده است ، ولی در روضه الصفا که به دستور شاه فعلی تألیف شده است این گفته تکذیب شده است ، در آنجا نوشته شده که شاه عباس در سال ۱۰۳۷ هجری مطابق با ۱۶۲۸ میلادی

* Anichkof

** Sir John Malcom

سر جان ملکم سفیر انگلیس در ایران در زمان فتحعلیشاه و مؤلف کتاب تاریخ ایران چاپ ۱۸۲۱ .

در اسراف فوت کرده، البته بعد از اینکه پسرانش صفی میرزا و طهماسب میرزا را کشت و خدا بنده را کور کرد.

خروج از فرح آباد

در ۱۸ ژانویه در میان برف از فرح آباد راه افتادیم. فاصله تا ساری ۴ فرسنگ بود. راه ما از سمت چپ تجن می گذشت و در اطراف بونه های انار و سرخس روئیده بود که اکنون پوشیده از برف بود.

در سمت راست ما دهکده حمید آباد قرار داشت که کردهای طایفه جان بگلو آنجا اقامت داشتند. در سمت چپ ده اسفندیین بود که در آنجا تپه های مصنوعی وجود داشت. گودالهای پر آب، یخ بسته بودند و راهنمای ما می گفت مدت سی سال بود که چنین زمستانی دیده نشده بود. ما از جنگل با درختان و بته های کوتاه و نی های بلند و از کنار ده آسمال گذشتیم و به محله آکند رسیدیم. در آنجا بار دیگر وارد جاده ساه عباسی شدیم ولی سنگفرش آن ناهموار بود و عبور را مشکل می ساخت. افتان و خیزان در سرمای بسیار سخت، از جویبارهای متعدد و یخ بسته عبور کردیم.

ساختن باروت

در ساری مقداری زیاد باروت می سازند و نیترات دویتاسیوم را از سمنان و کوگرد را از فارس می آورند. مواد ترکیبی آن از این

قرار است :

یک من شاهی گوگرد

یک من شاهی ذغال چوب

۵ من شاهی نیترات دوپتاسیوم

نوع بهتری نیز می سازند که در آن شش من نیترات پتاسیم مصرف می کنند . باروت را در انبارهای باز و با وسایل بسیار ابتدائی می سازند . مواد لازم را در هاون قرار می دهند و با آلتی که شبیه به برنج کوب است می کوبند . این آلت تکه چوبی است که یکسر آن کج و به محوری متصل است که آنرا به اندازه ۳ سانت بلند می کنند و ماده داخل هاون را با آن می کوبند ، اشخاصیکه این کار را انجام می دهند از اینکه این ماده محترق است نمی ترسند و در کنار آن قلیان می کشند و البته گاهی حوادثی رخ می دهد ، ولی آنها مانند اجداد خود به قسمت معتقدند و می گویند آنچه باید بشود می شود ، نسبت موادی که با آن باروت می سازند با نسبت مام تفاوت است و اگر درست یادم باشد نسبت ۲ قسمت گوگرد سه قسمت ذغال چوب و ۱۵ قسمت نیترات دوپتاسیوم است ، باروت ایرانیها بسیار بد است و بعد از چند بار تیراندازی باید اسلحه ها را تمیز کرد .

درمازندران با ابریشم و یامخلوطی از ابریشم اجناس متعددی می بافند از قبیل : الیجه و چادر شب و شلوارهای قرمز ، دستمال چهارقدو دامن برای زنان ، از کف ، شال کمری سفید می بافند و آن را دست دوزی می کنند . دستمال و ملحفه و لباس زیر و بیراهن هم بسا آن می بافند . از پنبه پارچه های مختلف و از پشم قالی و پارچه های اعلا و نمد می بافند .

قصر شاهزاده بسیار بزرگ است ولی قسمتی از آن مخروبه است و من با کمال تأسف دیدم که بعضی از بهترین اتاقها غیر قابل سکونت اند

و در حیاط به اندازه سی سانت گل بود .

ساری در شمال کوههای کم ارتفاعی قرار دارد که پیسج ملایمی از طریق غرب شمال غربی به شرق جنوب شرقی می‌زنند این کوهها در دو سه کیلومتری باغ شاه قرار دارند . در نزدیک دروازه ساری باغ دیگری هم هست که شاه عباس آنرا ساخته و اکنون پوشیده از درختان و بته بود و شکار بسیار داشت ، مردم هر روز شکار می‌کردند و می‌فروختند بطور کلی ایرانیان گوشت پرنده و گوسفند زیادی می‌خوردند ولی در بازار ساری من گوشت گاو میش دیدم و مقداری از آنرا چشیدم که بسیار سفت بود .

من نتوانستم از تجارت ساری آماری تهیه کنم . شاهزاده فکر می‌کرد من برای جاسوسی آمده‌ام و با پذیرائی مفصل خود جلو همه فعالیت‌های مرا گرفت ، عده‌ای مستخدمین خود را مأمور کرده بود مواظب باشند تا کسی نزدیک من نشود و من هر چه سعی کردم آنها را از خودم دور کنم فایده نبخشید .

هوای ساری در تابستان گرم است ولی بطور کلی این شهر مرتفع است و آب خوبی دارد . آب را در فصل بارندگی در آب‌انبارهای عمیق جمع می‌کنند و در تابستان بسیار خنک است . این آب‌انبارها وقفی هستند ، در همه نقاط شرق از اینگونه آب‌انبارها بسیار است دماوند در جنوب غربی ساری قرار گرفته است .

در طول مدتی که در ساری اقامت داشتم شاهزاده‌ای به نام اسداله میرزا چندین بار به دیدن من آمد ولی نمونه بدی از شاهزاده‌های ایرانی بود . بار اولی که آمد یک بطر و نیم ویسکی و بار دوم مقدار زیادی شراب و نیم بطر کنیاک نوشید . بار سوم که اجازه خواست به دیدن من آید مجبور شدم که پیغام بدهم که کار واجبی دارم و گرنه همه مشروب مرا می‌نوشید و تمام می‌کرد ، دکتر پیشنهاد کرد که از

آن به بعد از مشروب محلی که از یهودیان بار فروش خریده بودم به او بدهم . وقتی دفعه دیگر به دیدن من آمد از آن مشروب به او دادم ظاهراً "ازطعم و تندی آن ناراحت نشد و من متوجه شدم که بیهوده ویسکی اعلای خود را به او تعارف کرده بودم چون برای اوتفاوتی نمی کرد . از اینکه مرد جوان و خوش سیمائی مانند او که شاید سی سال نداشت این گونه رو به تباهی بود افسوس خوردم .

بعد از اینکه چند روز در ساری معطل شدیم تا نامه های خود را دریافت کنیم به ده سمس کننده رفتیم که یک فرسنگ و نیم با ساری فاصله داشت . می گویند شهر ساری را کیومرث ساخته است ، پیرامون آن سه کیلومتر است و دور آن دیوار نیمه ویران و خندقی وجود دارد . این استحکامات را آغا محمدخان ساخته و زمان سلطنت فتح علی شاه آنها را تعمیر کرده اند ، ولی اکنون بسیار خراب است . بدون سک شخصی که این دیوارها را ساخته از مهندسی سر رشته داشته چون به نحوی تعبیه شده اند که برای تیراندازی بسیار مناسب اند .

ساری چهار دروازه دارد که همه ویران و بدون قراول اند و عده ای اشخاص آواره در آنجا پناهنده شده اند که مالیات نمی پردازند ، در ساری چهار محله هست ، اصانلو ، چاله باغ ، سیاه سر ، میر مشهد که از سائرین بزرگتر است . در این شهر :

مسجد ۴

تکیه ۱۴

مدرسه ۵

احامزاده ۳

کاروانسرا (که یکی از آنها را اخیراً " ساختمان و درماندگان از بهترین است) ۴

دکان ۲۱۵

۱۷۰۰

خانه

۸۰۰۰

جمعیت وجود دارد .

مالیات ساری ۱۲۰۰ تومان است ، مسجد جمعه در گذشته معبد گبرها بوده می‌گویند مزار فریدون آنجا است ولی اثری از آن باقی نمانده است ساختمان دیگری در قدیم بوده به نام گنبد سلم و تور که از آن نیز اثری باقی نیست .

داستان گنبد سلم و تور

داستان جدیدی برای من تعریف کردند که به این ساختمان بستگی دارد . می‌گویند شخصی از اهالی ساری برای کاری به هندوستان رفت و آنجا با جادوگری آشنا شد . وقتی که جادوگر فهمید این شخص از اهالی ساری است از او پرسید که آیا گنبد سلم و تور هنوز پا برجاست یا نه و وقتی جواب مثبت شنید حاضر شد که پول مراجعت شخص را علاوه بر هزار تومان بپردازد . به شرط اینکه در این ساختمان وردی بخواند ، مرد این شرط را می‌پذیرد و به مجرد مراجعت به ساری ورد را می‌خواند . ضمناً " جادوگر به او گفته بود که مبادا به سقف نگاه کند ولی هنگامیکه او ورد را تمام می‌کند صداهائی می‌شنود به بالا می‌نگرد در همان لحظه مقدار زیادی سکه طلا به جلوی او می‌افتد و مرد متوجه می‌شود که اگر نگاه نکرده بود پولها حتماً پرواز کرده و نزد مرد هندی می‌رفتند .

داستان دیگر یکی از قصابهای ساری به نام عبدالله داسان قابل قبولتری نقل کرد ، این داستان را از پدر بزرگش شنیده بود که او نیز از پدر بزرگش شنیده بود و برای من گفت " روزی جوانی

گوسفندان خود را برای حفاظت از طوفان در پای این گنبد می آورد و برای گذراندن وقت زمین را با چوب دستی خود می کند یکمرتبه دریاچه های آهنین باز می شود که قفل نبوده ، و از پلکانی که پشت دریاچه بود پائین می رود ، در زیر زمین کوزه های زیادی می بیند که مملو از طلا و نقره و جواهرات بود . چوپان هر چه قدر می تواند برمی دارد ولی وقتی می خواهد خارج شود در بسته بوده و او متوجه می شود که مادامیکه این جواهرات و طلاها را سر جای خود نگذارد اجنه ها نخواهند گذاشت خارج شود ، بنابراین جواهرات را روی زمین می گذارد ولی در باز نمی شود آنگاه لباسها و کلاه خود را در می آورد ولی هنوز در بسته بود ، بالاخره متوجه می شود کدیکی از سکه های طلا در جوراب او افتاده است و بعد از اینکه سکه را در می آورد در باز می شود از آن روز به بعد هر چه کوشش کرده اند این محل جادویی را یافته اند."

دوبرج مدور و بلند با سقفهای مخروطی که روی آنها کتیبه های به عربی نوشته بوده در این نقطه است ، به من گفتند که در اینجا دو امامزاده است ، یکی امامزاده یحیی و دیگری امامزاده زین العابدین حیابان های ساری سنگ فرش ولی بدون نما و تعمیر نشده است ، در وسط جاده سیب دار جوی آبی روان است ، در بازار انواع اشیاء یافت می شود و به نظر می آمد که تجارت آن رونقی دارد ،

در یک فرسنگی ساری میرآخور شاهزاده لطفاله میرزا به استقبال ما آمد ولی ورود ما به ساری تسریفات زیادی نداشت چون همراهان همگی خیس و کثیف و درمانده شده بودند ، ما از یکی از دروازه های شهر وارد شدیم و به منزلی در باغشاه که برای مادر نظر گرفته بودند وارد شدیم .

باغ شاه ساری

ساعتگاه در خارچ دروازه سپهر در نزدیکی قصر ساهزاده بود . باغ زیبایی است مملو از درختان که میان آن یک کلاه فریکی مخروطی قرار داشت . وقتی من از اسب فرود آمدم دست و بایم بی حس شده بود و ده دقیقه طول کشید تا به حال عادی برگشتم . بعداً " دریافتیم که منزل ماهیچگونه وسیله راحتی ندارد . یک اتاق با سوراخهای بسیار کعبه وسیله پرده و یا کاغذ سدود شده بود بهمن دادند و مستخدمین من اتاقی نداسند و در این هوای سرد در زحمت بودند . من از مهمان نوازی ساهزاده حسود نبودم . البته ده دوازده سینی سیرینی برایم فرستاد ولی ماکولات دیگری نفرستاد . در هر صورت می دانستم که این تصادفات برای من گران تمام خواهد شد چون در عوض می بایست انعامهایی به مستخدمین او بدهم .

بازاردوریود و دکترو و من مجبور شدیم شام سردی صرف کنیم . به ساهزاده نامه‌ای نوشتم و از بذیرائی او گلدکردم و او جواب داد اگر مایل باشم می توانیم به خانه او برویم چون برای هر دوی ما حاداست . بنابراین روز نوزدهم وارد ساری شدیم و در خاندای که توسط آقا محمد شاه ساخته شده بود سکنی گزیدیم ، این قصر را ملک آرا محمد قلی میرزا ملکساح یکی از پسران فتحعلیناه تعمیر کرده بود و راحت تر بود و تا زمانیکه ما در ساری بودیم از باد که در تمام مدت می وزید در امان بودیم . چنین هوایی در مازندران سابقه ندانست آب در حوضهای باغ یخ بسته بود .

خانههای ایرانیان برای هوای خیلی سرد مناسب نیست و ما برای جلوگیری از سرما خوردگی مجبور بودیم که خودمانرا ماسد

خرسهای قطبی بپوشانیم. من بایکی از دوستان قدیمی خود برخورد کردم، نام او عباسقلی میرزا بود و در میان شاهزادگان قاجار ممتاز بود. مانند ملک قاسم میرزا میل داشت از پیشرفتهای جدید با اطلاع گردد و در ایران نیز آنها را عملی کند. مقداری اطلاعات اولیه طبیبی از دوستان اروپائی و تهرانی خود آموخته بود و مدتی هم فلسفه خوانده بود، برعکس سایر ایرانیان ما اروپائیان را نجس نمی دانست و بعد از اینکه با ما فرنگیان دست می داد دستهایش را نمی شست. وقتی با ما غذا می خورد یک لیوان شراب هم علیرغم دستورات مذهب می نوشید. مانند قوم تاجر خوش سیما و واقعا "آقا منشی بود". ولی متأسفانه بیمار می نمود و به واسطه طبابت دکترهای روسی آشوراده که او را بد معالجه کرده بودند پیوسته می نالید، خوشبختانه دکتر هویش توانست نسخه مفیدی برای او تجویز کند.

خانه ما یک درخت زیبای نخل داشت که سرمایه آن آسیب رسانده بود، منزل شاهزاده در کنار منزل ما بود ولی از این همسایگی در زحمت بودیم چون اشخاصیکه ممکن بود اطلاعات مفیدی به من بدهند بهانه ای می یافتند و به دیدن من نمی آمدند چون می نرسیدند که خوش آیند نباشد.

روز بیستم زانویه رسماً "به دیدن لطف الد میرزارفتم، او در یک اتاق کوچک با آتش بسیار گرم و سعه و رنسنه بود. به نظرم رنگ پریده و ظریف آمد بخصوص چون اصلاً "ورزش نمی کرد، از دکتر تقاضای دوا کرد و شنیدم که نتیجه مداوای دکتر هویش مثبت واقع شده بود. تا این زمان او تحت نفوذ وزیرش محمد حسین خان که تابع دولت روس و مأمور صدراعظم سابق بود قرار داشت ولی عزل صدراعظم باعث شده بود که شاهزاده قدرت بستری بدست آورد. از صحبت های جنین به نظر می رسد که اطلاعات زیادی

ندارد .

رودخانه تجن

درکنار دروازه ویران شهر چند فقیر التماس می کردند که وجهی به آنها بدهیم . در یک طرف چند کوره آجرپزی بود ، سپس به جاده شاه عباس وارد شدیم . پلی از آجر بر روی دره عمیقی ساخته بودند و عده بسیاری هزار جریبی دیدیم که برای زمستان به آنجا آمده بودند و در یک طرف جاده در نزدیک آسیاب آبی و چند خانه ، چادر زده بودند . از آنجا تا رودخانه تجن هفت پل کوچک ساخته بودند نیم فرسنگ بعد از ساری آغا محمدخان پل بزرگی با ۱۷ دهانه ساخته بود ولی آب فقط از ۴ دهانه آن می گذشت . رودخانه تجن عریض تر است و از طریق هزار جریب از جنوب شرقی جنوب به شمال جاری است و در مرج آباد به دریا می ریزد . ماهی های آزاد تا مسافت زیادی از این رودخانه بالا می روند و می گویند کمی بالاتر آبشار بلندی هست ، در قسمت یائین پل فعلی آثار یایه های یک پل قدیمی تر هست که شاه عباس ساخته بود . چنان به نظر می رسد که در ایران هر جای نرئینی و آذینی است به او نسبت میدهند . متأسفانه جاسینان وی این کار او را ادامه ندادند .

کمی بعد از رودخانه و چند کوره آجرپزی دهی به نام آزادکلا هست کدام مزادهای دارد . در اینجا به عده ای برخوردیم که عروس می بردند ، عروس لباس سفیدی به تن داشت و دورو برس دوازده تنگ چسبی حرکت می کردند ، آزادکلا متعلق به اندرود است . ما از راه سنگفرس سده و از میان بریحزارها گذشتیم تا به ده ذغال جال رسیدیم . در

سمت چپ آن دشتی بود و در سمت راست آن امامزاده‌ای به نام همان محله و امامزاده دیگری به نام "بلند او جا" بود بعد از این از جویبار زیبایی گذشتیم که در کنار آن چند دکان رنگرزی قرار داشت. کمی بعد به تپه‌هایی رسیدیم که زیاد مرتفع نبودند. نزدیک جاده جنگلی بود که آقای آبت از آن صحبت می‌کند و در آتش‌سوزی تقریباً "از بین رفته بود. به جای درختان بلند و عالی تنه‌های نیمه‌سوخته درختان و بوته‌های کوتاه در میان مزارع به چشم می‌خورد. در آن مزارع برنجکاری زیاد بود و امامزاده دیگری نیز دیده

می‌شد. در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به خانه عباسقلی میرزا که خانه محقری بود رسیدیم. سمس‌کنده ۱۴۰ خانه دارد و ۵۲۶ تومان مالیات آن است. عباسقلی میرزا ۳۷ ریال بابت مرتع می‌گیرد و در مقابل گندم و جو ۵۰ تومان مالیات و در مقابل ابریشم ۲۰ تومان دریافت می‌کند. در اینجا تقریباً "۲۳ من تبریز ابریشم ۴۰ خروار شکر و ۶۰ خروار پنبه ۳۵۰۰ خروار برنج و ۴۸۰ خروار گندم و جو عمل می‌آید. کشتزار برنج که ملک آبی است ۱۹۰ جریب مسافت دارد در بقیه مزارع که تقریباً ۱۵۰ جریب اند زراعت دیم می‌شود.

در سمس‌کنده به من گفتند که در هر جریب ۱۸ خروار برنج عمل می‌آید. و ۵ خروار آن به عباسقلی میرزا تعلق دارد. شکر مالیات معینی ندارد و از هر جریب زمین ۵ من به مالک می‌پردازند. هر دهقان که زن می‌گیرد ۱۵ قران و یا ۲ تومان به ارباب می‌پردازد. دهقانان می‌گفتند که زمینهای ماسه‌ای برای کشت نیسکر مناسب است و زمینهای سیاه و نرم برای پنبه. هیچکدام از این محصولات را آب نمی‌دهند. عباسقلی میرزا مقداری برنج باری از یشاور در هند آورده و در اینجا کاشته است که نتیجه آن نسبتاً بد نبوده است. می‌گفتند سال گذشته ۳۰ خروار برداشت کرده است. اهالی سمس‌کنده همگی

(به استثنای دو خانواده کرد) مازندرانی الاصل هستند .
ششم فوریه ما با صاحب خانه خود وداع کردیم و به راه خود
ادامه دادیم . بار دیگر مدتی از جاده شاه عباس و مدتی از میسان
مزارع برنج گذشتیم . سپس از نزدیک یک رشته تپه های کونا و جنگلی
بادرختانی انبوه عبور کردیم . در شرق جاده ساختمانی مدور و آجری
به نام گنبد شاطر دیده می شد .

داستان شاطر شاه عباس

طبق معمول داستان آن مربوط به شاه عباس می شد . می گفتند
شاه عباس شاطری داشت که فوق العاده سریع می دوید یک بار که
شاه از اشرف به ساری می رفت با او شرط می بست که اگر همه راه را به
سرعت اسب او بدود دخترش را به زنی او بدهد . شاطر همه راه را
می دود . کمی قبل از اینکه به محل معهود برسند شاه که می بیند
شاطر موفق خواهد شد سلاق خود را زمین می اندازد و به شاطر میگوید
آنها بردارد هوا خیلی سرد بود و باد می وزید شاطر که سخت عرق
کرده بود وقتی می ایستد از سرما فلج شده همانجا می افتد و حان
می سارد . شاه عباس دستور می دهد به یادبود این سختی که اینگونه
بیپرده او را از بین برده بود گنبدی بسازند . بعد از کند شاطر
از بلای منعدد خوبی گذشتیم و ینبه کاربای زیادی دیدیم .

رودخانه بعدی بادلده که در جنوب به شمال جاری است و از سدهای
که از شرق به شمال شرقی کشیده شده اند سرچشمه می گیرد . محله
لالیم در میان این سدها قرار دارد . بعد به کاروانی ار اهالی
دامغان رسیدیم که سبه به ساری حمل می کردند . می گفتند نصب

پنبه در دامغان ۱۸ تومان از قرار هر ۱۵ من شاهی است و اسبان را ۱۴ قران اجاره کرده اند . در سمت چپ مادهی به نام سورک بوده فاصله صدمتر از جاده شخصی که به دنبال طلا می گشت سوراخ بزرگی حفر کرده بود . در تپه های سمت راست دهی به نام داراب کلا قرار داشت که ۵ الی ۶ خانه داشت و جوی آبی به همان نام در آن محل جاری بود این جوی ژرف بود و مابه وسیله یل از آن گذشتیم . در این سفر به عده ای کولی برخوردیم که با زن و بچه سفر می کردند . از چندین یل و باتلاق عبور کردیم و سپس به دهی به نام نوگلدک با چهل خانه رسیدیم اهالی گرایلی مازندرانی بودند و امامزاده ای به نام امامزاده عبدالله و همچنین قبرستانی در آنجا بود .

مدت چند دقیقه از میان کشت زار گندم و توت عبور کردیم و آنکاه به کنار چپ رودخانه سمیر بر که از جنوب شرقی به شمال غربی جریان داشت رسیدیم نزدیک سرچشمه آن معدن آهن هست باتین تر دهکده قزلی بود . یل آجری نیکاح با دو دهانه در آنجا قرار داشت .

آغا محمد خان ایل گرایلی را از کالموس کوچانده بود و اکنون آنها در همه دهات علی آباد ، آمل ، کلاسر ، نارنجک باغ ، ساوس کلا ، حاله بل ، گلستان ، قزلی و دو غانلی و غیره پخش شده اند . در ابالت نیکاح تعداد خانواده های مازندرانی و ترک ۱۶۷ است .

بلوک میان دو رود

مهم ترین ما از یلی کدسد وارد بلوک
ساز دورود شدیم . در سمت چپ با نارنج باغ و عمارت سرخسزار

داسند و کمی بعد راه از بل خطرناکی می‌گذشت ، سپس از چندین جوی و از میان مزارع برنج و گندم و جنگل عبور کردیم تا بالاخره از جویباری که از جنوب شرقی به شمال جریان داشت گذشتیم و به کنار ده حله بل که در سمت راست ما قرار داشت رسیدیم . در سمت چپ دهکده میان کلا قرار داس . در فاصله کمی نیطان محله بود که نام بسیار مناسبی دارد چون اهالی آن همه عبدالطکی هستند ، بعد از این ده ، جنگل اسبوه نبود و مساحت اعظم آنرا برای کشاورزی و ساحل دعال سوزانده بودند و فقط گاه درخت زیبایی به چشم می‌خورد . نزدیک ده سورا بسرچشمای هست که آب آن شور است و به همین دلیل نام خود را به این ده داده ، همه روز را ما از سالی یک رسیده می‌گذشتیم در سمت چپ ده سورا بسردهکده‌ای بود با ۹۵ حاد به نام کلیب که جزو حاله بسیار می‌آید و آغا محمدخان آنرا به طالبی‌هایی که از لنکران به این منطقه کوچانده شدند اعطا کرد .

از اینجا بلوک سحرار شروع می‌شد در شمال ، محله رسم کلا در کنار رودخانه‌ای که از جنوب شرقی جنوب به سوی شمال جاری بود قرار داشت ، در بالای ارتفاعاتی حراشه‌های مصر صفی آباد دیده می‌نمود .

اشرف

جاده‌ساده عباس از میان مزارع خوب و سه‌دانی با درختان انار می‌گذشت . از بل کوچکی که در کنار جویباری قرار داشت عبور کردیم در سمت چپ با حلیج استرآباد قرار داس و از دور دماغه نارنگ

وطویل میان کاله و قره نه نمایان بود. در آنجا تقریباً ۱۵۰ خابوار افغانی که همه سنی اند زندگی می کنند. قبلاً "عده‌ای از آنها سبید سده بودند و اکنون بعداد آنها کمتر است، فقط ۸۱ نفر سوار برای خدمت ساه می فرسند. اکثر تجارت نفت و نمک می کنند و به روسیه محصولات کشاورزی بازه می فروشند، نام سرکرده آنها محمد خان است.

قره تپه

قره سه سه کیلومتر از دریا فاصله دارد و در غرب آن سه دیگری واقع شده است در سمت حب حاده تپه نلی نمایان است و حنان به نظر می رسد که در قدیم ساختمانهایی در آنجا وجود داشته است، چند درخت ریون در بالای آن روئیده بود می آنها کوه ریون نام نهادم. کمی بعد از آن چند حانه و امازاده زیربان و محله قاصی کیاب و عمارت صفی آباد در بالای تپه ای قرار داشتند، زیربان و قره سه در شمال غربی و با حلیج اسرنااد ادامه داشتند. در روی این سدها انار و در حنان میوه وسرو و برغال روئیده بود. دیوار محروبه ای بیدریانی سه به جسم می خورد. کمی بعد از طرف شرق وارد شهر اسرف سدیم و آنار کدسه با سکوهی در همه حاخود نمائی می کرد. حانار حانه جدیدی ساخته بودند ولی طبق معمول استیلاست. رئیس حانار حانه مانند همکاران در سایر نقاط سالی ۵۰ تومان حقوق دریافت می کند و یک حروار جو رئیس کل حانار حانه در بهران بقیه حقوق آنها را به قول ایرانیان "می خورد"، در نتیجه مأموران دولت که توسط وسائل تقلید عمومی سفر می کنند معطل می مانند باز رئیس حانار حانه ها از دهاب اطراف است کراید کنند. در ایران

سفرنامه شمال..... ۱۳۵۰

به خاطر حماقت کارمندان همه اصلاحات نو با عدم موفقیت روبرو می شود .

تشکیلات راه تهران تبریز بهتر است چون تعداد بیشتری مسافر از همه نوع از آن می گذرند ولی حتی آن هم بسیار بد است و من به یاد دارم که مسافت ۱۳ کیلومتر از باغ تا زنجان را پیاده و در حالیکه اسبم راهنمایی می کردم راه پیمودم ، هر دو گرسنه بودیم و اسب بیچاره نمی توانست روی پاهایش بایستد .

ورود به اشرف

حاکم اشرف میرزا یوسف خان به استقبال ما آمد و مرا به منزلی راهنمایی کرد . ما هاشتم فوریه در اشرف ماندیم تا خرابه های جالب توجه آنها را ببینیم .

خرابه شهر اشرف

صبح روز بعد از منزل راه افتادیم و پس از بازدید از خرابه های پساو لخانه که نزدیک محل اقامت ما بود وارد باغ شاه که چهل سون نام دارد شدیم . در خارج در سمت راست آب انباری قرار داشت که دیوار مخروبه ای گرد آن ساخته بودند . در داخل آن از آنجا تا خانه محقر تابستانی که نادرشاه در سال ۱۱۴۴ قمری (مطابق ۱۷۳۲ میلادی) به جای عمارت شاه عباسی که سوخته بود بنا کرده بود دیواری از آجر ساخته بودند ، نهر کم عمقی در این جا جریان

داشت اطراف آنرا با سنگهای مضرس تزئین کرده بودند . این نهر از جنوب جریان داشت و از داخل عمارت می گذشت و چند آبشار که هرکدام تقریباً " یک متر بلندی داشتند در میان آن در فواصل قرار داشت ، آنها را طوری ساخته بودند که آبپاش می کردند تا مانند الماس تلالو داشته باشد ، آنها بخصوص در پرتو نور شمع جلوه بسیار زیبایی داشتند ، جای شمعدانی ها هنوز روی سنگهای دو طرف نهر خودنمایی می کرد .

در جلوی آبشار چهارم حوضی کوچک و کمی دورتر استخر مربع شکلی به چشم می خورد ، در شرق دو نهر دیگر جاری بودند . نهر ترقی داخل حوض هشت گوشی می شد که اکنون تهی بود . باغ رابه طبقات مختلف با ارتفاع کم ساخته بودند ، درختان پرتقال و لیموی بسیار و زیباترین درختان سروی که من در شرق دیده ام آنجا بود . عصری که به چهل ستون معروف است در واقع سائزده ستون چوبی بیسنر نداشت در سمت راست و چپ آن حوض آبی قرار داشت که آب بهره آن داخل می شد و از زیر چند طاقنا که طبق معمول خالی و ویران بودند می گذشت . سرچشمه این نهر در سمت جنوب در نبه های مجاور بود این سدها با ارتفاع تقریباً " ۶ متر در عقب دیوار قرار داشت .

در شرق چهل ستون ، باغ تپه است و حوض قدری مرتفع تر از این یکی است به این نام مشهور شده است ، در هر گوشه دیوار آن برجی واقع بود و مسافر برای رسیدن به آنها می بایست از چند پله بالا رود ، این باغ نیز درختان بسیار و ساختمانی برای مستخدمین داشت که ویران بود و حمام مخروبه ای نیز در آن دیده می شد .

از طبقه دوم برج شمال غربی که به کلاه فرنگی معروف است منظره ای از اسرف و حرا به های صفی آباد و دریا و دماغه میان کاله

به چشم می‌خورد . در جنوب شرقی این باغ دری بود که از آنجا از طریق پلکانی که اکنون مانند همه چیز دیگر مخروبه بود ، به محوطه‌ای رسیدیم که تپه‌های متعددی داشت . در قسمت راست ، باغ زیتون بود ولی زیتونی نداشت . کمی دورتر به طرف شرق جنوب شرقی باغ چشمه بود ، از راهی که زمانی مسیر نهری بود به عمارت آن رسیدیم . آنرا به شکل صلیب ساخته بودند و مانند عمارت چهل ستون در میان آن چشمه‌ای بود که نام باغ را از آن گرفته بودند به نظر من آب آن گوارا نبود ، بلکه بیشتر شبیه به سوپ سبزی بود ، قسمتی از دیوارهای آن کاشیکاری شده بود . زمینه کاشیها آبی فیروزه‌ای بود که روی آن با طرح‌های گل و میوه به الوان مختلف کشیده شده بود . در قسمت چپ چهل ستون باغ دیگری هست که آنرا شاه عباس ، صاحب الزمان نام گذاری کرده است . به خاطر اینکه اشخاص فضول درون باغ را نبینند دیوار باغ را به ارتفاع ۹ متر ساخته بودند . اینجا نیز نه‌ر خرابه و مخزن آبی وجود داشت . طبقه فوقانی عمارت سقف نداشت و گروهی از ایل هزار جریب در زمستان در برج این ساختمان اتراق می‌کنند و در پناه دیوارهای سفالین آن خود را از سرما محفوظ می‌دارند . مسافران قبلی از نقاشیهای هوس انگیز این عمارت سخن‌های بسیار گفته‌اند . آثار بعضی از آن نقوش در گوشه‌های اتاق فوقانی باقی مانده بود . ما سعی کردیم رنگ آنها را حدس بزنیم و روی آنها آب پاشیدیم ، زیبایی آنها قابل وصف نیست بعضی از آنها با گذشت زمان آسیب دیده بودند ولی بعضی از آنها را توصیف می‌کنم ، اولی نقش جوانی بود که به خواب رفته و سرش را روی زانوی " ونوس ایرانی " گذاشته بود و او انگشتانش را در گیسوان آن زیبا رخ فرو برده بود . هردو دریای درختی نشسته بودند و به نظرمی آمد که دو فرشته کوچک بدون بال با دلربائی در پهلوی شان خیره

مانده‌اند . یکی از آنها با یک سگ شکاری بازی می‌کرد ،
 سبک و طرح این نقاشی کاملاً " اروپائی بود و نشان می‌داد که
 نقاش اطلاعی از علم مناظر و ابعاد داشته است بطوریکه من تقریباً "
 باور نمی‌کنم که یک هنرمند ایرانی آنرا کشیده باشد ، نقش دیگر خانمی
 بود که لمیده بود و مردی او را با تحسین می‌نگریست ، سومی یک
 اشراف زاده چینی بود که بین دوزن از کشور خود نشسته بسود و
 مسروب می‌نوسید بقدری لباس این افراد عالی ترسیم شده بود که به
 نظر می‌رسید امروزه توسط هنرمندی از کانتن * کشیده شده‌اند ، یکی
 دیگر از نقاشیها یکنفر اروپائی را با لباس عهد جیمزاول ** نشان
 می‌داد ، با جورابهای فرمز و بند جوراب پهن زنی به او لیوان شرابی
 تعارف میکرد شاید تصویر یکی از برادران سرلی *** و یا سردار مورکاتن ****
 بوده که در قرن ۱۷ به هنگامی که به سفارت ایران آمده بود فوت کرد ،
 بقیه حرمسرا از یک حیاط مربع شکل تشکیل می‌شد که در شمال
 باغ صاحب الزمان قرار داشت و دور تا دور آن ساختمانهای آجری
 قرار داشتند با چند درخت توت و انار وحشی ، گروهی از اهالی
 دامغان و ساهکوه در اینجا قلاق کرده بودند ، سپس از شمال این
 حیاط از زیر یک طاق گنبدی شکل گذشته وارد حیاط خلوت باریکی
 ندیم که مملو از زیاله بود ، درختان جنگلی خودروئی در اینجا

* Canton

** James The First حمر اول مادمه انگلیس

*** برادران سرلی از انگلیس در ۱۵۹۸ به دربار شاه عباس وارد شدند .

**** سردار مورکاتس سفير انگلیس که در ۱۹۲۷ به دربار شاه عباس

اعرام شد .

دیده می‌سد از آنجا داخل باغ شمالی گردیدیم ، دهقانان خانه‌های خودشانرا با آجرهای عمارات قدیمی بنا کرده بودند ، در واقع در همه شهر اشرف این کار رواج دارد . عمارت دیگری به شکل صلیب بود که آن نیز مانند سایرین ویران گشته بود . در بعضی از آنها زنان ایلات سبه می‌رسند و تعداد زیادی کبوتر در آنجا لانه کرده بود . باغ شمال محل اقامت زنان بوده و وجود دیوار بلند آجری که آثار آن در سمت غرب باقی مانده بود این موضوع را ثابت می‌کرد . دلیل آن این بود که اهالی صفی آباد نتوانستند آنان را از دور بترسند . اثری از آثار دیوانخانه اشرف باقی نمانده بود .

شهر اشرف

در این شهر چهار محله هست اول فراس محله ، دوم بازار محله سوم نقاس محله ، و چهارم گرجی محله . تعداد خانه های آن ۸۴۵ است و اهالی اکثر بومی اند ، عده ای را که به آنها عرب می‌گویند در زمستان ها آنها اتراف می‌کنند . تعداد آنها تقریباً " ۳۴۵ نفر است . چهار مدرسه ، پنج حمام ، پنج مسجد ، چهار نکیه و یک امامزاده در این شهر وجود دارد . انار این قسمت معروف است و علاوه بر آن گندم و جو و ابریسم عالی نیز در آنجا عمل می‌آید . پنبه آن نیز از نوع بسیار خوب است ولی سکر عمل نمی‌آید و با وجود این که خیلی سعی کرده‌اند موفقیتی حاصل نکرده‌اند دلیل آن نامعلوم است .

در اشرف محله مانند ساری الیجه و غیره می‌بافند . توجهات شاه عباس موجب عظمت اشرف شده بود ولی پس از او پادشاهان

صفویه به آنجا توجهی نکرده بودند . پس از فوت محمد حسین خان پدر آغا محمد خان قاجار که در قره دویں در کلباد اتفاق افتاد مدت‌ها اوضاع مفسوس بود و سیاهیان زندیه اشرف را ویران کردند بطوریکه مدت‌ها مسکون نبود . زمانی که آغا محمد خان از شیراز به استرآباد فرار کرد اشرف کم کم رونقی گرفت ولی هیچگاه به جلال قدیم خود نرسید .

ما صبح روز نهم فوریه از اشرف راه افتادیم ، از کنار باغ تپه گذشته به جاده ساه عباس وارد شدیم ، تپه‌های کم ارتفاعی در سمت راست مابودند . این تپه‌ها غربی سرقی بودند و از میان جنگل می‌گذشتند درختان این حدود گرد و انار وحشی و بته‌های خار و خاساک ، و سرخس بود . در همه نقاط گیلان و مازندران درختان بزرگ بامو و پیچک پوشیده می‌سود . موها آفت زده بودند و محصولی نداشتند . این آفت "ادیوم" * است که در اروپا نیز خسارت بسیار وارد آورده است . امکان دارد اشخاصی که شراب می‌نوشند به اشکال برخوردند .

کمی بعد از اینکه از اشرف خارج شدیم از روی رودخانه خشکی که پل آجری قدیمی داشت گذشتیم . بعضی از قسمت‌های جنگل را سوزانده بودند و درخت کم بود و فواصل بین آنها بسیار می‌نمود . مقداری از آنها نیز نیمه سوخته بودند . اغلب سوزاندن جنگل بیش از آنچه که در نظر گرفته شده گسترش می‌یابد و آتش سوزی اخیر در گز به همین دلیل رخ داده بود .

به فاصله دو سه کیلومتر از اشرف دهی با ۴۰ خانه هست به نام علی تپه ، مقدار زیادی پنبه و کندم در هر دو طرف جاده کاشته

بودند. فاصله از اشرف سه کیلومتر است و امامزاده‌ای هست با دو مقبره. سبک ساختمان آنها شبیه به سبک ساختمانهای ساری است، یعنی اطاق آنها مخروطی است و مانند ساختمانهای ویرانه دشت ارض روم می‌ماند دلیل آنرا هنوز کشف نکرده‌اند. من معتقدم که این دو سبک معماری که به همدیگر شبیه‌اند به امام و یا بازماندگان آنها ارتباطی دارد، بخصوص چون همه می‌دانند که بازماندگان حضرت علی علیه السلام مدتها به علت مخالفت با خلفا که دشمن آنها بودند به میان مردم مناطق شمالی که تازگی اسلام آورده بودند پناه برده بودند. این موضوع نه تنها یک واقعه تاریخی است بلکه دلیل وجود تعداد بسیار امامزاده در شمال ایران و ارمنستان است. بدون شک عده‌ای از این فراریان در کوهستان‌های ارمنستان پناهنده شدند و مدتها مورد احترام بودند تا اینکه پیشرفت مذهب تسنن باعث شد که نام و نشان آنها محو گردد.

نام این امامزاده سار و عبدالله نام داشت و در آن نزدیکی یک درخت زیتون و مقدار زیادی درخت افرا بود. این درخت در مشرق مشهد سرکمیاب است و در اینجا جلب توجه مرا کرد، درهمین محل قبرستانی است با سنگهای بسیار کوچک که اغلب بیشتر از ۱۵ سانت ارتفاع ندارند.

همهٔ روز "میان کاله" و "خلیج استراباد" جلوی چشم ما بود. قسمت اول مسیر ما از راه قدیمی که بسیار ویران بود می‌گذشت. سنگفرش با سنگهای تراش‌دار ساخته شده بود که اکثراً "ساییده و در بعضی نقاط کاملاً" از بین رفته بودند. گردابهای عمیق و گل بسیار بود. خوشبختانه توانستیم بزودی این جاده را عقب سر بگذاریم و چند کیلومتر در میان مزارع یورتمه برویم؛ چون برنجکاری نبود اسبها به آسانی می‌توانستند راه بروند. دهکده‌هایی که بعد از امامزاده عبدالله

بود پاسنک و خلیل خیل (که شبیه بنام‌های افغانی است) کیکاوند
 کلا گل پایان و کلموزی (که امانزاده کوچکی داشت) نام داشتند .
 از تنی نهر باریک با بله‌های کوچک گذشتیم و بالاخره در سه
 فرسنگی اشرف به معبره مقدس "بلند امام" رسیدیم ولی کسی نمی‌توانست
 به من توضیح دهد که او چه کسی بوده . این مقبره در کنار جوی آبی
 قرار داشت و حد بین اشرف و کلیاد در اینجا بود .

ترکمانان

به نظر من خانه‌های شرق فرح‌آباد و ساری از غرب مازندران
 فقیرترند . شاید دلیل آن این است که چه در قدیم و چه امروز بیشتر
 در معرض حملات ترکمانان قرار دارند . تهور ترکمانان دریانورد که
 جزو طبیعت آنان است همیشه در نتیجه بی‌تفاوتی و سوءاداره
 ایرانیان تشویق شده است . ترکمانان دریانورد از فرمانده با تجربه
 روس در آشوراده اجازه تجارت می‌گیرند و در کنار این رودخانه
 به داد و ستد می‌پردازند . به محض اینکه کشتی آنها خالی می‌شود و
 کالاهائی که مورد نظر دارند می‌خرند و بار می‌کنند چند نفر ایرانی
 بی‌پناه را هم برای فروش در بازارهای برده فروشی دستگیر کرده
 همراه می‌برند . در ماه مارس ۱۸۵۹ بیش از ۱۵ نفر را بدین گونه
 دستگیر کردند . وقتیکه لنگر می‌اندازند مأموران دولت ایران
 نمی‌توانند از آنها بازخواست کنند چون نماینده دولت روسیه در
 آشوراده به آنها اجازه معامله داده است ، در واقع برای دولت روسیه
 امکان این هست که کارهای مفید بسیاری انجام دهد ولی آنها
 مایل‌اند که هم ترکمانان را راضی نگه‌دارند و هم در مقابل ایرانیان

ظاهر سازی کنند تا پایگاه خود را که در صورت درگرفتن جنگ مملکت را در دسترس آنها قرار می دهد ، از دست ندهند . شکی نیست که اگر ایرانیان از طریق خراسان و استرآباد و روسها از طریق مازندران قوای کافی به مقابله طایفه وحشی ترکمن بفرستند می توانند مدتها آنان را آرام کنند . ولی این هدف روسها نیست و دولت ایران هم یا از جریان کاملاً بی اطلاع است یا از منافع خود آگاه نیست و یا حاضر نیست که از منافع خود دفاع کند .

بعد از بلند امام از یک پل آجری خراب گذشتیم . تعداد زیادی درختان توت و کشت زار پنبه دیده می شد ، در سمت راست ما در سراشیب تپه دهی به نام تیرتاش و ده دیگری به نام طیل نو محله قرار داشتند اما مزادهای هم در سمت چپ قرار داشت .

کلباد

از نهری به نام خورشید کلا و منطقه بسیار حاصل خیزی با درختان توت و گندم عبور کردیم تا به ده خورشید کلا رسیدیم این ده در چهار فرسنگی اشرف قرار دارد و از توابع کلباد است . این ایالت دارای ۶ ده می باشد : لیمراس ، تیرتاش ، طیل نو ، سیراج محله و خورشید کلا و محله گلوکاکه از بلند امام تا گلوکا ادامه دارد آنها ۳۰۰ تنگی به دولت می دهند ، ۲۰۰ نفر آنها از کلباد و ۱۰۰ نفر از عمرانلواند . رئیس کلباد رضا قلیخان و مرتضی قلیخان پسران مرحوم میرزا محمدخان اند ، در منطقه همجوار مقادیر زیادی برنج و بریشم و گندم و پنبه و ارزن عمل می آید ، کشت توت در این ولایت بسیار گسترده است ، از اینجا جوانه ذرخت توت را به سایر قسمتهای

مازندران می‌برند ، انارهای شیرین آن بسیار معروف است . در تابستان اهالی به کوهستان‌ها می‌روند . برنج سه نوع است و هر سه نوع آن بسیار عالی است ، الیجه بسیار معروفی دارد و برای رنگ کردن آن ۱۲ پود قرمز دانه در سال مصرف می‌شود . امسال اهالی کلباد معادل ۲۸ تومان از این رنگ خریده‌اند ، مالیاتی که به دولت پرداخت میکنند ۴۱۸ تومان و ۶ قران است . رئیس ولایت ۴۵۰۰ خروار از قرار هر خروار ۲۰ من شاهی برنج ۲۱۰۰ خروار گندم و ۵۴ من تبریز ابریشم از رعیت می‌گیرد و سالی ۱۰۰ تومان حقوق دریافت می‌کند و حق چرا دارد ، برای پنبه مالیات نمی‌دهند ، مقدار محصولی که متعلق ارباب و رعیت است از این قرار است :

پنبه	۲۵۰ خروار هر خروار	۲۰ من شاهی
جو و گندم	۲۱۴۵ خروار "	۲۰ من شاهی
ابریشم	۳۵۰۰ من تبریز	(نصف من شاهی)

در خورشیدکلا همه در حال هیجان بودند چون عروسی مرتضی خان

با خواهر عباسقلیخان ، ارباب مشهد سر بود و جهاز عروس ۳۰۰۰ تومان قیمت داشت .

روزی که منجمین برای عروسی تعیین کرده بودند رسیدیم و از مهمان نوازی خان برخوردار شدیم . او به دیدن من آمد ، پیرمردی بود که برای مجلس ختم مناسبتر بود . خیلی میل داشت عده‌ای لوطی برای مشغول کردن مابفرستد ولی من پیشنهاد او را موعده‌بانه رد کردم . آنچه لازم داشتیم برایمان فرستاد و اجازه نداد که مستخدمان او انعامی از ما بگیرند .

روز بعد ، دهم فوریه ما از کلباد خارج شدیم . قبلا " به دیدن مهماندار خود رفتیم . داماد در خانه خود که روی تپه‌ای بود اقامت

داشت . این تپه‌ها به طرف مشرق کنسیده می‌شدند و نزدیک کف‌ش گیری به طرف شمال شرقی قوسی می‌زدند . از راه سنگفرش سدهای که از کنار تپه بالا می‌رفت به منزل خان رسیدیم . این منزل خوب ساخته شده بود و منظره دریا از آنجا دیدنی بود . یک کشتی روسی که در آسوراده در طرف شمال شرقی لنگر انداخته بود خودنمایی می‌کرد و گز در شمال شرقی آن یک فرسنگ دورتر بود . به مرتضی خان تبریک گفتیم و قهوه نوشیدیم و سپس اجازه مرخصی گرفته به راه افتادیم .

مدتی از میان جنگل با انواع درختان و بته‌های جنگلی گذر کردیم . سه کیلومتر دورتر جسر کلباد بود . یک خندق و یک دیوار ویرانه مرز این ولایت و مازندران است . بعد از آن وضع راه بسیار بد می‌شد چون از میان جنگل می‌گذشت و به واسطه سایه دائمی گل آلود بود . گاه از جاده شاه عباس می‌گذشتیم ، در هر حال وضعی داشت که برای تحمل آن صبر ایوب لازم بود . راهنمای ما مرد بسیار ناواردی بود و نمی‌توانست هیچگونه اطلاعاتی از آن منطقه به ما بدهد و مانند اکثر اهالی مازندران کوچکترین اطلاعی از فواصل نداشت . خیلی سخت است که در شروع سفر به شما بگویند فقط فاصله دوفرسنگ است و بعد از دو ساعت سواری هنوز دو فرسنگ باقی مانده باشد ، ۶ کیلومتر ونیم بعد به منطقه بازی رسیدیم که چا پارخانه لیوان در آنجا بود . گله‌های گوسفند اطراف آن چرا می‌کردند . تا مدتی وضع راه بهتر بود ، ولی بزودی بار دیگر خراب شد ، باگودال‌های عمیق و گل و تخته سنگهای بزرگ ، هر وقت مکان داشت از جاده‌های فرعی عبور بکنیم خوشحال می‌شدیم چون اسبها می‌توانستند براحتی قدم بزنند و نلغزند . از چندین نهر گذشتیم بزرگترین آنها نوکنده بود که مسیر آن از جنوب شرقی به شمال شرقی بود .

گز

بالاخره جهت ما تغییر کرد و دشت سبزی را پشت سر گذاشتیم و ساعت دو و نیم به گز رسیدیم . شهر گلآلود و دلگیری بود ، حاکم استرآباد هیچ کس را به استقبال ما نفرستاده بود و ناچار در کلبه‌ای تازه ساز ولی خالی منزل کردیم که از چوب ساخته بودند ، سقف آن سفال بود یکی دو متر از سطح زمین ارتفاع داشت . آنرا روی پایه ساخته بودند و مرغ و خروسها از زیرخانه‌ها می‌گذشتند ، درون آن به چند قسمت منقسم می‌شد یکی از این قسمت‌ها باز بود و پنجره نداشت . فقط چند سوراخ در دیوار به چشم می‌خورد و نور از در آن می‌گذشت آن شب آقای دوبک* که جوانی از اهالی لیونی** بود به دیدن ما آمد و با ما شام خورد . یک نفر روسی به نام میرزا داود نیز همراه او بود . این شخص ارمنی و توسط لازاریستها*** در ارومیه تربیت شده بود و زبان فرانسه را نسبتا " خوب می‌دانست . آنها می‌گفتند که چندی پیش ، آتش سوزی تقریبا " ۱۵۰۰۰ تومان خسارت به مال همه زده بود و به خصوص پنبه و میوه‌های خشک آسیب دیده بودند . این آتش سوزی مشکوک بود چون همه آنها تیکه خسارت دیده بودند از تبعه روس بودند .

گذر در بلوک انزان قرار دارد و ۶۶۶ تومان مالیات سالیانه آن است که به خزانه دولتی پرداخت می‌شود . سه محله دارد و تقریبا " ۲۵۰ خانه در حدود ۸۰ خانوار از اهالی هزار جریب اینجا مقیم اند

* Doobek

** Livoni

*** Lazarist

که رئیس آنها رحیم خان است و در فصل گرما به بیلاق می رود .
 در بلوک انزان ۱۵۵۰۰ خروار (۲۰ من شاهی) برنج و
 ۲۲۰۰ من ابریشم عمل می آید . مقدار زیادی گردو و درخت شمشاد
 دارد و در آنجا الیجه و غیره می بافند ولی مقدار آن به اندازه
 کلباد نیست . طبق معمول مسجد ، حمام ، و تکیه ای دارد . من انزان
 مطابق دو ونیم من شاهی است . اینجا آذوقه گران است و آب و هوای
 بسیار بدی دارد . گز تقریبا " سه کیلومتر از ساحل خلیج استرabad
 در شمال غربی فاصله دارد . آشوراده در شمال ، بندری است که
 اخیرا " برای استفاده شرکت جدید روسی ساخته شده است . این بندر
 از یک اسکله چوبی که روی پایه های سستی قرار گرفته تشکیل شده است
 و چند صدمتر در دریا جلومی رود . این اسکله تقریبا " یک متر عرض
 دارد و بدون شک اولین طوفان شدید آنرا از بین خواهد برد . روز
 یازدهم به بازدید آقای دوبک رفتم . در کلبه تازه سازی از نی و
 حصیر در محل انبارها تیکه سوخته بودند منزل کرده بود . در کنار
 ساحل مقدار زیادی نی روئیده بود . نی به قدری زود آتش می گیرد
 که حد ندارد ولی توجهی به این موضوع نمی شد .

آتش سوزی در گز

یکماه قبل از آمدن من در فاصله نسبتا کمی
 از نی ها آتش روشن کرده بودند که جنگل را بسوزانند ولی باد گرمی
 وزیده بود و انبارها آتش گرفته بودند . اشخاصی که از این
 آتش سوزی خسارت دیده بودند همه تبعه روسیه بودند و هیچکدام
 با کمپانی قدیم و کمپانی جدید مربوط نبودند . قیعت مال التجاره ای

که از بین رفته بود (بخصوص پنبه و خشتکبار برای صدور به باکو و استراباد) ۱۵۰۰۰۰ تومان تخمین زده شده است . شخصی به نام موسی کارویرسف * تقریباً " ۲۵۰۰ تومان ضرر کرده بود . روسها این آتش سوزی را به بدخواهی ایرانیان نسبت می دادند . ایرانیها همیشه عدم علاقه خود را به روسها نشان می دهند و با وجود این که قضیه به تهران ارجاع شده است ولی البته جبران نخواهد شد . دلیلی نیست که ثابت کنند آتش سوزی علت دیگری بجز تصادف بد داشته است ولی در واقع موضوع به نظر مشکوک می آید .

روسها فعلاً " فقط به شکایت اکتفا خواهند کرد ولی این موضوع را فراموش نخواهند کرد و شنیده ام که از زمان قتل گریبایدوف * تا به امروز این عادت را دارند . بنا بر این روز خروج که فرارسد ، و مسلماً " چنین روزی خواهد رسید ، روسها تعداد بسیاری شکایات رسیدگی نشده خواهند داشت که بهانه خوبی برای جنگ و تهاجم خواهد بود .

اکثر کلبه ها توسط شرکت جدید روسی ساخته شده بود و آقای دوبک و یکی دیگر از کارمندان در این کلبه ها زندگی می کردند . بقیه افراد در انبار اتراق کرده بودند .

اسکله گز

اسکله که قبلاً " توصیف شد در دریا جلو رفته بود به

* Moses Carvinsoff

* گریبایدوف سفیر روسیه در ایران که در ۱۸۲۸ در تهران به قتل رسید .

خاطر کمی عمق دریا وجود آن ضروری است ، و اشخاص برای سوار شدن یا پیاده شدن و جابجا کردن مال التجاره خود محتاج به آن هستند . ایرانیها مدتی با ساختن اسکله مخالفت می کردند ، چون می گفتند که روسها برای پیاده کردن قوای انتظامی از آن استفاده خواهند کرد ولی تنها چیزی که می توانم بگویم این است که من که کمتر از ۷۵ کیلو وزن دارم موقع عبور از آن از ترس اینکه مبادا زیر پای من خراب شود می لرزیدم . یک نفر افسر نیروی دریائی همراه آقای دوبک بود به نام آقای جربزف و کاپیتان یک کشتی بود که ۸۰ تن وزن حمل می کرد . شخص خوش برخوردی بود ولی متأسفانه فقط به زبان مادری خود تسلط داشت و سن از طریق مترجم می توانستم با او مکالمه کنم . در این کشتی مقداری تیر آهن بود که متعلق به یک شرکت قدیمی است که اکنون در حال خاتمه دادن به امور خود می باشد . تا جائیکه توانستم بفهمم این شرکت هنوز متضرر نشده است .

کمپانی روسی

برای من تعجب آور بود که چگونه افراد آن توانسته‌اند اینهمه کار انجام بدهند، چون سرمایه‌شان بیش از ۱۰۵۰۰۰۰ روبل نقره نبود ، نانیا " با همه نوع مخالفت و کارشکنی از طرف ایرانیان مواجه بودند ، ثالثاً " اکثر کالاهائی که می‌آوردند فلزآلات و شیشه و کارد و چنگال و پارچه‌های کم ارزش بود و نمی‌توانستند

با تجاری که اجناس انگلیسی می‌آوردند رقابت کنند، رابعا "شرکت رالی که تجارت ابریشم گیلان را در انحصار خود داشت اجازه‌نمیداد آنها تجارت ابریشم کنند، خامسا "اکثر کارمندان آنها جوان و بی‌تجربه بودند و کمتر زبان فارسی می‌دانستند و رسوم این مملکت را نمی‌فهمیدند. البته راست است که از پشتیبانی دولت خود برخوردار بودند و اجازه داشتند تا مقدار زیادی تقریباً "۵۰۰۰۰۰۰۰ پود کالا به قیمت خرید صادر کنند، ولی حتی این امتیاز در برابر کمبودهای دیگر هیچ بود.

طبق گزارش دولت علیاحضرت شرکت جدید در مسکو دارای این امتیازات نیست. سرمایه آن ۲ میلیون روبل نقره است و همان اشکالات شرکت قبلی را دارد ولی با وجود این کار را در مقیاس وسیع‌تری شروع کرده و نمایندگی‌هایی اکنون در رشت و اردبیل و آشوراده و گزوشاهرود و تهران تأسیس نموده که تا به حال مقدار کمی جنس وارد کرده‌اند. اشتباهی که مرتکب می‌شوند این است که اجناس را به قیمت گزاف می‌فروشند. این شروع خوبی نیست، آنها امیدوارند در تابستان امسال حیطه فعالیت خود را تا خراسان گسترش دهند ولی فکر تأسیس انبار در تبریز را از سر به در کرده‌اند، چون واضح است که امید موفقیت و رقابت با تجار متعدد آنجا را ندارند و باید با تجارتخانه رالی و شرکا و سایر تجار کوچکی که از باکو و استراخان با ایران تجارت می‌کنند مبارزه کنند. من معتقدم که هر چند که دولت امپراطور آشکارا به آن تجارتخانه‌ها هیچگونه کمکی نمی‌کند ولی پنهانی از آنها حمایت می‌کند، به دلیل این که این کارمندان در امور تجاری تازه‌کارند و اکثراً "جوانان تحصیل کرده و فارغ التحصیلان کالج امپریال و یا افسرانی هستند که در ارتش خدمت کرده‌اند. (یکی از آنها درگزاست) حتی اگر کار تجارت

آنها کم استفاده باشد شکی نیست که به نفوذ روسها کمک بسیاری خواهد کرد. مقایسه بین اروپائیان و آسیائیان شکی باقی نمی‌گذارد که آسیائی‌ها ذاتاً "دو رو و احمق‌اند و این بطور وضوح مشخص است بدون شک ایرانیهای طبقه پائین علیرغم تعصباتی که علیه روسها دارند در آخر کار ترجیح خواهند داد که توسط مسکویت ؟ اداره شوند تا توسط پادشاهی که یا نمیتواند و یا نمی‌خواهد در مقابل زورگوئی از اتباع خود حمایت کند و قلمرو او توسط دزدان مورد حمله قرار می‌گیرد و مرزهای آن در مقابل ترکمانها باز است. در گیلان این احساس وجود دارد و من دلایلی دارم که این امر را ثابت می‌کند، حتی در سنه ۱۸۴۹ اشخاص برجسته توطئه کردند که آن ایالت را به تزار تقدیم کنند این امر با سیاست آن روز روسها مغایر بود و آنها این پیش‌کشی را قبول نکردند و پرنس دالگورکی باز قبول آن امتناع کرد. ولی زمانی خواهد رسید که روسها هیچ ملاحظه‌ای نخواهند کرد و وقتی میوه رسیده باشد آنرا خواهند چید.

در عین حال دولت ایران با کارهای خود یک چنین موقعیتی را ایجاد می‌کند زیرا در موارد بی اهمیت روسها را به خشم می‌آورد به طوریکه عاقبت خوش نخواهد داشت. مهمترین اشتباهی که مرتکب شدند در ۱۸۱۳ بود که حق نگهداری کشتی جنگی در روی دریای خزر را از دست دادند ولی اکنون چاره‌ای ندارند. این اشتباه و سپس اشتباه واگذاری آشوراده به روسها باعث شده است که اینها به بی‌بها نه سرکوبی ترکمنها برای خود اعتباری به دست آورند. داستان‌های بی اساسی که بعداً "خواهد آمد" گفته می‌شود، مثلاً "می‌گویند که روسها آشوراده را مستحکم کرده‌اند و توپخانه به آنجا آورده‌اند ولی

همه اینها بی اساس است زیرا روسها می‌توانند با آوردن یک کشتی جنگی همه قوای شاه را منهدم کنند و احتیاجی به مستحکم کردن آشوراده ندارند. آنها فقط یک پایگاه می‌خواهند و از آنجا می‌توانند به مردم نشان دهند که چگونه با ۱۵۰ نفر می‌توانند جلوی تهاجم و بردگی را بگیرند، در صورتیکه ایلخان، حاکم استرآباد با ۱۵۰۰ نفر هم نمی‌تواند.

پیشرفت روسها

آقای آبت می‌گوید که روسها مدت‌ها مایمل بودند در خلیج حسینقلی یا گمیش تپه مستقر شوند. ولی مدتی از این گفته می‌گذرد و رئیس قوای روس فقط چندین بار به آنجا آمده، ترکمن‌ها را که مرتکب قتل و غارت شده بودند تنبیه نموده و مراجعت کرده است. به دلیلی به نظر نمی‌رسد که روسها خیال داشته باشند در حسینقلی و یا جای دیگر قلعه‌ای بسازند. البته ممکن است بعدها چنین اقدامی بکنند. در هر صورت اگر هم اکنون میل داشته باشند که از چنین روشی پیروی کنند با کوچکترین اشکالی روبرو نخواهند شد بخصوص که خضر خان معروف مطیع آنها است و املاکی در ساحل دریادارد که هر لحظه می‌تواند به آنان بفروشد و چون دائم‌الخمر است شاید با چند جعبه عرق به این معامله رضایت دهد.

عبور قوای مهاجم در این منطقه از دهانه گرگان و از طریق بنجورد و قوچان تا مشهد بسیار آسان است، ولی من متقدم که در حال حاضر روسها چنین نقشه‌ای ندارند. آنها بیستر متوجه خیمه و بخارا هستند و وجود اغتشاشات در خیمه به تسریع نقشه آنها کمک

بسیار خواهد کرد . اگر چنانچه خیوه را به دست آورند بخارا نیز به آسانی به آنها تعلق خواهد گرفت و لازم به گفتن نیست که سیس بلخ نیز به دست آنان خواهد افتاد و از آنجا به مرز افغانستان نزدیک خواهند شد .

برای جلوگیری از پینرفت آنها از این طریق چه اقدامی باید کرد؟ باید اذعان کنم که در این باره جوابی ندارم . اگر ایرانیان قادر بودند صادقانه رفتار کنند و یا حس ملیت داشتند و یا ترکمنها متحد بودند مسئله محافظت امپراطوری ما به آسانی حل می شد ، ولی در حال حاضر من فکر می کنم فقط یک معجزه می تواند پیشروی روسها را متوقف سازد ، زیرا آنها اگر چه که سریع هم نباشند ولی بالاخره با موفقیت روبرو خواهند شد .

کشتی آقای جربزف و سه کشتی دیگر که با همان مصالح و به

همان شکل در نی جینسکوگراد^{*} ساخته اند در آشوراده لنگر انداخته بودند . هر کدام شش توپ داشتند که هر یک بر روی پایه ای مسر محوری نصب بود . من روی یکی از آنها رفتم و در تنها کابین آن پیپ کشیدم . این کابین بسیار محقر و کوچک می نمود و تقریباً " جای تکان خوردن نداشت سیس به گز برگشتم . چهار افسر روسی از طرف

فرمانده لیچارف^{**} نامهای آوردند که باعث مسرت من شد (این نامه پاسخ به نامه ای بود که من هنگام ورود به گز نوشته بودم) و از من دعوت می کردند که با کشتی "کاما"^{***} به آشوراده بروم . من به زبان فرانسه نامه نوشته بودم و پاسخ آن نیز به همان زبان نوشته شده بود

* Nijinskograd

** Licharoff

*** Kama

ولی چند اشتباه املائی داشت و نشان می داد که فرمانده آن زبان را خوب نمی داند . تنها اشخاصی که در آشوراده این زبان را به خوبی می دانستند عبارت بودند از خانم لیچارف و زن افسر توپخانه و آقای حولی سن* که در اصل آلمانی بود کاپیتان کاما آقای لیدرف**

و معاون او آقای سردویچ*** باز حمت می توانستند مقصود خودشان را بفهمانند . سایرین از جمله فرمانده زبانی به جز روسی نمی دانستند من مجبور بودم که با نمایندگان کمپانی به استثنای آقای دوبک که آلمانی می دانست به زبان فارسی صحبت کنم .

وقتی عازم گز شدیم هوا تاریک شده بود . تقریبا " ساعت ۸ به آنجا رسیدیم و فوراً " سوار کاما شدیم . این یک کشتی چوبی بود که ۲۵۰ تن وزن داشت و قدرت آن ۱۴۰ اسب بود و سالها پیش در استراخان ساخته شده بود . موتور آن ساخت سنت پترزبورگ بود و مانند حلزون جلو می رفت .

روسها در آشوراده

یک ساعت و نیم طول کشید تا در آشوراده لنگر انداختیم بدون شک کاما عمر زیادی نخواهد کرد و هرچه زودتر از بین برود بهتر خواهد بود ، چون بسیار قدیمی است و برای دریانوردی مناسب نیست . بعد از سفر طولانی و گل آلود گیلان و مازندران با

* Hullisen

** Lideroff

*** Seredovitch

لذت در کشتی جای گرفتیم ، کابین آن خوب تزئین شده بود . یک دوربین داشت و چندین بطری آبجوی گینیس* که میزبان مهربان من آقای لیدرف به اصرار تعارف می کرد . روسها به خصوص این مشروب و در واقع انواع آبجوی انگلیسی را دوست دارند و آنها را به مقدار زیاد می نوشند .

بعد از اینکه لباس افسری خود را به تن کردم توسط قایق ناخدا به خشکی رفتیم و به آقای لیچارف معاون ناخدا در خانه آقای ملکنف** که رئیس یا نماینده کمپانی جدید روسی آشوراده بودند برخوردیم .

روز بعد آقای ملکنف و همه اشخاص برجسته این موسسات جمع شده بودند که جشن بگیرند . آقایان ۱۳ نفر و همه افسر بودند . در اتاق طولی راه می رفتند و سخن می گفتند و سیگار می کشیدند . در کنار این اتاق ، اتاق دیگری بود که خانمها در آن مشغول ورق بازی بودند . سیگار کشیدن در جلو خانمها هیچ بد نیست و خانمها از این کار بدشان نمی آید ، حتی عده زیادی از خانمها خودشان هم سیگار می کشیدند . به خانم لیچارف معرفی شدم خانم چاق و خوش روئی بود که در اصل لهستانی بود و بیشتر از ۵۰ سال نداشت ولی مانند یک زن جوان سرحال بود . فرانسه را بخوبی صحبت می کرد و مرا دعوت کرد که با او ورق بازی کنم و من ناگزیر مجبور شدم تعارف او را رد کنم چون هیچوقت دست به ورق نزده ام . همچنین مجبور شدم که اصرار آنها را برای زدن پیانوی از کار افتاده و خرابی که در اتاق دیگر بود رد کنم . به نظر می رسید که این مردم در آشوراده

* Guinness

* Melkonoff

همه روز ورق بازی می‌کنند و در واقع هیچ مشغولیات دیگری ندارند و به نمایش اسب سواری هم علاقه‌ای ندارند. پیاده روی، روی یک جزیره ماسه‌ای نیز زیاد لذت بخش نیست.

در حدود ساعت ۱۱ شام آوردند. اول سوسیس‌های آلمانی و گوشت ژامبون و ماهی شور و خاویار و قارچ و خیار شور و پنیر که در این آب و هوا غذای چندان مناسبی نیست. معمولاً آنها را با عرق می‌خورند. بعد غذای گرم آوردند که با شراب و آبجو خوردند. غذا را ایستاده می‌خوردند ولی من چون شام خورده بودم نمی‌توانستم با آنها همراهی کنم. با تعجب به قدرت صاحب خانه می‌اندیشیدم که این همه غذاهای سنگین را در چنین آب و هوا می‌خورد و هیچ ورزشی هم نمی‌کند. بعداً "به گاما برگشتیم و خوابیدیم."

روز دوازدهم فوریه فرمانده لیچارف به بازدید من آمد. بعد از اینکه به روی عرشه کشتی قدم نهاد از همه ملاحان که روی عرشه به صف ایستاده بودند دیدن کرد و از آنها پرسید که آیا از غذای مقرری و وضع خود راضی اند یا نه؟ به نظر می‌رسید که این یک نمایش است چون هیچکس جرأت نداشت عدم رضایت خود را ابراز کند.

سپس آقای لیچارف مرا به صرف صبحانه دعوت کرد و من دوباره به ساحل برگشتم. خانه او در قسمت غرب جزیره قرار داشت و فقط از دو اتاق و یک ایوان تشکیل می‌شد. او و خانمش جای زیادی نداشتند. در جلوی خانه تالار بزرگی برای دیده بانی است و در فصل گرما از آن استفاده می‌کنند چون باد دریا آنرا خنک نگه می‌دارد. بین تالار و خانه چهارتوپ تقریباً "یک کیلو و نیم" قرار داشت. صبحانه را ساعت یک صرف کردیم غذا مانند شام شب قبل بود به علاوه مقداری سوب که مانند جای در قوری می‌آوردند. آنوقت آقسای

لیچارف پیشنهاد کرد که چیزهای دیدنی جزیره را به من نشان دهد. اول به کلیسا رفتیم یک ساختمان قشنگ چوبی است که سقف آن سبز رنگ و روی آن یک صلیب قرار دارد و محصور است. ایسن عبادتگاه کوچک بسیار مرتب بود و نقاشیهائی که داشت خوشبختانه از سبک قدیمی و زشت مکتب ارتودکس بیزانس نبود بلکه توسط هنرمندان جدید نقاشی شده بود و هلن و کنستانتین رانسان می داد. کشیش مرد خدائی بود با ظاهر بسیار جدی و تقریباً ۵۰ ساله با زن و دودخترها در نظر گرفتن اینکه حتماً "مرا بی دین می پنداشت بسیار مؤدبانه رفتار کرد. نزدیک کلیسا قبرستانی بود و تعداد صلیبها نشان می داد که میزان مرگ و میر در آشوراده نسبتاً زیاد است. در ۱۸۵۶-۱۶ نفر از ملاحان مرده بودند. این نسبت برای ۲۰ نفری که در موقع سفر من در آنجا زندگی می کردند زیاد بود. یک سربازخانه در جزیره هست که ساختمانش مانند سایر ساختمانها به انتها درجه مرتب و تمیز به نظر می آمد. دو کشتی قدیمی نیز در کنار ساحل قرار داشت که یکی زندان بود. یکی از آنها چهارتسوپ تقریباً "یک کیلوو نیمی دارد که برای تمرین توپ اندازی از آن استفاده می شود و هر دو بقدری کهنه و فرسوده شده اند که عقابهای امپریال روی آنها بزحمت دیده می شد. تعداد افسران با اطباء و فرمانده روی هم ۱۳ نفر است، ۲۰ تن دیگر به باکو رفته بودند. اتاق مردها تمیز و راحت بود و جیره آنها نیز خوب بود. نان سیاه که زمانی مخالفان بسیار داشت ولی به نظر من از لحاظ مزه بسیار خوب بود، می خوردند و نیز به آنان مقدار کافی گوشت و سبزیجات و چای می دهند. افراد باید مدت ۲۵ سال خدمت کنند که البته بسیار سخت است. به غیر از چند نفر، اکثر آنها تیکه در آشوراده بودند مدتها در دریای سیاه در سباستوپل خدمت کرده بودند. به نظرم همد قوی و

بردبار و تمرین دیده آمدند و از افسران خود حرف شنوی داشتند، ولی افسران زیاد کارآزموده نبودند. در واقع تمرین کافی ندارند و نُه‌دهم سال را در آشوراده زندگی می‌کنند و هر چه قبلاً "آموخته‌اند فراموش می‌کنند. ملاحان مانند ملاحان فرانسه در کمپانیهای کشتی-رانی تعلیم می‌بینند و یا مسئول توپ خانه و یا پیاده نظام‌اند و با تفنگهای مدل انفیلد* مسلح‌اند، که میتوان‌اند از فاصله ۳۶۰ متری شلیک کند. این تفنگ را از اینجهت وارد ارتش و بحریه روسیه کرده‌اند، چون دیده‌اند که در مقابل این سلاح مهلک سلاحهای قدیمی بی‌اثر است. بیمارستان آنها ۱۴ الی ۱۵ تخت دارد و هر چند که کوچک است ولی دو نفر جراح مسئول آن بودند که کارشان بسیار ثمر بخش است. هنگامیکه به آنجا رفتیم ۵ نفر در بیمارستان بستری بودند. تب بیش از سایر امراض وجود دارد ولی مریض‌های سخت را به باکو می‌فرستند. یک انبار هم برای اغذیه و مشروبات و غیره دارند. گرچه آنرا ندیدیم ولی می‌توانم با کمال اطمینان بگویم که محتوای آن برای زندگی در روی جزیره و جلوگیری از تهاجم ترکمانان است.

اگر روسها بخواهند از این طریق به ایران حمله کنند در مدت کوتاهی میتوانند همه قوای را که ایرانیها برای مقابله آنها می‌فرستند در هم کوبند، بنابراین دلیلی ندارد که بند را آشوراده را برای جنگ بسیار سخت، مجهز و آماده کنند. چند مغازه آهنگری، نجاری، نانوائی، لباسشویی و ۴۵ ساختمان که تقریباً نصف آنها فقط کلبه‌های مسکونی بودند وجود دارد. بغیر از کاما که چهارتوپ تقریباً "یک کیلو و نیمی دارد کشتی بخار دیگری بنام ولگا هست که

از آهن ساخته اند و ۲۰۰ تن وزن و ۳۰ اسب قدرت و ۵ توپ ۴۵۰ گرمی دارد که روی محور میچرخد. اینها قوای این بندر را تشکیل می دهند و منتظر یک کشتی سوم هستند که باید از استراخان بیاید، علاوه بر کشتی آهنین که ذکر شد کشتی دیگری بود که در فنلاند ساخته اند و برنگ سفید است و آن را از طریق کانالهایی که دریای بالتیک را به ولگا متصل می کنند آورده اند. تقریباً " ۶۰ تن وزن دارد و برای کشتی رانی بسیار راحت است، دکل بلند و ۴ توپ نیم کیلو و یک توپ چهار کیلو دارد. در این بندر ۱۴ کشتی ساخت باکو وجود دارد که بین ۱۰ الی ۱۵ تن بودند آنها اکثر پنبه و میوه خشک می خریدند. همه آنها را بد ساخته اند. ملاحان و روستائیان از علم دریانوردی خبر ندارند و نمی دانند که در طوفان چه باید کرد و سرگردنشان در این دریای خطرناک معجزه ایست. به من گفتند که سالیانه تقریباً " ۲۰ الی ۳۰ کشتی از گزو آشوراده بار می برند، آنها اکثر پنبه، روناس و میوه خشک می خرند ۶۰ عدد آنها ۲۰۰۰ پود ماهی شور و ۴۰ الی ۵۰ پود طلق و ۲۰۰ الی ۳۰۰ پود خاویار می برند ولی این حاویار از نوع پست تری است که از ترکمانان گران و اترک خریداری می شود.

تجارت روسها

کمپانی جدید روس نماینده ای در آشوراده دارد و انبارش در طرف چپ جزیره قرار دارد. این انبار بسیار کوچک است، یک طبقه هم کف زمین دارد که به دو اتاق تقسیم می شود. از یکی به عنوان مغازه و از دیگری برای انبار استفاده

می‌شود. این خانه‌ها نیز مانند خانه‌های دیگر از نی و گاه و تخته‌های چوب ساخته شده‌اند. فقط نوع پست آهن و اشیاء شیشه‌ای و سماورهای برنزی و پارچه چیت از نوع پست و اشیاء مختلف دیگر مانند عینک و غیره برای فروش داشتند یک مغازه ارمنی نیز وجود دارد ولی من وقت دیدن آنرا نداشتم. شش مغازه هم متعلق به مسلمانان اهل گز و قره‌تپه هست که انواع خوراکی‌های تازه را از ساحل مازندران به آنجای آورند و می‌فروشند، سایر مایحتاج این هنگ از استراخان و باکو وارد می‌شود. من نمی‌توانم در باره قدرت بحریه و تجارت و قدرت نظامی روسها در دریای خزر گزارشی دقیق تهیه کنم. همچنین نقشه‌های کمپانی را درک نکردم چون تاکنون مشخص نشده‌است. از آقای دوریا اجازه خواسته بودم که سفر سریعی به استراخان و باکو کنم ولی او اجازه نداد و من هم از این جا نمی‌توانم قدرت بحریه روسها در بحر خزر را بسنجم، همه کوشش‌های من برای جمع آوری آمار، چه از افسران روس و چه از نمایندگان کمپانی بی نتیجه ماند و گفته ایرانیها هم قابل اعتماد نیست.

در ۱۸۴۳ قدرت بحریه نظامی روسیه را چنین گزارش داده بودند:

شش کشتی کوچک بخار

هشت کشتی جنگی

شش قایق

هشت کشتی باربری و دو مسافربری که جمعا " ۳۰ کشتی می‌شود ولی من در صحت این گزارش شک دارم چون حتی یک کشتی جنگی ندیدم تا زمانیکه به استراخان که مهمترین بندر است نروم نمیتوانم گزارش جامعی تهیه کنم.

گزارشی راجع به کمپانی جدید در رشت تهیه کرده بودم که

ضمیمه گزارش درباره گیلان خواهد شد . ذغال سنگی که اکثرا " به کار می‌برند نوع خوبی است که از روسیه وارد می‌کنند ولی بسیار گران است و کشتی‌ها برای صرفه‌جوئی چوب زیادی مصرف می‌کنند و ذغال را فقط در سفرهای طولانی به استراخان و انزلی و باکو مورد استفاده قرار می‌دهند .

از ایران ذغال نمی‌خرند، چون هر چند که ذغال در ایسران زیاد است ولی نوع آن خوب نیست ، ضمناً " قوانین بی‌موردی برای صدور آن وضع کرده‌اند . در ایران به خاطر اینکه به اندازه کافی حفاری نشده مقدار زیادی به دست نمی‌آید . ایرانیان اکثراً " آنچه در روی زمین و یا در مسیر رودخانه‌ها مانند رودخانه گلوگا است، جمع می‌کنند جزیره آشوراده چهارده ورست روسی باگذر شمال فاصله دارد و دو ورست از دماغه، میان کاله در غرب شمال غربی و دو ورست از جزیره دیگری به نام آشور در شرق که طول آن یک و نیم ورست و عرض آن یک ورست می‌باشد فاصله دارد .

شرایط طبیعی اینجا مانند شرایط ساحل است . وقتی که باد به شدت میوزد قسمتی از آن زیر آب می‌رود . در واقع فقط یک پشته تلماسه است . قسمتی از آن آب گوارا و قسمتی آب راکد دارد به من گفتند که جزیره کوچک آشور نیز آب گوارا ندارد (هر چند که شاردن عقیده‌اش متفاوت است) گیاه در این جزیره بسیار نادر است مقداری نی نیمه خشک و درخت بید که توسط افسران روسی کاشته شده در آنجا موجود است ولی وضعشان خوب نبود ، تنها گیاه این زمین گیاه ماسهای است .

خلیج استراباد تقریباً " ۸۰ کیلومتر از ساحل ترکمن تا شروع

■ واحد طول روسی تقریباً " معادل با ۱/۰۶۷ کیلومتر Verst

میان کاله از شرق به غرب طول دارد . عریض ترین قسمت آن در نزدیکی نوروزآباد ۱۶ کیلومتر از گزتانوک میان کاله تقریباً " ۷ الی ۹ متر عمق دارد . در نقطه های دیگر در نزدیک ساحل اکثر بیش از ۳ تا ۵ متر آب نیست و برای نزدیک شدن کشتی به ساحل عمق آن کم است .

حمله استنکورازین

شبه جزیره میان کاله مشجر است و شکار فراوان دارد . از لحاظ تاریخی نیز بی اهمیت نیست چون با تهاجم استنکورازین در ۱۶۶۸ ارتباطی دارد . شاردن که حمله این قزاق را تعریف کرده نقل میکند که زمستان فرا رسیده بود و قزاقها می خواستند این فصل را در ایران بگذرانند و به دنبال محلی در مقابل شهر فرح آباد می گشتند و این دماغه را که مانند زبانهای به طول ۴۰ تا ۴۴ کیلومتر در دریای خزر پیش رفته است یافتند . آنجا انواع حیوانات از قبیل آهو و گراز و بزکوهی و سایر حیوانات شکاری زیاد داشت و مشجر بود و آب آن شیرین بود و آنچه لازمه زندگی است داشت بطوریکه زندگی در آنجا راحت بود . ایرانیان آنرا میان کاله می نامیدند . قزاقها به آنجا رو آوردند و زندانیان خود را وادار کردند تا شب و روز خندق بزرگی حفر کنند و با درختان انبوه و علف نوعی معجر ساختند و توپهای خود را روی آنها نصب کردند . این همان چیزی بود که ایرانیها می خواستند . به محض اینکه فهمیدند آنها استحکاماتی ساخته اند همان سال در فصل زمستان به آنان حمله کردند و چون قوای زمینی آنها برتر بود قزاقها را شکست دادند و زندانیان را

خلاص کردند و قزاقها را واداشتند که به کشتی‌های خود پناه ببرند و از این نقطه شبه جزیره دور شوند. آنها با همه اشیائی که غارت کرده بودند به نقطه دیگری رفتند. حکایت شاردن راجع به قزاقها ناگهان متوقف میشود ولی من معتقدم که قزاقها فرار را بر قرار ترجیح داده با همه اشیاء غارت شده ایران را ترک کردند.

خضر خان

خضرخان که ترکمن است به خاطر عشق به پول و مشروب بنده روسها شده است به حملات آنان به این مملکت کمک می‌کند و اکنون بطور دائم در آشوراده زندگی می‌کند و مجبور است که در مقابل هر نفری که ترکمانان از دریا به اسارت می‌گیرند مبلغی به روسها بپردازد و برای اینکه بتواند این مبلغ را تهیه کند اجازه دارد از سرنشینان هر کرجی ترکمن که اجازه تجارت با روسها را دارد، نفری ۶ الی ۱۶ قران بگیرد (همه کشتیهای ترکمن باید این مبلغ را بپردازند) ولی او مسئول افرادی که در خشکی کرفنار می‌سوند نیست. خضرخان چندین پسر دارد. چشمان بی‌حالت، صورتهای سخت و گونه‌های برآمده آنها سگی درباره ملیت‌شان باقی نمی‌گذارد. یکی از آنها را در خانه مرتضی قلیخان دیدم. نمونه زنی ترکمن‌ها بود. آنان در واقع نسل بسیار زستی هستند و با مخلوط شدن با اهالی آشوراده آنها را نیز به زشتی خودشان کرده‌اند. خضر خان مبلغی هم از جزیره بزرگی در ساحل شرقی خزر به دست می‌آورد. این جزیره به فاصله ۲۵۰ کیلومتر در شمال میان کالد فرار دارد و ۲۴ الی ۳۰ کیلومتر از بلجان کوچک فاصله دارد و

جریکونا می‌شود و از آنجا نفت و غیره برای روسها می‌آورد. همه استفاده‌ای که عاید او می‌شود به مصرف مشروب می‌رساند و تقریباً همیشه مست است. از هیچ نوشابه انگلیسی روگردان نیست و چون تقریباً ۵۰ ساله است امکان دارد که بزودی بدرود حیات گوید.

اصل نام آشوراده رانتوانسته‌ام بیابم به نظر می‌آید که قسمتی از آن عربی و قسمتی ترکی باشد. عاشورا روز دهم محرم است و از عصر عربی می‌آید و "ادا" به ترکی یعنی جزیره. *

بعد از اینکه یک شب خوب دیگر در خانه آقای لیچارف که بسیار مهمان نواز است با افسران روسی گذراندم به تخت‌خواب خود، در کشتی کاما مراجعت کردم و صبح روز بعد یعنی سیزدهم فوریتنه با خاطرات خوب از آشوراده دور شدم.

رفتار و برخورد آنها با من مانند دیپلماتها موعبدانه بود ولی خشک نبود، بلکه همگی سعی کردند که مدت توقف مرا تا حد امکان لذت بخش و دلپذیر گردانند. و من خاطره آنها فراموش نخواهم کرد. بار دیگر در گز پیاده شدم. باطنا "کمی دلخور بودم که پس از معاشرت با اروپائیان بار دیگر در میان ایرانیان قرار گیرم. هر چند که سازش با اخلاق آنها مشکل است ولی تصمیم دارم که وظیفه خود را به خوبی انجام دهم.

تجارت گز

تاسیس بندر گز در ۱۸ سال قبل و در زمان

نام آشورده یا عاشورا در اصل آشورآده بود. دانستنامه ایران و اسلام (ج ۱۳۵۴).

حکومت عباس خان قاجار، از تجارت مشهد سرکمی کاسته است
 من حساب کردم که کشتی‌هایی که در هر سال به بندر گزمی آیند بیشتر
 از یک ششم کشتی‌هایی است که در همان مدت به مشهد سر می‌آیند.
 قیمت آذوقه در گز از این قرار است :

هر من تبریز	تومان	قران	شاهی
برنج "	—	—	۸
روغن "	—	۴	—
مرغ هر عدد	—	—	۸
جوهر من تبریز	—	—	۷
برنج با پوست "	—	—	۶
گندم "	—	—	۶
یک بسته گاه برنج	—	—	۴
یک گوسفند	—	۵	—
ابریشم هر من تبریز	—	۵	—

ولی البته قیمت‌ها نسبت به تقاضا تغییر می‌کند . می‌گویند بعد
 از گیلان بهترین ابریشم را از کلبادو گلوگا می‌آورند . قیمت سایر
 واردات و صادرات به روسیه از این قرار است :

آهن هر پود	تومان	قران	شاهی
که توسط کمپانی شمال بفروش میرسد	—	۷	—
آهن که توسط سایر تجار بفروش میرسد هر پود	۶	—	۴
میخ آهن هر پود	۷	—	—

۱۶۶ سفرنامه شمال

تومان	قران	شاهی
۶	—	—
قلاهای ماهیگیری		
کهنه هر پود		
۷	—	—
رنگ چوب		
۱	۱	—
فولاد		
—	—	۱۰
پنبه عراقی و خراسانی		
هر پود		

گمرک گز در دست عباسقلیخان است . سالیانه ۳۰۰۰ تومان برای این امتیاز می پردازد . روسها همه جا برای آنچه وارد می کنند ۵% می پردازند . برای واردات آنها هیچ نرخ معینی وجود ندارد و طبق قیمت روز تعیین می شود :

پنبه هر پود	۱۸ شاهی
پارچه های پنبه ای و کتانی هر پود	" ۱۴
جعبه هاییکه محتوای آن مختلف است	
از قبیل کارد و چنگال و اشیاء شیشه ای	" ۱۴
و سماور هر پود	
برنج ، کشمش ، برگه زرد آلوی خشک هر پود	۶
روناس هر پود	" ۲

رودخانه کثیفی از ده گز از طریق جنوب شرقی جنوب بطرف شمال جاری است .

خروج از گز

ما تا صبح روز شانزدهم فوریه در گز توقف کردیم . از آنجا باتفاق شخصی به نام فتحعلی بیک که بالاخره توسط حاکم

استراباد به عنوان مهماندار ما اعزام شده بود ، راه افتادیم . وجود اوبسیار مفید بود چون ترکمنها چندی پیش از گز عده‌ای را اسیر کرده بودند من یکی از این بدبختها را پس از مراجعت از آشوراده دیدم . او ملای پیری بود به نام موسی که توسط ترکمنها اسیر شده بود ولی آنها با گرفتن ۲۵ تومان او را به روسها مسترد داشتند . این مبلغ از آن چه معمول است کمتر بود و دلیلش این بود که ترکمنهای دریانورد او را گرفته بودند و از دریا بیگی که لقب آقای لیچارف است می‌ترسیدند . در هر حال چون ملای پیری بود بیشتر مطالبه نکرده بودند . ملا موسی داستانهای بسیار رقت آوری تعریف می‌کرد و از بی انصافی ترکمانان می‌گفت که او را وادار کرده بودند گندم بسایند ، کاری که برای یک ملا شرم آور می‌نمود ، و هر بار که کارش خوب نبود او را سخت مجازات می‌کردند .

راه ما از جاده شاه عباس می‌گذشت . در قسمت راست یک اردوی کولی یا سیاه‌چادر دیدیم و از نهري که متعلق به گزاست و از طریق جنوب شرقی به شمال جاری است عبور کردیم . در اینجا مقدار زیادی گندم کاشته بودند و در جنگل مقداری برنج کاری شده بود .

بعد از عبور از مسیر یک رودخانه خشک که حدود گز محله بود به رودخانه لوارکه از جنوب شرقی جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت رسیدیم این رودخانه از ولفرا می‌گذرد . سپس از جنگلی با درختان بسیار زیبا عبور کردیم . قطر و بلندی درختان به خصوص جالب توجه بود و می‌گفتند که آقای بارن وان فورنو* یکی از رؤسای کمپانی جدید روسی زمانیکه از این شهر عبور می‌کرد از دیدن این

درختان بسیار لذت برده بود .

سپس از نهر کوچک سر محله گذشتیم که از جنوب شرقی به شمال شرقی جاری بود . از آنجا وضع جاده که تا به حال بد بود کمی بهتر شد تا به رودخانه دیگری به نام حاجی ابراهیم رسیدیم که پل آجری خوبی داشت و تا گزیک فرسنگ فاصله داشت .

خرابه شهر

نهر دیگری را که به کار کنده منتهی می شد نیز دیدیم از آنجا به امامزاده‌ای رسیدیم که در محلی به نام خرابه شهر ساخته بودند و اطرافش قبرستان بزرگی بود . ایرانیان متمکن مردگان خود را به کربلا می فرستند و کمتر مسافری به ایران آمده و با کاروان‌هایی که مردگان را می برند روبرو نشده است . فراقه‌ها مکان چنین خرج‌هایی را ندارند مردگان خود را اطراف امامزاده‌ها دفن می کنند . و این بار من شاهد مراسم تدفین یکی از این مردگان بودم . مرده‌ای را که فقط استخوانهایش باقی مانده بود از زمین درآوردند و کنار جاده قرار دادند و برای مرده جدید مقبره‌ای درست کردند . لازمه چنین کاری را نفهمیدم چون بطور یقین دلیل آن کمبود جا نبود . زمین فراوان بود آنها به آسانی می توانستند حدود قبرستان را افزایش دهند به خصوص که چنین کاری با عقاید مسلمانان منافات دارد و نبش قبر شدیداً ممنوع است .

خرابه شهر مانند سایر عمارت‌های مخروبه کتیبه‌ای نداشت . آثار دیوار و خندقی به چشم می خورد و مقداری آجر و سفال در جنگل وجود داشت ولی تاریخچه آن در اعماق زمان پنهان است و

شاید هیچ گاه آشکار نشود. آقای آبت درباره آن داستانی باور نکردنی تعریف می کند که به جریان شکافتن کوه توسط حضرت علی علیه السلام در تپه های بالای پل نیکاح (یا شمشیر براست) مربوط می شود .

چند قدم بالاتر از خرابه شهر نهری بنام الوند کیاب که از طریق جنوب شرقی جنوب به سوی شمال شرقی شمال جاری است و بعد از آن جنگلی از درختان بسیار زیبا و سپس نهر دیگری وجود داشت . در قسمت راست یک درخت قدیمی و بزرگ افرا هست که داستانی دارد . اطراف آن ملو از کلوخ بود و بدون شک آنها را عابران انداخته بودند . این موضوع جلب توجه مرا کرد و پس از اینکه تحقیق کردم فهمیدم که هر مسافری که طرف توجه خانمهای کرد محله قرار نگرفته است به آن درخت سنگ می اندازد تا بلکه دفعه دیگر تانس بهتری داشته باشد .

بعد از عبور از این محل چهار سوار به استقبال ما آمدند . کمی دورتر در قسمت چپ مقدار زیادی درختان توت و همچنین گندم کاشته بودند . بعد از آن جنگل همچنان ادامه داشت . از رودخانه شیردارین که از جنوب شرقی سوی شمال شرقی جاری است عبور کردیم . مزارع برنج تا کرد محله ادامه داشت . برای رسیدن به آنجا از نهر عمیقی به همان نام که در زمینهای رسوبی جاری بود گذشتیم این نهر از جنوب شرقی به سوی شمال شرقی جاری است . فاصله آن از گزسه فرسنگ و نیم مازندران بود .

کرد محله

نام رئیس این محله رضا قلیخان بود . کرد محله

* کرد محله نام قدیم کردکوی است .

از توابع سدان رستاق است و مالیات آن ۱۰۰۰ تومان است و سه محله دارد. خانه رئیس آن با آجرهای خرابه شهر ساخته شده است ولی سایر خانه‌ها بنای مطلوبی ندارند. خانه‌ای که به من دادند بیشتر مانند یک لانه بود چنانچه بزحمت می‌توانستم در آن جا گیرم، طرح آن مانند طرح خانه‌های گز بود. یک چایارخانه هم در آنجا وجود داشت. کرد محله دارای :

خانه	۹۷۰
حمام	۱
مسجد	۳
دکان	۱۵
مالیات	۸۰۰ تومان
تفنگچی	۱۳۰ نفر است.

درکرد محله :

تومان	قران	شاهی
—	—	۸
—	—	۱۰
—	—	۵
—	—	۱
—	—	۴
—	—	۴
—	—	۱
—	—	۵
—	۳	۵ می‌باشد.

در قدیم اهالی کرد محله تقریباً " ۱۰۰۰ رأس گاو میش داشتند

ولی در اثر حملات ترکمنها تعداد آنها تقریبا " به ۴۰۰ رأس کاهش یافته است . چهل روز بعد از نوروز برنج را می کارند و آب می دهند . بعد از بیست روز آماده نشاء می شود و آنرا در مزارع آماده شده نساء می کنند . دو ماه و نیم بعد آماده درواست .

ابریشم را بدینگونه عمل می آورند : بیست روز بعد از نوروز تخم ها را از اتاقی که در آن نگهداری می شوند در می آورند و در سینیهای مخصوص قرار می دهند . کرمها از تخم ها در می آیند و از برگ توت تغذیه می کنند . وقتی که به قول ایرانیان دوباره به خواب می روند آنها را به انبارهای مخصوص می برند و سه ماه بعد از نوروز پیله ها آماده می شوند .

کرد محله از ۴۰۰ "قسمت" تشکیل میشود که محصول هر کدام تقریبا " ۲۰ خروار برنج از قرار هر خروار ۷۰ من تبریز است . هر "قسمت" ۴ خروار به دولت می پردازد .

مالیات ابریشم ۳۰ تومان در سال است . فاصله کرد محله با ملاکلاکه در ساحل خلیج استراباد است سه کیلومتر است و تا استراباد ۵ فرسنگ مازندران فاصله دارد و بنا بر این فاصله استراباد تا گز تقریبا " ۲۸۰ میل انگلیسی است .

نظر علیخان برادر رضا قلیخان از ما پذیرائی کرد و تعارفات بسیار نمود . ولی تقریبا " آذوقهای نیافتیم و به همین دلیل منهم حاضر نشدم گنه گنه ای که می خواست به او بدهم . می بایست به جای اینکه ما را در یک خانه دهاتی محقر جا بدهد به خانه خود می برد ولی مانند اکثر ایرانیهایی که دیده ام می خواست بیشتر از آنچه نشان می داد استفاده کند . در موقع ورود ما گوسفندی قربانی کرده بود ولی آنرا برای خوردن خودش برد .

روز بعد از کرد محله راه افتادیم و بعد از عبور از نهری به جاده

شاه عباسی که از میان مزارع گندم می‌گذشت وارد شدیم . سپس از دونه‌ر که یکی بسیار عمیق و دارای پل چوبی بود گذشتیم . جنگل بسیار انبوه بود با درختان توسکا و انار وحشی و افرا و گردو و سیب وحشی فراوان . تقریباً "نصف راه بین کردمحله و کفش‌گیری قبرستان قدیمی بود ولی از آن استفاده نمی‌شد .

بعد از عبور از چند نهر دیگر به رودخانه میان دره که آب‌گل آلودی داشت رسیدیم خانه‌های این محله به همین نام بود و در دامنه‌کوه قرار داشتند ولی چون همه جا رامه گرفته بود دیده نمی‌شدند . بعد از میان دره که ۷۰ خانه داشت به ده‌نگلان رسیدیم که در سمت چپ جاده قرار داشت . در سمت راست شوریان است و در آنجا شال چوخای بسیار زیبایی می‌بافند . سپس بار دیگر به جنگل رسیدیم . اینجا جنگل مانند همه جای استراباد نیمه سوخته به نظر می‌آمد . از یک رودخانه وسیع و سریع که پل چوبی داشت و رودخانه دیگری با پل آجری گذر کردیم و آنگاه به اما مزاده روشن‌آباد رسیدیم که قبرستان بزرگی داشت . دو سال پیش ترکمانان در این حوالی قاصد روسها را دستگیر کردند ولی مجبور شده بودند که وی را بدون دریافت پولی آزاد کنند . ترکمانها به روشن‌آباد زیادی آینده چون تفنگچی‌های من از این موضوع با خبر بودند ۱۵ نفری که مأمور نگهداری از بار من بودند یکی بعد از دیگری فرار کردند و مرا تنها گذاردند ولی ایلخان آنها را سخت تنبیه کرد .

کفش‌گیری

بین روشن‌آباد و کفش‌گیری از یک رودخانه

کوچک گذشتیم و آنگاه رحیم خان و چند سوار به جلو ما آمدند. در
چپ ماتیپ بزرگی بود که از مقابل آن گذشتیم و به ده وارد شدیم.
رئیس این ده رحیم خان هزار جریبی است.
کفش گیری از توابع سدان رستاق و دارای تأسیسات زیر است.

خانه	۲۹۰
تکیه	۱
مسجد	۱
حمام	۱

برای محافظت اطراف آن خندقی تعبیه شده است که بسدون
آن زندگی در آنجا ناامن می شود. بنا به گفته رحیم خان گاه بیش
از ۲۰ سوار ترکمن دیده می شوند ولی فقط اطراف را غارت می کنند.
در کفش گیری پنبه و گندم و جو به مقدار کم عمل می آید.
مقدار ابریشم آن ۱۵۰ من تبریز است و ارباب ۲۲۰ خروار از هر
۹۰ من تبریز شلتوک دریافت می کند.

از جریب بعنوان مقیاس مسافت زمین استفاده نمی شود و در
عوض "قسمت" به کار می برند. (۲۰ من مساوی است با یک "قسمت"
۱۰ اریش یک من است).

روز بعد از منزل خود حرکت کرده به سوی استراباد به راه
افتادیم. ترکمن صحرا در چپ ماقارداشت. از جاده ای در میان
جنگل خشکی گذشتیم تا با میرزای قنصول روس و چهار قزاق
برخوردیم و آنها ورود مرا به استراباد خوش آمد گفتند. کمی بعد
برادر ایلخان سبحان قلیخان به ما ملحق شد و بقیه راه را با صحبت
درباره ترکمانان که بتازگی جسورتر شده بودند طی طریق کردیم.

استرآباد

وقتی که نزدیک استرآباد رسیدیم در قسمت راست تپه بلندی دیدیم که در واقع باقیمانده یک قلعه قدیمی بود به نام کلاه خندان که در جنوب غربی شهر قرار داشت و روی آن و اطرافش خار و خاشاک و بخصوص پیچکهای وحشی روئیده بود .

راه پیچ و خم بسیار داشت و تقریباً " ۶۰ الی ۶۵ متر از سطح رودخانه پر پیچ و خمی که از پای آن می گذشت بلندتر می نمود . در آنجا چاه عمیقی بود و من یک نفر را به ته آن فرستادم و امیدوار بودم که بین این چاه و شهر راه زیرزمینی پیدا شود ، چون نویسندگان قبلی از یک چنین راهی صحبت کرده اند ولی هیچ مجرائی پیدا نشد .

بین کلاه خندان و شهر عمارتی است به نام قدم گاه خضر . خضریکی از پادشاهان ایران به نام کیقباد یا اسکندر بوده (اسکندر مقدونی) و می گویند که او آب حیات را کشف کرده از آن نوشیده بود . بنا براین تا آخر دنیا نخواهد مرد و همیشه زنده است . بعضی او را بجای الیاس پیامبر و سنت ژرژ * انگلیس می گیرند و او را خضر الیاس می گویند . جعفر قلیخان ایلخانی فراسباشی و چند سرباز فوج دامغان را در نزدیکی دروازه مازندران استرآباد به استقبال ما فرستاده بود . علاوه بر این جمعیت چند نفر لوطی و پسر بچه وقیح بالباس زنانه به دنبال ما راه افتادند تا بالاخره با دادن هدیه آنها را دور کردم . به منزل رسیدیم . این خانه موقعیت بسیار بدی داشت و مرطوب بود . در حیاط آن درختان پرتقال کاشته بودند

ولی هربار که باران می‌بارید با تلاق می‌شد اتاقهای آن کوچک و هم کف زمین بودند .

روز نوزدهم ایلخان همراه برادرش حیدر قلیخان و سبحان- قلیخان به دیدن من آمد . شخصی به نام میرزا محمد هم همراه آنها بود که منشی وزیر خارجه است . نفهمیدم به چه دلیل او عنوان " بالیوز " را برای خود انتخاب کرده بود . اگر کسی او را به این عنوان صدانمی‌کرد سخت می‌رنجید ولی در واقع حقی به این عنوان نداشت ، و نیزی‌ها و جنوآئی‌ها این عنوان را به قنسولهای خود می‌دادند . جعفر قلیخان بلند بالا و باریک اندام بود و توجه مرا به خود جلب کرد چون از جمله خوانین کرد مرزنشین بود که در مقابل حملات ترکمانان از مرزهای خراسان دفاع کرده بود .

کردهای استرآباد

از زمان شاه اسمعیل عده‌ای کرد از کردستان به این منطقه منتقل شدند . در سال ۱۸۳۳ آقای فریزر جعفر قلی خان را شخصا " می‌شناخت و نوشت که او شجاعترین سرباز خراسان است ، و یکی از دشمنان سرسخت ترکمانان ، زمانیکه فریزر در مشهد بود عده‌ای زندانی و چند سربریده برای او فرستادند . آنها را در نبردی که بین سواران جعفر قلی خان با عده‌کثیری ترکمن روی داده بود شکست داده بودند . بعد از فوت پدرش نجف قلیخان از هواداران آصف الدوله گشت ولی چون شکست خورد مدتی در تهران بازداشت

الهیاریخان آصف الدوله از مقربان دربار فتحعلی شاه در ارمدا حله

شد و تحت نظر بود . ولی شهرت شجاعت وی بعنوان یک سرباز و احترامی که ترکمانها نسبت به او ابراز می کردند باعث شد که شاه اورابه حکومت استرآباد منصوب کند . این موفقیت او حقیقت ندارد چون مقامات در تهران از او می ترسیدند و به او اعتماد نداشتند . او نیز دیگر به آنها اعتماد ندارد و در عوض اینکه مانند سابق در بجنورد مشغول کار شود فقط تظاهر می کند و وقت خود را به عیاشی و شراب خواری می گذراند و معتاد به شراب شده است . من از او پرسیدم که آیا هنوز طیانچه بادی را که در جوانی با آن در بجنورد گنجشک شکار می کرد دارد اول مرا با تعجب نگاه کرد ، بعد پرسید که چگونه من که آن زمان متولد نشده بودم از وجود آن طیانچه اطلاع دارم پیش خود فکر کرد که حقه بازم . وقتی که نام آقای فریزر را یاد کردم همه ماجرا را به یاد آورد و از ملاقات با او در بجنورد و صبحانه ای که در باغ صرف کرده بودند تعریف کرد و گفت که اکنون آن باغ در اثر جنگ کاملاً " از بین رفته است .

قنصل روس در استرآباد

کمی بعد از رفتن ایلخانی آقای گوسوویچ قنصل روس با لباس تمام رسمی و چندین نشان روی سینه به

* Goussev

و تحریک در جنگهای ایران و روس توسط عباس میرزا نایب السلطنه تنبیه شد . در زمان سلطنت محمد شاه چون هوای سلطنت داشت او را تبعید کردند . پسرش سالار در خراسان بجای پدر حکمرمائی میکرد و بعد از فوت محمد شاه قیام کرد .

دیدن من آمد. عده‌ای همراه او بودند. چهار قزاق و تقریباً ۲۰ الی ۳۰ نفر مستخدم داشت. خوشبختانه در آشنائی با او متوجه شدم که نه تنها رفیق خوبی است بلکه به شش زبان صحبت می‌کند و برعکس همکارش در رشت تظاهر به فضل نمی‌کرد. البته ماهر کدام بعنوان کارمندان دولتهای مختلف علاقه‌های متفاوت داشتیم ولی به طور کلی می‌توانستیم بدون تظاهر به دیپلماسی معاشرت کنیم. آقای گوسو ۱۶ الی ۱۷ سال در ایران اقامت کرده و به همین دلیل مردم این مملکت را به خوبی می‌شناسد به طوریکه کارمندان تزار کمتر اطلاعات او را دارند و یا مانند او به وظائف خود واقف هستند. او نه تنها نمونه یک مرد اصیل روس بلکه نماینده سیستم قنسولی آن مملکت است که ایجاب می‌کند قنسولها زبان مملکتی را که به آنجا اعزام شده‌اند بیاموزند. آنها قبل از اینکه به مقامات بالا برسند مدتها باید در آن مملکت اقامت گزینند. منظور من از عنوان کردن اصالت وی اینست که متوجه شده‌ام اتباع لهستانی و یا آلمانی می‌ترسند که حرفها و یا اعمالشان توسط روسها بد تعبیر شود و ابلهانه مواظب گفته‌های خود هستند حتی اگر از مطالب عادی صحبت شود. دو نمونه بارز را می‌توانم تعریف کنم. قنسول رشت آقای تکوبوسک

لهستانی است و آقای برون منشی وی از اهالی آلمان. این دو نفر می‌ترسند که زیاد به دیدن من بیایند تا مبادا گزارشی به دولت آنها برسد که با قنسول انگلیسی دوست‌اند. من اذعان می‌کنم که در تمام مدت اقامتم در استراباد آقای گوسو با من مانند یک نفر دوست رفتار کرد که البته با موقعیت قنسول روس هیچگونه منافات نداشت. روز

* Tegoboosk

** Brunn

بعد به بازدید وی رفتیم . متوجه شدم که مانند رشت ، قنصل خانه با مقایسه با خانه من قصری است . اینجا بهترین خانه استرabad بود و یک باغ بزرگ و چندین عمارت داشت و دولت روسیه در عمران آن بسیار می کوشید .

داستان بامزه ای برایم تعریف کرد که مربوط به نماینده وزارت خارجه بود که همراه او به آشوراده رفته بود . وقتی دسته آنها به گز رسیده بودند ملاحان روسی مجبور شده بودند که آنها را به کشتی ببرند و چون این نماینده با درخواست روسها برای ساختن اسکله مخالفت می کرد آقای گوسو از موقعیت استفاده کرده بود تا نشان دهد که ساختن اسکله نه تنها برای روسها مفید است بلکه ایرانیان نیز می توانند از آن استفاده کنند .

دیپلمات ایرانی که خود را آماده یک بازدید تشریفاتی کرده بود و لباسهای رسمی وجبه بسیار نفیسی به تن و کلاهی از پوست بره بخارائی عالی بر سر داشت و به روی سانه دو نفر روس سوار بود قبلاً " آقای گوسو به آنها دستور داده بود که چه کنند . وقتی که به نیمه راه بین ساحل و کشتی می رسند تظاهر به افتادن می کنند و مسافر محترم خود را به آب می اندازند و او مانند موش آب کشیده به کشتی می رسد . همان جا به آقای گوسو می گوید که لازمه ساختن اسکله را فهمیده تا کالا و مسافران بتوانند به آسانی سوار کشتی شده و از آن پیاده شوند .

رئیس قزاقهایی که همراه آقای گوسو بود افسری بسیار آراسته به نام ایوان ایوانوویچ* بود . او در جنگ با ترکها در نبرد کرکدره جنگیده بود و از آن زمان تنفری نسبت به عثمانیها پیدا کرده بود .

آقای گوسو مرا به شام دعوت کرد تا با حاکم ملاقات کنم. ایلخان و من برای اولین بار یکی از رسوم عجیب قزاقها را دیدیم. چهار شخص درشت هیکل به بهانه اینکه به سلامتی ما متروپ بنوشند و تملق ما را بگویند به دو رما حلقه زدند و آنگاه بدون اینکه انتظار داشته باشم مرا گرفته و با شدت به هوا پرتاب کردند کاری که خالی از خطر نبود. ظاهراً "این رسم قزاقهای آسیائی است و به این طریق به مهمانان بسیار محترم خوش آمد می گویند. همین کار را هم به سر دکتر هویش در آوردند. پشت کت او که از پارچه کمپانی جدید بود و جنس خوبی نداشت پاره شد. ایلخان و برادرش به رسم ایرانیها مشروب می نوشیدند یعنی شراب را مثل آب سر می کشیدند. بعداً" حالشان بد شد. برای خوش آمد ایلخان لوطی ها رقصی کردند که تا حدی بی ادبانه بود و مرا منزجر کرد. وقتیکه موقع رفتن شد خوشحال شدم.

دیدن آقاخان ترکمن

کمی بعد از ورود من آقاخان و پسرش شیرخان به دیدن من آمدند. پیرمرد که قیافه اش بیشتر از معمول شبیه ترکمنها بود با عجله از ابه اش در کنار گرگان آمده بود تا به اولین قنصل انگلیسی که به استرabad می آمد خوش آمد بگوید. قبلاً "چندین بار به افسران دولت انگلیس کمک کرده بود و آقای آبت و تامسن* با کمک وی از مناطق نا امن اترک گذشته بودند. من از دیدن او خوشوقت شدم ولی

لازم بود که به او نشان دهم که مقصود سفر من دوستانه است و نباید در حمله به اطراف استرآباد او و همراهانش انتظار کمکی از ما داشته باشند. اظهار تأسف کرد و گفت که در حال حاضر طوایف ترکمنی هیچگونه اتحادی ندارند و جنگ و جدال آنها پایان پذیر نیست به گفته او هر کسی برای خودش می جنگید و تحت فرمان هیچ رئیسی قرار نداشت و هیچکس از همکاری دوستانه بیش از دو روز مطمئن نبود. من اصرار کردم که باید همراهانش را وادار کند از در صلح درآیند او گفت که این کار خطرناک است و بی فایده. منصرف کردن ترکمنها از جنگ مانند منع ببر از حمله به طعمه خود است. ضمناً "گفت که علاوه بر اختلاف نژادی، اختلاف مذهبی نیز وجود دارد و تعصبات مذهبی مجتهدی بنام ملارضا این نزاع را سخت تر کرده است. ملارضا از هر فرصتی استفاده می کند تا علیه ترکمنها که سنی مذهب اند اعلان جهاد کند.

ملارضا بطور احمقانه ای متعصب است و حتی حاضر نیست قنسول اروپائی را بپذیرد. چندین بار دستور داده است که آلات موسیقی لوطی ها را بشکنند، در اواخر سال ۱۸۵۸ زنی را به اتهام قتل شوهرش از استرآباد نزد او آورده بودند. در واقع شوهرش را مسموم کرده بود که کاری در خور مجازات به شمار می آمد. ولی بنا بر قوانین اسلام زنی را که آبستن باشد نمی توان کشت و ضمناً "ملارضا می بایست قبل از دادن حکم قتل تحقیق مفصلی به عمل می آورد ولی او چنین کاری نکرده بود و دستور داده بود که گردن زن را مانند گوسفندی ببرند. بعد می فهمد که زن سه ماهه حامله است. بدین صورت ملارضا دو نفر را به قتل رسانده بود. چون ممکن بود که این موضوع باعث اشکالات بسیاری شود او سرو صدای آنرا خوابانده بود و به اقوام آن زن هدایائی داده بود تا زبانشان را ببندد.

آقا خان به من گفت که زمانی رئیس قبیله جعفرباشی بوده ولی محبت او نسبت به نمایندگان انگلیس غضب قنصل روس را تحریک کرده بود در نتیجه اکنون فقط ریش سفید ابه خود بود .

بعد از تحقیق فهمیدم که درآمد رئیس قبیله جعفرباشی بیش از ۵۰ تومان در سال نیست . قبلاً " او از ترکمانهای دریانورد پول دریافت می کرد ولی روسها جلوی این کار را گرفته بودند . آقا خان به من اطمینان داد که به آقای لیچارف دستور رسیده بود که امسال درگمیش تپه و حسینقلی قلعه هائی بسازد . و او چندین بار به بازدید مناطق ساحلی آمده بود تا رضایت روسای قبایل را جلب کند و از آنها قول کتبی بگیرد که به تزار وفادار بمانند . من از آقا خان خواهش کردم که در این باره تحقیق کند ولی بعداً " چنین به نظر رسید که طبق معمول مشرق زمین عراق گفته بوده درهمه ساحل اثری از سرباز روس نبود . آقای لیچارف چند روز پیش کشتی بخاری فرستاده بود که در گمیش تپه به خاک نشسته بود و مورد حمله و غارت ترکمانها قرار گرفته بود . بعداً " روسها آنها را تهدید کرده بودند و اشیاء مسروقه را پس گرفته بودند .

نظر روسها به خيوه

در مورد اینکه آیا در آتیه روسها در ساحل در منطقه مناسبی مستقر خواهند شد ، شکی نیست ولی فکر نمی کنم که موقع آن رسیده باشد وقتی که آماده انجام این کار شدند فقط کافی است که زمینهای خضرخان را در نزدیکی گمیش تپه بخرند . او با خوشحالی حاضر خواهد شد که زمینها را به آنها واگذار کنند . حملات دائمی ترکمنها

به روسها و ایرانیها یک بهانه دائمی برای اشغال ساحل است. وقتی که من به استرآباد رسیدم نماینده‌ای از طرف عظامرادخان همراه با محمد پناه‌خان آمده بود. آنها مدتی بود که علیه خان خیوه قیام کرده بودند و از شاه کمک می‌خواستند. جواب شاه رسیده بود ولی خطاب به حکام خوارزم بود و به حاکم خاصی خطاب نمی‌شد بنابراین این می‌توانست هم به خان خیوه و یا به یک حاکم یاغی خطاب شده باشد و فقط حاوی عبارات توخالی بود ولی قول می‌داد که برایشان خلعت فرستاده خواهد شد. در مدت اقامت من در استرآباد دوباره عده‌ای آمدند و از خیوه دختران اسیرکازاک را همراه آوردند. این امر، گزارشهایی را که قبلاً "شنیده بودم تائید می‌کرد، یعنی وجود جنگهای چریکی بین خان خیوه و کورات. شایع بود که روسها در بهار قصد حمله به سوی خیوه را دارند و می‌گویند خان کورات هم از آنها وهم از ایرانیها کمک خواسته ولی بعداً "تغییر عقیده داده. نماینده روسهارا که برای انعقاد معاهده اعزام شده بود به قتل رسانده بودند.

هرج و مرج در استرآباد

مدتی که در استرآباد به سرمی‌بردم ترکمنها بسیار جسور شده بودند و روزی نمی‌شد که گاوی نذرند. یک شب حتی دزدان بی‌باک از دیوار عبور کرده وارد سهرسند و بار دیگر چندراس‌گاو را که در نزدیکی دروازه مشغول چرا بودند دزدیدند.

هرج و مرج در آن محله بسیار بود و این کار بخصوص با همدستی چند خان ایرانی با دزدان، انجام می‌گرفت. ترکمنهای دریا نور دنیز مانند اقوام خود در ساحل مشغول فعالیت بودند. این مدب علاوه بر این

که پانزده اسیر ازمازندران گرفتند و زد خوردی هم باروسها کردند و د و نفر آنها زخمی شدند . بالاخره ترکمنها کشتیهای خود را گذاشته به جنگل پناه بردند . در آنجا مشکلات بسیاری را تحمل کردند تا اینکه بعد از چند روز سعی کردند به ابه های خود برگردند . برای ایلخان این موضوع بسیار عادی بود و سعی نداشت که اوضاع را تغییر دهد حتی فکرمی کنم مایل نبود . شاید برای حفظ ظاهر بعد از نوروز سعی کند حمله ای به اهالی خیوه بکند ولی فکر نمی کنم که آنها در خطر باشند .

ایالت استرآباد دارای ۷ بلوک است

۱- سدن رستاق : دهات کریم آباد . زنگی محله . اوجابسن . انجیراب . لانیلنگ . کلاش محمود . هاشم آباد . آزاد محله . لالوین . توخواهی لامحله . قلندر محله . لمسک . بانه امام . ورسن (دو محله) کلاش خانه (دو محله) چالوکی ، نودیجه ، حیدرآباد . مهتر کلاته - یساقی . پشین کلاته . امین آباد . شاده . دنگلان . النگ . کرد محله (۵ محله - سرکلاته خرابه شهر . بالا جاده - دو رود محله . قاسم آباد . زیروان محله . الوار چهارده . قلندر عایش . خرابه مسجد . چقر . کلامون . میان دره . انجیر بین شوریان . شموشک (دو محله) نوچمن . سید میران . کفش گیری اسپوخیل کلا سنگیان . سدن گلوپالو . سعد آباد . الوفه . توشون . باکر محله . وانوش تپه . استون آباد . وطنه شاه پسند .

۲- بلوک انزان ؛ کوکنده . باکو . سرتک . سرمه محله . والافو . گز . دشت کلاتو . هشت ویک . چابک اندده . نوکرده . لیوان . ۳ و ۴ - بلوک شاه کوه - سوار ؛ شاه کوه علیا . شاه کوه سفلی .

تاش . چال خانه . حاجی آباد . رادکان . گندآب .

۵- بلوک استرآباد رستاق : محمد آباد . فوجرد . ولیکا باد
رستم کلا (دومحله) . پل خورده . سلطان آباد . علی آباد . آلوکا .
نارنج آباد . مریم آباد . اوزینه . فیض آباد . نصر آباد . باغ گلین .
نومل . جلین علیا . جلین سفلی . سیاتلو . معصوم آباد . سرخوستکلا
مرزنکا . عثمان کلا . بیع کانو . آهنگرمحله . خیرات . میرمحله .
چیلانی . ولاش آباد . ترنج تپه . شمس آباد . قرن آباد . سوم آباد .
نوده (دومحله) . اترچال . کماسی . دودانگه . زیارت . خاصه رود
(بیلاق قنسولگری روس) .

۶- بلوک کتول . حسین آباد . تقی آباد . نوده (دومحله)
میان آباد . جامی آباد . مرز آباد . قوس کری . سنک . دوبسن .
خارکلا کرد آباد . جدگل ده . پیچک محله . استان . ساور کلا . سیاه-
رکو . الازس . آلوسنان . بالاجلی . نائین حلی . ناور . حهجا .
کنوخلیدر . نرسو . وسیر .

۷- بلوک فدرسک که از سه قسمت تشکیل می شود :

فدرسک : خام بدی . نام بلو . رامیان . بوده . دوم کوهسار :
که از ۲۰ ده تشکیل می شود . سوم : سنگرمیا . حامه . سی ده .
این گزارش با گزارش آقای آبت صفاوب اسب ولی می توان به
آسانی دلیل آنرا توضیح داد ، ۶۳ ده که او گزارش داده بود اکنون
ویران هستند لافل به می اینطور کفماید .

درآمدایالت استرآباد

تومان	قران	دینار
درآمد از منابع مختلف	—	۹۰۰
برنج شلتوک ۷۸۴۳ خروار		
و ۱۷ من و ۱۸ سیر ۰ هر خروار		
۱۲ قران (از قرار خروار = ۹۰)		
من تبریز)	۱	۱۳۵
ابریشم ۷۶ من تبریز و ۱۲ سیر		
از قرار منی ۳ تومان	۹	—
کل درآمد	۱	۳۵
خرج قشون	۸	۵۰۰
نظام فندرسک	۴	۶۵۰
سواره نظام	۳	۷۵۰
کل خرج	۶	۹۰۰

قوای پیاده نظام استرآباد (در ماه مارس ۱۸۵۹):

لشگر	فرمانده	افراد
فندرسک پیاده نظام	میرزا علی نقی خان	۷۱۳
استرآباد سواره نظام غیر منظم قلیخان و صادق خان		۳۱۰
گوکلان پیاده نظام	نوبر علیخان	۱۰۰
کتول	محمد صادق خان	۷۱۶
مقصود لو	عبدالصمد خان	۱۰۰

۱۰۰	احمد علیخان	استرآباد رستاق
۴۰	نوروزخان	
۱۲۵	رضاقلیخان	سدن رستاق
۸۶	جعفرقلیخان	سوار
۷۷	آقا دادی	شاهکوه
۱۴۰	محمدباقرخان	انزان
۹	اسدالهخان	لیوان
	میرزا بابوربیک و محمدخان بیک .	بلوچ و حاجیلر

وضع نظام

علاوه بر این تعداد ۸۰ نفر توپچی هست و شهر استرآباد ۴ توپ چهارکیلوونیم دارد . هنگ فندرسک را اخیراً تشکیل داده اند و فقط ۱۵ روز قبل از اینکه من وارد استرآباد شوم رسیده بودند . زمانیکه من در استرآباد اقامت داشتم هنگ سمنان و دامغان در آنجا اقامت داشتند . افسران و سربازان همه کثیف و مندرس به نظرمی رسیدند و حقوق همگی چندین ماه به عقب افتاده بود . تعداد بسیاری از نظامیان کشاورزی می کردند . و یا در بازار تجارت مختصری داشتند و برای گرفتن امتیاز مبلغی به سرهنگ خود می پرداختند . هنگامی که سربازان فندرسک وارد استرآباد شدند به هنگ سمنان اجازه داده شد که مراجعت کنند . اتفاقاً همان شب من در کنار دیوار شهر قدم می زدم و توانستم که قشون ایرانی را از نزدیک ببینم . حتی یک قراول نبود . دربرجها چند نفر سرباز خواب آلوده بود و با وجود این که ما با عده ای از همراهان چندین بار با مشعل دور برجها تاخت و تاز کردیم

همچکس بکاه نخورد و بیدار نشد و اگر می خواستیم به آسانی می توانستیم
همه بکها را ببریم .

رو بعد به سوخی برای ایلخان تعریف کردم که سربازان تاجه
حد مراقب می کردند و به او تبریک گفتم . خیلی طبیعی جواب داد که
بیچاره ها بعدری غذایشان کم است که باید آنها را از اینکه در خواب
عمیق بودند بختید . در موارد اضطراری ایلجاری می کنند یعنی
ایلات را به کمک می طلبند ولی چون ایلات مایل نیستند که خارج از
اوطان خود بجنگند اکثرا "تعداد زیادی از آنها فرار می کنند . چنانکه
دوبار که ایلخان در فرقه کلامی جنگید گروه بسیاری گریختند .

بسنهاد من این است که برای تربیت نظام مازندران و استرآباد
عده ای اسیر اروپائی مامور شوند تا از وضع آنها بازدید به عمل آورند
و حقوق بنگی و سواره نظام را جمع آوری کنند و مرتب بپردازند . هر
دو ماه برای مدت ده روز آنها را مسق و تعلیم دهند . بخصوص به آنها جنگ
چریکی و ساختن استحکامات و سنگر بندی بیاموزند . بدون شک تا زمانی
که حقوق را بدست خوانین محلی بدهند آنها
آنها خواهند زد و دید . ضمنا "آنها از نحوه دفاع علیه مهاجمین کاملاً"
بی اطلاعند . از هیچ کتوری به این آسانی نمی توان دفاع کرد و به سازمان
و تسکیلات و رفتار عادلانه می توان این ایالت را قفقاز دوم کرد .

ضرابخانه استرآباد

در ماه گذشته روزانه معادل ۳۵۰ تومان
و ۱۰ شاهی سکه ضرب شده است . نقره را اکثرا "از ترکستان وارد
می کنند و رئیس ضرابخانه تقریباً "۵٪ استفاده می کند . در اینجا

سکه های یک تومانی و یک قرانی نمی سازند . رئیس فعلی ضرابخانه حاجی ملا محمد باقر است که سالیانه ۴۰۰ تومان به دولت می پردازد.

تجارت استرآباد

واردات - از کاشان ابریشم و مخمل ، چیت
از یزد پارچه های ابریمی ونخی واکثرا " قندوشکر و شیرینی و میخک
دارچین فلفل و دواهای مختلف دیگر .
از اصفهان - اشیائی از جمله - کارد و قیچی ، خنجر ، شمشیر ،
آینه .

از تهران - کالاهای اروپائی معادل با ۳۰۰۰ تومان در سال
که شامل پارچه های نخ و انگلیسی و ایرانی است .
آجیل و کشمش از کردستان .
از همدان - ادویه جات ، حنا ، دوا ، نیل ، چرم .
از خراسان - بَرک که نوعی پارچه پشمی است ، جبه کشمیر ، شال
پارچه هایی از ابریشم قرمز و پارچه های ابریشم ونخ .
از بخارا - رنگ ، ترنجبین ، شیرخشت ، چپق ، عناب ، پوست ،
ادویه جات ، پوستین ، چرم روسی ، پوتین ، اسب (اکثر این اسبان
را اول ترکمانان می خرد و سپس به شهریان می فروشند) ، روغن از شیر
گوسفند و گاو ، جبه از پارچه های ابریشمی راه راه و پارچه نخ ، و پشم
شتر ، چیت روسی ، پارچه پشمی و گاه قرمز دانه .
از روسیه - گوگرد ، شال کشمیر ، پارچه نخ و زین ، اسباب خانه
اغلب توسط ترکمانان و تجار خیوه دختران برده راه عنوان کمک
می فروشند قیمت آنها در استرآباد ۳۰ الی ۶۰ تومان است ولی

تعداد کمی از ایرانیها این بردگان را می‌خرند .

ازیموت - روغن‌کنجد ، باروت ، ریشه روناس ، جبه (از ابریشم و نخ) اسب ، لباس ، فرش ، خورجین ، شتر و اسب ، زین و برگ اسب که ترکمانها می‌سازند ، جبه ، برنج ، و پوستین بخارا و خيوه و صابون . صادرات به خراسان و یزد - تعداد کمی اشیاء روسی ، زین و برگ اسب ، برنج .

صادرات به مازندران - صابون ، زین و برگ اسب و غیره
صادرات به خيوه و یموت - مقداری اشیاء ساخت اروپا بخصوص چیت قرمز ، دستمال ، پارچه ، چیت خاکستری و سفید ، ململ ، پارچه برای پیراهن .
صادرات به قزوین - سقز ، نیل ، حنا ، ادویه جات ، وداجات ، ابریشم استرabad .

صادرات به همدان - چرم ، جیوه ، تریاک ، سرب ، ابریشم ، عسل ، انار و پوست ، توتون ، قاشق‌های مازندرانی ، روی ، گوسفند ، برده‌هاییکه ترکمانان می‌گیرند و پول برای آزاد ساختن آنها پرداخته می‌شود .

تجار خيوه از یموت اکثر گوسفند و گاو و برده‌های ایرانی می‌خرند و اکثراً " اجناسی که در بالا ذکر شد می‌آورند و با یموت معامله میکنند ترکمانها کمتر اشیاء اروپائی می‌خرند .

من چندین بار با آقا محمد طاهر درباره تجارت استرabad صحبت کردم و فکر نمی‌کنم که تجارت با انگلیس برای آنها اهمیت زیاد داشته باشد . آقا محمد طاهر می‌گفت که در بازار استرabad معادل ده الی پانزده هزار تومان پارچه نخی و پشمی فروش خواهد رفت و در مورد صادرات نیز می‌گفت که فرق بین قیمتهای تهران و استرabad نقد ده درصد و نسیه بیست درصد است . قیمت حمل و نقل باید

از این مقدار کاسته شود . در این جا نیز مانند مازندران و گیلان اشیاء انگلیسی را به روسی ترجیح می دهند و جایگزین آنها خواهند کرد . کمپانی جدید اکنون نماینده‌ای در استرآباد دارد ولی اشیاء فلزی تنها کالائی است که با کالای انگلیسی ها رقابت می کند .

شهر استرآباد

شهر استرآباد مرتفع است و شکل نامرتبی دارد . اطراف آن خندق و دیواری کنگره دار از گل قرار دارد و برجهای آن کاشیکاری شده است و به فاصله‌هایی از هم قرار دارند . محیط آن تقریباً ۵ کیلومتر است ولی احتیاج به تعمیر دارد و دارای سوراخهایی است که اغلب ترکمانها در شب از آنجا می گذرند و وارد شهر می شوند . محوطه داخل هموار و وسیع است . عمارت خراب بسیار است . در قسمتی از این محوطه که از دزدان در امان است سبزی و گندم زراعت می کنند و خارج از استحکامات در نزدیکی عقب شهر تپه‌های کم ارتفاعی قرار دارند و بدون اینکه انسان متوجه شود از غرب شمال غربی به شرق شمال شرقی قوس می زنند و پوشیده از درختان کوچک و بوته‌های وحشی اند . در بالای آنها کوههای مرتفع و برهنه البرز دیده میشود که از همه طرف خندق خالی را احاطه کرده اند و از درختان کوتاهی پوشیده شده اند . این درختان را نمی برند چون راه فراری است در مقابل حمله ترکمانها .

از بالای دیوار شهر اراضی وسیع ترکمن صحرا دیده می شود و موقعیت ابه‌های مختلف توسط دودی که از آنها بلند می شود مشخص است . در روزهای آفتابی ، خلیج استرآباد در شمال غربی شمال و

جزیره آشوراده در شمال غربی بخوبی دیده می شود .

استراباد ۴ دروازه دارد:

اول دروازه شرقی یا بسطام .

دوم دروازه غربی یا مازندران .

سوم دروازه شمال یا سبزه مشهد .

چهارم دروازه جنوبی یا چهل دختران .

بنابر روایات در قدیم ترکمانان چهل دختر را از این دروازه ربوده بودند . استراباد شهری قدیمی است و می گویند یک بار توسط یزید ابن مهلب و بار دیگر در زمان حکومت میرزا محمد تقی خان توسط ولی خان بیگربیگی تعمیر شده است .

استراباد دارای ۳ محله است .

خانه ۱۳۵۰ باب

دکان ۳۹۵ باب

جمعیت ۵۴۸۰ تن

مسجد ۴۷

آب انبار ۱۴

حمام ۱۳

مدرسه ۷

امامزاده ۱۲

کاروانسرا که همه بدبودند ۳

داخل استراباد بسیار ویرانه است . قصر زیبائی که آغا محمد خان ساخته بود اکنون منزل ایلخان است ولی مخروبه است و باغ بسیار زیبای آن به بیابان تبدیل شده - حوض دلفریبش اینک جایگاه قورباغه ها است . راه آن از میان آثار قدیمی می گذرد . در قسمت شرقی آن قلعه توپخانه قرار دارد . این قلعه قدیمی قاجارها است ولی

تاریخچه آنرا ننواسم بیایم . منزلی را که در آن اقامت داشتیم محمد ولی خان از صاحب قدیمی خریده بود . با آنکه قیمت آن ۳۰۰۰ تومان نهمین زده می شد به مبلغ ۲۰۰ تومان خریداری کرده بود . دلیل آن کمبود پول در استرآباد و نبودن خریدار و قدرت محمدولی خان بوده است . نهرهای آب از خیابانهای استرآباد می گذرد و آب آلوده و کثیف برای سرب مردم در سیر جاری است . چابارخانه استرآباد در نزدیکی منزل من قرار داشت ولی است نداشت و در عوض ایله خان از آن بعنوان طویله استفاده می کرد .

ممکن بود که همه کار من در استرآباد در دو هفته تمام شود و میل داشتم که یا به بجنورد بروم و آن منطقه را بررسی کنم و یا به نهران رفته گزارس مفصل خود را در آنجا به کمک پنج تن نویسنده اروپائی به اتمام برسانم با دولت علیا حضرت زودتر این گزارس را دریافت کند بخصوص که می بایست سه نسخه از این گزارس تهیه کنم و کسی هم برای کمک نبود و کاغذهایم تمام شده بود . ولی آقای دوربا به من اجازه ندادند به نهران بروم و کاغذ هم برایم نفرستادند . بنابراین مجبور شدم منتظر رسیدن کسی سوم .

وقتی به منزل رسیدم جوانی به نام همسحر را که سربا جر پارسی است و در تهران مستقر است دعوت کردم به اردوی تابستانی ما در گیلان بیاید و این گزارس را بنویسد . پدرش آقای سحی سیجا اربازار نهران کاغذ تهیه کرد . آقای سمچی سیجا که نام او را "ملا" دکر کردم چند سال است در ایران اقامت دارد و از طرف پارسیان بمبئی فرستاده شده است تا سعی کند وضع هم مذهبیان خود را که توسط مسلمانان تحت فشار قرار دارند بهبود بخشد . تصور مرا حجت راهی که آمده بودم غیر ممکن بود . چون به تنها باعث خرج اضافه و بیهوده می شد بلکه می بایست از منطقه تبخیز و بیسرار ۲۰۰

رودخانه که در اثر آب شدن برفها طغیان کرده بودند بگذرم .

بازارچه استرآباد

ظاهر بازارچه استرآباد محقر است ولی خواربار نسبتاً فراوان و از گیلان ارزانتر است باید اضافه کنم که قیمتها در گیلان از تهران گرانترند ، قیمت بعضی اجناس در استرآباد از این قرار است .

تومان	قران	دینار
نان (من استرآباد ۲ من و ۱۰ سیر تبریز —	۱	۱۲
برنج (من استرآباد) —	۱	—
کره (من استرآباد) —	۸	—
روغن " —	۹	—
مرغ و مرغابی یک عدد —	—	۱۰
گوسفند یک عدد —	۳	—
دخم مرغ ۵ عدد —	—	۳
پنیر (من استرآباد) —	۴	—
ماست (من استرآباد) —	—	۱۶
سیر (من استرآباد) —	—	۱۶
سمع —	۵	۱۰
نفت —	۶	۱۰
نمک —	—	۸
ذغال (هر بار) —	۱	—
چوب (هر بار) —	—	۱۰
گندم (هر من استرآباد) —	—	۱۶

جو	—	—	۱۵
پیاز	—	—	۱۶
شکر یزد	—	۴	—
چای هر پاند	—	۴	—

جمعیت استرabad از لحاظ نژادی مخلوط است و مردم در عقاید مذهبی خود بسیار متعصب اند . تغییر حاکم برای ملارضا اشکالی به وجود نمی آورد و مردم به کوچکترین اشاره وی دکانها را می بندند و یا غی می شوند . خانواده سلطنتی قاجار سهالی چهار صد خانه در استرabad و حوالی آن شهر دارند . این قوم اکنون پخش شده اند و بسیار منفور می باشند و مردم معمولی بدون ترس آنان را بنی امیه می نامند و آنها را به خاندانی که نزد همه شیعه مذهبان منفورند منسوب می کنند و داستانی تعریف می کنند که چگونه شمشیری را که سر حضرت امام حسین (ع) را با آن بریدند نزد جان محمدخان مرحوم، یکی از اقوام شاه است . می گویند که آنها سعی کرده اند که از شر این اسلحه خلاص بشوند و حتی آنرا در آب انداخته اند و یا خرد کرده و ذوب کرده اند ولی هربار نزد آنان برگشته و در خانه آنها باقی است و یادگار فجایع اجداد آنهاست . البته این داستان صحت ندارد ولی دشمنی مردم را علیه خاندان سلطنتی نشان می دهد .

من اجبارا "بیشتر از مدتی که میل داشتم در استرabad متوقف شدم ولی چون سفر کوتاه به منطقه ترکمانان برای تهیه یک گزارش مفید کافی نیست بنا بر این تصمیم گرفتم که از دولت علیاحضرت اجازه بخواهم سال آتی دو سه ماهی را صرف مطالعه این اقوام وحشی کنم ، به شرط اینکه مقداری اسلحه ارزان و پول همراه داشته باشم تا میان آنها تقسیم کنم . بدون اینگونه هدایا امکان دارد که

آنها بسیار بد پذیرائی کنند .

نقشه من این نیست که مانند آقای مورکرافت با همراهان بسیار و جاه و جلال که ترکمانان را حریص می کند به آنجا برویم فقط میل دارم که دولت مرا تحقیر نکنند . روسها در اینموارد همیشه سعی دارند که بروتمند جلوه کنند .

بهار نزدیک است و گنجسکها در زیر سقف منزل من شروع به ساختن لانه کرده اند . برگها سبز می شوند و دیوارها از بیحک و با گلهای قسنگ آذین می گیرد و من چون کار دیگری در اینجا ندارم و احساس تنهایی می کردم با خوشحالی خبر رسیدن کشتی روسها را شنیدم . بار دیگر برای خدا حافظی به دیدن ایلخان رفتم اوتب کرده بود و مانند همه ایرانیان که دچار بیماری مالاریا هستند حاضر نبود گنه گنه بخورد و با وجود اصرار آقای گوسو خود را به دست حکیم محلی سپرده بود .

خروج از استرآباد

روز بیست و دوم آوریل — سواره از استرآباد خارج شدم از وقت آمدن من منظره صحرا تغییر کرده بود و همه جا سبز شده بود . راه خشک بود و از چاله پل و خشکروود بار (که قبلاً آب داشت) گذشتیم . در سمت راست و چپ جنگل انبوه با درختان کوتاهی قرار داشت . گاه از دشت سبزی می گذشتیم که گوسفندان در آنجا به چرامشغول بودند . سگهایی که این گله ها را نگهداری می کنند

دنبال ما راه می‌افتند و باعث زمین خوردن یکی از همراهان که سوار کار خوبی نبود شدند. منظره بسیار زیبا بود. در طرف راست، ترکمن صحرا که بسیار سرسبز بود به چشم می‌خورد و درست چپ کوه‌های کم ارتفاعی بودند که در عقب آنها کوه‌های مرتفع البرز دیده می‌شدند. گاه دریا را می‌دیدم و سعی داشتم که قبل از غروب به آن برسم. بالاخره اسب خود را که نمونه بسیار خوب اسبان چاروا دار بود مهمیز زدم و به سوی دریا تاخت کردم و همراهان را عقب سر گذاشتم.

به طرف کفش‌گیری که در سمت چپ قرار داشت نرفتم و از محلی که چند درخت چنار داشت مسیر خود را تغییر داده از نسه یاده جویبار کوچک عبور کردیم و به محلی رسیدیم که جاده به کفش‌گیری و امامزاده روشن آباد منتهی می‌شد. فاصله تا استرآباد دو فرسنگ بود. از دره عمیقی که قبلاً "نام بردم یعنی سیاه رود گذشتیم. ترکمانها از این دره بعنوان راهی برای دزدیهای خود استفاده میکنند. بعداً " به سمت راست پیچیده از جاده کوچکی که اطراف آنرا درختان کهن گرفته بودند عبور کردیم و به کردمحل رسیدیم. در آنجا من اسبم را عوض کردم. این یکی نیز خوشبختانه تیز رو و چابک بود و مابدون توقف به کنار دریا و بندرگز رسیدیم. در آن جا با آقای سیدرف که تنها نماینده قوای بحریه روس بود آشنا شدم. رئیس بحریه در آشوراده در حال جشن گرفتن عید پاک بود.

آن شب در کشتی وی "کاما" خوابیدم و روز بعد آقای لیچارف مرا به کشتی "ولگا" سوار کرد.

در آشوراده با همان پذیرائی گرم و مهمان نوازی که در سفر اول از من به عمل آورده بودند روبرو شدم. این بار شاهد مراسم مذهبی روسها نیز بودم، همهٔ مردها هم دیگر را می‌بوسیدند و روز

بعد هم سعی داشتند که نتیجه شام مفصل شب قبل را خنثی کنند .
روز بیست و سوم بعد از صرف ناشتائی ، آقای لیچارف مرا
صدا زد تا دود کشتی " لنکران " را که می بایست مرا به انزلی ببرد
نشانم دهد . آنروز عصر کشتی "لنکران" و کاپیتان آنرا که مرد فربه
و خوشروئی بود به من معرفی کردند . آقای لیچارف گفت او حتی
سنگ را هم هضم می کند .

روز بیست و چهارم در آشوراده بودم و در کشتی " ولگا "
خوابیدم . همه کشتیها را با درفش آراسته بودند و بیرق سه رنگ
روسی با خطوط افقی قرمز، سفید، آبی همه جا به چشم می خورد . قوای
بحریه آشوراده با آمدن کشتی بخار با قدرت پنج اسب تقویت شده
بود ولی تعداد کشتیهای تجاری ۹ فروند بودند .

عزیمت به رشت

شب بیست و پنجم آوریل آقای گوسو مرا تا داخل "لنکران "
همراهی کرد . با اودست دادم و با کمال تأسف از او جدا شدم . روز
بعد از ساحل مازندران گذشتیم . من امید داشتم که مناطقی را که
با زحمت چندین هفتماز میان گل و ماسه های آن گذشته بودم ببینم
ولی امید من برآورده نشد چون مه غلیظی همه جا را گرفته بود .
روز بیست و هفتم سامان کوه و قسمتی از ساحل باشنهای زردرنگ
و قسمتی از جنگل که تا قزوین و انزلی ادامه دارد دیده می شد .
ساعت چهار بعد از ظهر در انزلی پیاده شدیم .

در اینجا گزارش این سفر خود را تمام می کنم . از نارسائی های
بیان پوزش می خواهم . در اثنای سفر امید داشتم که گزارش بهتری

تهیه و عرضدکنم ولی بعداً فکر کردم که بهتر است آنچه را که به نظر من رسیده بدون تغییری بنویسم و اکنون آنچه را که مشاهده کرده‌ام بدون تغییر ارائه می‌دهم .

مختصری از گزارش سابق من

آب و هوای گیلان شاید یکی از متغیرترین آب و هواها در دنیا باشد مخصوصاً "در تابستان ، بطوری که در شب غیرممکن است هوای روز بعد را پیش‌بینی کرد . بنظر من بستگی به موقعیت این منطقه دارد زیرا ساحل باریکی است پوشیده از جنگل و محدود به کوه‌هایی با ارتفاع متفاوت ، بعضی بسیار مرتفع اند ولی کوه‌ها نزدیک زمینهای پست گیلان اغلب زیاد بلند نیستند .

در بهار و تابستان و اوایل پاییز ، گرما و بخار آب ایجاد رطوبت فوق‌العاده میکند . نزدیکی دریا و وجود رودخانه‌های متعدد و آبهای راکد دائماً " یک نوع جزر و مد ایجاد میکند و حرارت روزانه نیز مانند مناطق حاره متغیر است .

سردترین ماه ، ژانویه و گرمترین اوت است . اغلب وقتی حرارت در شب کم میشود علامت خوبی هوای روز بعد است .

حرارت متوسط سالیانه در شب ۱۵ درجه رومور* است پائین‌ترین درجه از $\frac{1}{4}$ ۴ رومور کمتر نیست و بالاترین ۳۰ درجه رومور است . اکثراً "باد از طریق شمال غربی و شمال می‌وزد و کمتر از شرق می‌وزد .

* ROOMOUR — رومور میزان حرارت است ، درجه صفر آن معادل با یخبندان است و ۸۰ درجه جوش آمدن آب است .

نوعی باد خشک و گرم ناخوش آیند در کرانه‌های خزر و بخصوص در رشت از آخر اکتبر تا اوایل ژوئن می‌وزد .

رطوبت گیلان بسیار زیاد است و اگر دستگاههای مخصوص داشتم میتوانستم دقیقاً " مقدار آنرا بسنجم ولی در غیراین صورت می‌توانم بنویسم که دو سوم شبها شبنم می‌زند . در گیلان بارندگی بسیار است و بطورکلی یک سوم روزها در طی سال بارانی‌اند . برف بطورکلی خیلی به ندرت می‌بارد بعضی زمستانها فقط یکی دوبار برف می‌بارد . بارش تگرگ خیلی کم و کوتاه مدت است . میسران باران و برف در طی سال بین ۲۰ الی ۲۵ سانتیمتر است ، این البته بدون در نظر گرفتن میزان شبنم خیلی زیادی است که به آن اشاره شد .

بیشتر بارندگی در ماههای سپتامبر است تا ژانویه . خشک‌ترین ماهها ژوئن و آوریل است

در شب غالباً " مه خیلی زیاد است بخصوص در پائیز . رنگین کمان کم دیده میشود و این برای یک منطقه بارانی تعجب‌آور است . طوفان زیاد می‌شود ولی دوام ندارد . گاه زلزله می‌شود ولی خیلی شدید نیست . هوا اکثراً " ابری است ولی چون هواسنج نداشتم وزن جو را نمی‌توانم بنویسم .

از این گزارش مختصر معلوم می‌شود که آب و هوای گیلان زیاد سالم نیست .

بنابراین بدون بررسی دقیق علل تب ، کافی است که به رطوبت و هوای متغیر و وسعت جنگلها و مزارع باتلاقی و برنج و آبهای راکد اشاره شود که باعث تب است . امکان بروز تب در طول سال هست ولی بخصوص در ژوئیه و اوت و سپتامبر و اوایل فوریه و مارس شیوع پیدا می‌کند . گاه این مرض مهلک است ، ولی در مقابل مقدار زیاد گنه گنه ،

نتیجه مثبت حاصل می شود .

بعیر از تب امراض دیگر گیلان روماتیسم ، امراض کبد و طحان هستند که در اثر تب بوجود می آیند . دیگر از امراض رایج میتوان فتق ، آسم و فلج و امراض چشم و سفلیس و امراض مجاری ادرار و پوست را نام برد . همه نوع کرم هم وجود دارد . سل ، سرطان ، سکنه قلبی ، سرما خوردگی ، نفروز و تیفوس کم هستند ، در تابستان اسهال زیاد دیده میشود . سی سال پیش شیوع وبا گیلان را ویران کرد . دوبار دیگر نیز پیدا شد . آخرین شیوع آن در سال ۱۸۵۶ بود ولی این دوبار دامنه آن وسیع نشد . آبله بسیار است و بخاطر احمقی مردم و تعصبات آنها که حاضر به مایه کوبی نیستند اغلب مهلک است . اگر مزارع برنج را خوب زه کشی کنند و آبهای راكد را بخشکانند و راه کناره را وسط جنگل بسازند آب و هوای این منطقه بهتر خواهد شد ولی متأسفانه دولت ایران اعتقاد به چنین اصلاحاتی ندارد و برعکس معتقد است که نگهداری شرایط فعلی از حمله روسها جلوگیری خواهد کرد . البته این فقط یک اعتقاد است . هر چند که جنگلها و رودهای صعب العبور برای حرکت یک ارتش مجهز مسئلهای خواهد بود ولی روسها در انزلی ، رشت ، سفیدرود ، بار فروش ، و ساری از طریق دریای می توانند قوا پیاده کنند و سپس منتظر قوای ارتش اصلی از طریق آذربایجان شوند ، مانند پاسکویچ * و آنگاه از چندین نقطه به تهران حمله کنند .

آب و هوای ایالت مازندران ، گیلان و استراباد یعنی سرزمینهای پست (چون ییلاقات یا مناطق تابستانی در کوهستانها قرار دارند و همه خوش آب و هوا هستند) بسیار ناسالم و به خاطر موقعیت شان تب

* PASCKOVICH پاسکویچ سردار روسی که در زمان فتحعلیشاه در ۱۲۴۳ هـ . ق ایران را شکست داد .

خیزاند .

درمازندران و استرآباد بخصوص غذا ناسالم است و مردم ورزش نمیکنند و برنج، ماهی، خربزه، انجیر، هلو، و غیره میخورند . آنها معمولاً "راکد و ناسالم است . اغلب ند نفر از بین هر ده نفر تریاک می‌کشند . علاوه بر این نبودن طبیب متخصص و تعصبات مذهبی مانع میشود که مردم از مداوا به سبک اروپائی استفاده کنند حتی اگر مجانی باشد . در نقاط مختلف وضع بهداشت متفاوت است یک گزارش کامل این تفاوت‌ها را بخوبی نشان خواهد داد .

مناطق بسیار ناسالم : لنگرود ، کوچصفهان ، رشت ، آستارا ، چلندر، فرج‌آباد ، مشهدسر، بارفروش، گز و جزیره آشوراده میباشند . مناطق سالم: انزلی، ترکمن صحرا، استرآباد، سفید رود، لاهیجان و ساری هستند. آب و هوای ساری، لاهیجان و استرآباد سالم‌تر است به علت اینکه مرتفع‌اند و زمینهای بین آنها و دریا از جنگل پوشیده است و باد بیشتری وزد . سفید رود، انزلی و ترکمن صحرا پست هستند ولی در آنجا بادهای خنک می‌وزد و خاک آن ماسه‌ای است . آب ساری عالی است، استرآباد فقط یک کانال دارد که بیشتر شبیه به جوی آب کثیفی است .

اگر آب بهتری داشت مثل ساری محل سالمی می‌شد . در ساری و استرآباد مصرف ماهی از سایر نقاط بخصوص گیلان کمتر است .

گزارش درباره ماهیگیری خوز

این اطلاعات را آقای گلی کف رئیس سابق شرکت روسی بمن

داده است :

ماهی شور	خاویار
ساری ده کشتی در سال ۲۰/۰۰۰ پود	۶/۰۰۰ پود
استراباد ۴ کشتی در سال ۱۵/۰۰۰ پود	۱۰۰ پود
گزوآ شوراده ۶ کشتی در سال ۲۰/۰۰۰ پود	۲۵۰ پود
روسیه ۲۵۰/۰۰۰ پود	۴۵/۰۰۰ پود

نوع عالی خاویار ۱۰/۰۰۰ ماهی در روز صید میکنند .
 در رودخانه های اطراف با ۱۵۰ کشتی ۵۰۰/۰۰۰ پود ماهی شور ،
 ۵۰/۰۰۰ پود خاویار در اورال ۵۰/۰۰۰ پود ماهی شور ۵/۰۰۰ پود خاویار .
 سگ آبی در همه نقاط خزر دیده می شود بخصوص در سواحل شمال
 شرقی و شرق از حدود اترک تا اورال ، آنها را در زمستان شکار
 میکنند . صیادان از طرف دریا به سگهای آبی نزدیک شده وقتی
 خوابیده اند به آنها حمله میکنند بطوری که نتوانند فرار کنند و با
 چماق روی سرشان میزنند . یک ضربه ملایم آنها را می کشد . سالی
 ۱۰۰/۰۰۰ سگ ماهی شکار میشود . صیادان از ۲۰۰ نفر تجاوز
 نمی کنند . تعداد ماهیگیران روسی در دریای خزر ۱/۰۰۰ نفر است .
 ایرانیان مجبورند که برای تهیه خاویار از روسها کمک بگیرند این
 کمک بسیار گران است ولی ناچارند چون خودشان نمیتوانند این
 کار را انجام دهند و احتیاج به روسها دارند ، ضمناً " باید گفت که
 روسها تنها مشتریان خاویار می باشند ،

قیمت خاویار در سال ۱۸۵۹ در استراخان هرپود بین ۱۱
 الی ۱۲ روبل نقره است . هرپود مطابق است با ۴۰ پوند روسی
 (۳۶ پاند انگلیسی) .

ماهی دریای خزر اکثراً " نوع اسروژن اسب ماهی کول ، ماهی آزاد
 و سفید بسیار زیاد است مقدار ماهی سفید تعجب آور می باشد و

این شاه ماهی بحر خزر طعمی بسیار عالی دارد .

گزارش درباره ترکمانان قره قلعه

عده‌ای کوللان ویموت که سی سال پیش به خان کیوک پناهنده شده بودند بواسطه فشار ازبکها از آن منطقه کوچ کرده از ایلخان درخواست کردند که تحت حمایت شاه باشند ودر عوض آن مالیات بپردازند . ایلخان اکثر نمایندگان آنها را شخصا " می‌شناخت و زمانی که پدرش نجفقلی خان حیات داشت دربجنوردآنان رادیده بود.با وساطت او به این افراد اجازه داده شد که در قره قلعه یا قلعه سیاه مستقر شوند . این قلعه در یک منزلی اترک واقع شده . ترکمانان در آن محل مشغول به زراعت شدند و قلعه‌ای بنا کردند . قبل ازاینکه محصولشان آماده درو شود ازتهران دستور به ایلخان رسید که آنها را جابجا نماید . این توطئه صدراعظم قبلی بود تا ایلخان را گرفتار نماید ولی این کرد سرکش حق میرزا آقا خان راکف دستش گذاشت . او به ترکمانان دستور داد که قره قلعه را ترک کنند . آنها مهلت خواستند تا محصولشان را درو کنند . ایلخان ظاهرا " بدستور دولت خود به آنها حمله کرد ولی طوری این کار را انجام داد که قوای شاه شکست خورد . در حمله دوم قلعه را خراب کرد ولی به ترکمانان آسیبی نرساند فقط یک پیرزن وشوهرش کشته شدند ، سپس با ترکمانان از در صلح درآمد ، این حقه بازی بعلت این بود که ایلخان مایل نبود از صدراعظم فرمانبرداری نماید و ضمنا " نمی‌خواست که از فرمان وی علنا ' سرپیچی نماید .

گزارش کوتاهی درباره حمله

جعفر قلیخان ایلخان حاکم استرآباد به ترکمانان

در مارس ۱۸۵۹ با شروع حکومت خود در استرآباد جعفر قلی خان بطور غیر مترقبه به ترکمانان حمله کرد و عده زیادی را به اسارت گرفت که همگی را اکنون پس داده است. در بین آنها تعداد بسیاری زن بود که بخوبی با آنها رفتار کردند و آنها را به مردم با شرافت و محترم استرآباد سپردند بطوری که بنا به گفته خود ترکمانان همان طور که رفته بودند همان طور برگشتند. ایلخان این افراد را همراه خود برد:

- ۱- نظام مرتب - صارم الدوله، هنگ همدان ۱۲۰۰ نفر.
- ۲- صارم الدوله میرزا علی نقی خان، هنگ فندرسک ۷۳۰ نفر با تقریباً "دو هزار و پنجاه نفر پیاده و سواره از استرآباد. بقیه قوا از این قرار بود:

رضا قلی خان افشار	۴۰۰ نفر
محمد قلی خان شاهسون	۲۰۰ نفر
چمخالچی فتح اله خان کرمانی	۲۰۰ نفر
سواره و پیاده از بجنورد	۱۰۰۰ نفر

قشون را در استرآباد مجهز کردند و به سوی قره قلعه عازم شدند ولی در بین راه زیاد معطل شدند و سپس سه بار به ترکمانان حمله کردند. بار سوم ترکمانان یک توپ از حیدرقلی خان برادر ایلخان گرفتند. ترکمانان تقریباً "۱۵/۰۰۰ نفر سواره و پیاده بودند، افراد کولان، یموت و تکه این بار متحد شده بودند.

رئیس قره قلعه با توپی که گرفته بود به ایرانیان جواب می داد و ۱۵ الی ۲۰ نفر از قوای دولتی کشته شد سپس ایلخان به چند دلیل عقب نشینی کرد . خصوصا " نداشتن آذوقه باعث این عقب نشینی شد و دلیل اتمام آذوقه معطلی بیش از حد در طول راه بود . ایلخان برای ۴۰ روز آذوقه همراه داشت ولی آنرا در ۱۲ روز اول که از استرآباد حرکت کردند تمام کردند . مدت سه روز که عقب نشینی میکرد ترکمانان از عقب حمله می کردند و تقریبا " ۳۰۰ نفر را کشتند . بعضی در بین راه از سرما و برف به جا ماندند . او بالاخره در رجب ۱۲۷۴ قبل از عید نوروز به استرآباد رسید .

باردوم از استرآباد به محمودآباد و سپس از آنجا به آق قلعه یا قره قلعه رفت . این عملیات ۷۰ روز بطول انجامید ولی طول راه فقط سه فرسنگ بود .

قوای منظم همراه وی از این قرار بود :

هنگ صارم الدوله	۱۲۰۰ تن
قوای منظم سمان	۳۰۰ تن
قوای منظم دامغان	۸۰۰ تن
ساساخان	۸۰۰ تن
قوای فدرسک	۷۱۳ تن
سواره و پیاده بجنورد تحت حکمفرمائی محمد رحیم خان	۱۰۰۰ تن
بودند .	

قوای غیر منظم از استرآباد از این قرار بود :

از ایلات	۳۰۰۰ تن
سواره مازندران	۱۰۰۰ تن
بفکچی از هزار حریب	۶۰۰ تن
۶ عدد توب و ۳۰۰ راس اسب و قاطر برای حمل وسایل جنگی همراه	

داستند .

این قوا در طی ۱۵ منزل به قره قلعه رسید در این مدت ترکمانان به تپه‌های اطراف پناهنده شده بودند .
ایلخان قلعه را خراب کرد و در ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۷۵ به استرآباد مراجعت کرد . بعد از مراجعت وی ترکمانان به خانه‌های مخروبه خود برگشتند و از نوبه کشت و کار مشغول شدند . آنها پنبه ، جو ، ارزن ، گندم ، برنج و خربزه می‌کارند .
در حمله اول ترکمانان از موقعیت استفاده کرده ۶۳ دهکده را آتش زده ، غارت کردند و قبل از مراجعت ایلخان سیصد نفر را هم اسیر کردند .

گزارشی در باره تحت‌الحمایگی

مسئله تحت‌الحمایگی بسیار حساس است و بخاطر سیاست دولت علیاحضرت با احتیاط به آن اشاره می‌کنم .
هر روز بیشتر متوجه می‌شوم که نظام اروپائی را نباید در اینجا بکار بست و باید از روسها در این مورد سرمشق گرفت . بنا براین وظیفه خود میدانم که در این باره عقیده خودم را بنویسم و فکر می‌کنم آقای آبت با من هم عقیده باشد که وضع فعلی به ضرر ما است . قبل از اینکه تهران را ترک کنم جناب آقای ماری ^{*}سفر انگلیس در ایران به من گفت که باید یک تاجر سوییسی بنام مستر ^{**}دیر ^{*}را که ساکن رست است رسماً " تحت حمایت خود بگیرم . آقای

* MARI

** DINER

دینر نماینده شرکت دینرها نبارت و شرکا * و آقای هانبارت که ساکن تبریز است تحت حمایت قنصلگری انگلیس است. در مدت دو ماه و نیم اقامت خود در رشت، قبل از سفر به استرآباد، من سعی خودم را در حمایت از منافع آقای دینر نمودم هر چند که او راضی نبود. در واقع هیچگونه حق قانونی نداشتم و فقط می توانستم دوستانه مسائل را با مأمورین دولت در میان بگذارم و امکان داشت که آنها از من حرف شنوی نکنند.

آقای دینر مایل بود که من از او و همکارانش رسماً "حمایت نمایم ولی با تعجب متوجه شدم که آقای بارن بیسون ** که با این شرکت همکاری داشت قبلاً "به قنصل روسی در رشت نیز سفارش این شخص را نموده بود.

ضمناً "قبل از حرکت از رشت نامه ای درباره آقای سیلوستر *** که فرانسوی است و قصد تجارت دارد و از من تقاضای حمایت کرده بود به تهران نوشتم و از اقاری دریا کسب تکلیف کردم. جواب وی در طی مسافرت به دست من رسید. آقای دریا نوشته بود که همکار وی آقای پیشون یا پیسون از قنصل روس تقاضای حمایت این شخص و آقای دینر را نموده و من نباید دیگر از آقای دینر حمایت نمایم.

البته خیلی باعث تعجبم شد چون نمی فهمیدم چرا آقای ماری آن طور دستور داد و اکنون جانشین وی اینگونه نوشته بود و چرا باید یک نفر از شرکا در تبریز تحت حمایت ما باشد و یکی در رشت تحت حمایت روسها. در نتیجه سخت ناراحت شدم چون

* Dinner

** Pichon

*** Sylvestre

این کار برای قنصلگری مضر است . آقای دینر اکنون می گوید که حمایت انگلیسها بی ارزش است و ایرانیان فکر می کنند که چون من قادر نبودم از او حمایت نمایم او ما را ترک نموده . بخصوص چنین گمان میکنند که روسها هر کاری که مایل باشند می توانند انجام دهند . در واقع این فکر صحیح است . خدمه روسها ۷۱ نفراند که نام آنها را جداگانه در صورتی به آقای دُر یا نوشتم . دهاتی که متعلق به اتباع روس است مانند خاک مقدس است و نمایندگان دولت ایران جرأت دخالت در امور ساکنین آن دهات را ندارند . چند روز پیش دولت دستور داد که به آقای دینر در تهیه تخم کرم - ابریشم کمک کنند . روسها از دهات خود افراد بسیاری آوردند و حاکم را تهدید کردند که به کار اشخاصی که تحت الحمايه روسها هستند دخالت نکند .

برای مقابله با نفوذ روسها هفت ماه پیش به آقای دُر یا نوشتم و کسب اجازه کردم که عده ای تاجر ترک را که تقاضا کرده بودند رسماً " تحت حمایت دولت خود قرار دهم . جواب ایشان این بود که فقط از یک نفر از آنها بنام آقای یحیی حمایت کنم . وقتی من در ۲۷ آوریل به رشت وارد شدم شنیدم که آقا یحیی مرتکب قتلی شده و تحصن اختیار کرده ، برادرش موسی هم در حبس بود . این کار برغم سفارشی بود که به عمیدالملک کرده بودم که یحیی تحت الحمايه انگلیس است .

بعد از بررسی دقیق متوجه شدم که هیچ دلیلی برای اثبات گناه یحیی وجود ندارد و او تنها گناهش این بود که برادرش را از جنگ یک مأمور دولت ایران بنام محمدجعفر بیک نجات داده بود . این شخص را وزیر خارجه فرستاده بود که به یحیی کمک کند قروض وی را در رشت جمع آوری نماید ، ولی این شخص پس از جمع آوری

پول حساب را پس نمی‌داد و در جواب سئوالات و اعتراض یحیی او را شدیداً کتک زده بود. در این بین شخصی از اطرافیان محمد - جعفر زخمی شده روز بعد فوت کرده بود، ولی هر چه بررسی شد مسئولیت آقا یحیی ثابت نشد. البته من سعی خودم را نمودم ولی عمیدالملک و وقایع نگار به آقای یحیی اجازه ندادند به دیدن من آید تا در این باره پرس و جو کنم.

اگر من قنصل روس بودم تردید نمی‌کردم که غراشهای خود را فرستاده برغم عمیدالملک یحیی را به منزل خود بیاورم ولی من مایل نبودم باعث دردسر شوم، بنابراین دخالتی نکردم. بطور خصوصی شنیدم که حاکم مبلغی از آقا یحیی خواسته بود تا او را آزاد نماید. من راجع به این موضوع مفصلاً "به آقای دُر یا گزارشی نوشتم ایشان ۱۴ مه جوابی نوشت که موضوع را با وزیرمختار ترکیه توفیق افندی در میان گذارده و به او پیام داده که در مقابل ۱۵۰ تومان وی را آزاد خواهند کرد و او که از هرگونه کمک من ناامید شده است این مبلغ را پرداخته است. مدت دو ماه با وجود اینکه مرتب در این باره به آقای دُر یا نامه نوشتم جوابی دریافت نکردم. اکنون سه هفته است که ایشان در اردوی شاه در سلطانیه اقامت دارند و من به خرج خودم دو بار نزد وی پیغام فرستادم، من فقط اجازه ایشان را می‌خواهم چون توفیق بیک موافقت خودشان را ابراز داشتند. برای جمع آوری اطلاعات اتکای من به تجار رشت است و اگر حمایت این عثمانی‌ها را از من بگیرند نمی‌دانم چه خواهم کرد. نمایندگان شرکت رالی حاضرند که به ماکم کنند ولی هرگونه درخواست من در این باره بدون جواب مانده بنابراین آنها بیشتر به روسها متکی هستند چون روسها حاضرند که از آنها کاملاً حمایت کنند.

لیست اتباع روس در گیلان

آقای میرقی صاحب یک ده در لاهیجان اس. او دهکده دیگری نیز به نام خورتید و نصف یک ده دیگر بنام لسا دارد و ۱۵ دکان در لاهیجان متعلق بد اوس. آقا میرقی از خانواده ایست که بعضی بعد روس هستند و بعضی دیگر بعد ایران.

آقا میر باقر سیروانی صاحب قسمی از ده میان ده وویسکار است و یک سوم حاجی بد نیز متعلق به وی است. اینها را از طریق ازدواج با یک زن گیلانی بدست آورده.

محمد حسن سرحاجی حسین سیروانی یک ده به نام بوسبول دارد.

آقا مهدی و حاجی عباسی ده دارند، جونگار، لوحه، گوراب و ملاسرا.

بطور کلی قنسول روس ۱۶ ده تحت احبار دارد.

در رست کمانی روس چندین خانه خریده اس.

این افراد در رست خانه دارند:

آقا میرقی، آقا میر باقر، آقا حسین، آقا مهدی، حاجی میر آقا مالیانی، محمد حسین، حاج حسین کنکرانی، میرزا سید مالیانی.

در لنگرود، آقا کریم سیروانی و جواد خان.

در انزلی حاجی محمد حسین، حاجی عبدالحسین و حاجی صالح (این صورت کامل نیست).

تعداد اتباع روس مسلمان در رشت ۳۳ نفر و روس وارمنی ۱۷ نفر که رویهم ۵۰ نفر می شوند آنها در فصل ابریسم مرتب در حرکت می باشند.

این صورت کامل نیست ولی نفوذ روسها را نشان میدهد
ضمناً "باید خاطر نشان نمایم که هرکدام از این افراد خدمه دارند
که آنها نیز از حمایت روس برخوردارند .

گزارش درباره شرکت جدید روس

نوسط میرزا محمد رستی (این شخص در اسنخدام روسها بود
ولی پس از اینکه برادرش میرزا ابراهیم به اسنخدام من درآمد او
را مرخص کردند) .

مردم گیلان از طرز کار کمپانی قدیم بسیار راضی بودند ولی
اعضای شرکت جدید اطلاع درستی از مسائل تجارتي ندارند و به
زبان و آداب و رسوم ایران ناآشنا هستند و با رفتار خود مردم را
می رنجانند .

در سال ۱۸۵۹ برای بار اول آمدند و سايع کردند که اجناس
خود را به قیمت نازل خواهند فروخت که حتی از بازار ما کاريف هم
ارزانتر خواهد بود .

بنابر این تجار ایرانی که اکثر آنجا خرید میکنند ، چیز
زیادی نخریدند ولی در مراجعت به گیلان متوجه شدند که رفتار
شرکت جدید با قول و قرارهایشان متفاوت بود .

قیمت اجناس رشت تا این تاریخ (ژوئن ۱۸۵۹) فقط ۶۷۵۰
تومان است و در واقع ۲۰٪ از قیمت بازار کران تراست .
مهمترین جنسی که تا به حال از آنها خریداری شده ۳۰۰۰

پود آهن است از قرار هر پود شش قران که مشهدی عباس تاجر رشتی خریده بقیه آهن را که همراه آورده بودند تقریباً "۳۰۰۰ پود بود که در بازار رشت کم کم فروختند .

آنها ۲۰۰ پود فولاد خریدند و ۱۰۰ پود آنرا در انزلی فروختند بقیه آن در رشت مانده .

زاج سیاه و کبود ۵ پود

چندین نوع قلیان به تعداد ۹۹۵ از ۳۰ شاهی تا ۱۶ قران هر عدد

سه نوع لیوان به تعداد ۲۳۲۰ از ۸ الی ۱۲ شاهی هر عدد

فنجان و نعلبکی ۲۲۰ دوجین از ۸ الی ۱ تومان هر دوجین .

قوری چینی ۴۷۵ عدد از ۲۴ شاهی تا ۲ قران هر عدد

کاسه و بشقاب ۶۵۰ جفت ، از ۲۵ شاهی الی $۴\frac{1}{4}$ قران هر جفت

قندان ۱۸۰ عدد از ۲ الی ۳ قران هر عدد

گلابپاش ۴۰۰ عدد ۲ قران هر عدد

شمعدان ۱۰۰ جفت ۱۴ قران هر جفت

سماور مسی ۲۰ عدد $۳\frac{1}{4}$ قران هر پاند .

سماور برنجی ۴۰ عدد ۳ قران هر پاند .

قوری مسی ۳۰ عدد $۲\frac{1}{4}$ قران هر پاند .

قوری قهوه ۲۰۰ عدد ۳۰ شاهی الی ۳ قران هر عدد

فصل ابریشم شروع شده است و می‌گویند که شرکت جدید به

فکر خرید زیاد است . سال گذشته فقط ۸۰ بسته خریده بودند (هر

بسته $۵\frac{1}{4}$ من شاهی است که معادل است با ۴۴۰ من به قیمت هر

من ۱۲ تومان) .

در آن وقت آنها کسی را برای تشخیص انواع مختلف ابریشم

نداشتند چون نماینده‌شان اطلاع درستی از نحوه بسته بندی

نداشت مقدار بسیاری را ضایع نمود . اکنون یکنفر ایتالیائی

استخدام کرده‌اند که مسئول این کار است . او تا بحال چند مانعین و مقداری تخم خریده است تا خود مقداری ابریسم تهیه نماید . اکنون از تهران دستور آمده از فروش تخم به خارجی‌ها جلوگیری شود . روسها اوایل توجهی نکردند و مسئله آقای دینر از اینجا شروع شد که وقتی دیدند ایرانیان این کار را ادامه دادند برای آقای دینر کارگرهای خود را فرستادند . کمپانی روسی سالیانه ۵۰۰ روبل نقره به آقای برونی منشی قنصلگری روس حقوق میدهد .

مزارش درباره ارزش پول در

ایالات خزر

این مسئله بسیار مهمی است به خصوص برای اروپائیان و باید اشاره کرد که در ایالات مختلف ضرابخانه‌های متعددی وجود دارد . رئیس ضرابخانه برای کار خود مبلغی به دولت می‌پردازد در مقابل این مبلغ و به امید استفاده بیستر از وزن پول می‌گاهد و پس از اینکه پول داخل بازار می‌شود گرد آنرا می‌چینند که به ضرر مردم است به این دلیل من مرتب $\frac{1}{2}$ الی ۵ درصد ضرر می‌کنم . صورت قیمتها در این مناطق در صورتی که وزن پول ثابت باشد ، از این قرار است :

استرآباد :

تومان ایرانی	۹ قران و ۱۵ شاهی
دوگای روسی	۹ قران و ۱۵ شاهی
نیم امپریال روسی	۱۲ قران و ۱۵ شاهی
قیمت خرید امپریال	$\frac{1}{3}$ ۱۲ قران

۲۱۴ سفرنامه شمال

قران	$18 \frac{1}{4}$ شاهی
$\frac{1}{4}$ قران	$9 \frac{1}{4}$ شاهی

ساری و بار مروس .

قیمت طلا مانند استرabad است .

قران	۲۵ شاهی
$\frac{1}{4}$ قران	۱۵ شاهی

رشت :

نومان ایرانی	۹قران و ۱۲ شاهی
نیم امیرال روسی	۱۷ قران و ۱۴ شاهی
دوکار روسی	۹قران و ۱۷ شاهی

حاکم سابق رشت عیسی خان قیمت بول سیاه را هر ماه بطور مصنوعی تغییر میداد و از این راه ثروت هنگفتی جمع کرد . صرافها مبلغی به حاکم میپردازند و اجازه میگیرند که تمس طلا و نقره را به قیمت دلخواه خود بفروشند .

مصنوعات مازندران و استرabad

مازندران:

الیجه (یارچه راه که از ابریس و نخ بافته میشود) بطول $9 \frac{1}{4}$ یارد و عرض ۱۴ الی ۱۵ اینچ .

تافته پارچه ابریشمی است به طول و عرض متفاوت که زنان آنرا برای روسری و پیراهن مصرف می کنند .

شیر، پنیر، پارچه ساده از نخ و کمی ابریشم که برای پیراهن مصرف میشود ۵۰ یارد در ۱۳ اینچ است با مقداری ابریشم و $\frac{1}{3}$ یارد طول .

چادرشب - چادرشب پارچه نخی چهارخانه ای است .
 شال پشمی ، پشم و ابریشم که در هزار جریب و سواد کوه و نور می بافند و بطول ۳ یارد و ۱۵ اینچ و عرض ۳ اینچ .
 عبا - از پشم سیاه در هزار جریب می بافند ۳۰ یارد در ۳۰ اینچ .

کتان - برای روسری و شال و دستمال و کمربند و شمد اکثراً در بار فروش بافته می شود .
 کرباس - پارچه نخی و ضخیمتری است ۸ یارد در ۳۰ اینچ .
 در استراباد الیجه اعلا از ابریشم می بافند که زنان ترکمان برای پیراهن و روسری از آن استفاده می کنند .
 تافته و کرباس هم مانند مازندران می بافند .

واردات و صادرات از روسیه

واردات :

آهن ، میخ ، قلاب ماهیگیری ، ساج برای پختن نان ، فولاد ، حلبی ، مس ، پارچه برنجی ، قفل ، آئینه ، قوطی های نقاشی شده ، تور ، سوزن ، سنجاق ، پارچه چیت کشمیر ، پارچه های پشمی ، چلوار - سفید ، انواع اشیاء نیشهای از نوع پست ، اشیاء چرمی ، چای ، شکر ، کله فند ، کاغذ ، آرد ، ویوست سنجاب .

مادرات

پارچه‌های نخ‌خراسانی، انواع میوه‌های خشک مانند پسته دامغان و یزد، کشمش، بادام، انجیر (نیشابور)، قیسی، برنج و عسل.

پارچه‌های ضخیم پشمی به نام چکا از هزار جریب و نخ از قوچان، چیت گلدار از بجنورد و خوانسار و یزد، چلوار از استرآباد و یزد و سمنان، ابریشم ساده از یزد و مشهد، روسریهای ابریشم یزدی و کاشانی ابریشم خام، ادویه هندوستان، پوستروباه، شغال، گردو و چوب گردو.

گزارش کانهای استرآباد

گزارش کانهای استرآباد که همه را حاجی محمد استرآبادی به آقای کانیکف نشان داده بود.

از کوه رانیا در جنوب گلوگاه ۸ فرسنگ از استرآباد، سرب، کوه سرخیره ۸ فرسنگ تا استرآباد و ۱ فرسنگ از نوکنده در بلوک انزان، ذغال سنگ.

سدن رستاق $3\frac{1}{4}$ فرسنگ از استرآباد، ذغال سنگ و مس.

کوه بالا جاده در غرب ده بالا جاده در سدن رستاق.

کوه چموشک، مس در سدن رستاق ۳ فرسخ از استرآباد.

کوه زیارت، ۴ فرسخ جنوب شهر استرآباد، آهن.

کوه شاه پسند، ۴ فرسخ جنوب غربی استرآباد، مس.

کوه جرسیتان، حاجی آباد، سرب.

دهنه پنیر، شاه کوه پائین جنوب غربی باریک ۸ فرسنگ از استرآباد،

سرب.

باریک آب شاه کوه پائین، جنوب غربی باریک آب ۸ فرسنگ
از استراباد زغال سنگ .

کوه بیوک ، شاه کوه بالا غرب شاه کوه ۷ فرسنگ از استراباد، نفت .
شاه کوه بالا ۷ فرسنگ از استراباد ، ذغال سنگ .
کوه چاله خان ، در شاه کوه ۶ فرسنگ از استراباد، سرب .
پیرگرد کوه، شرق شاه کوه ۶ فرسنگ از استراباد، سرب .
کوه یزدکتول، جنوب غربی کتول ۸ فرسنگ از استراباد ، سرب و مس .
کوه دهنه سرخ محله کتول، شرق کتول ۱۲ فرسنگ از استراباد، آهن و
ذغال .

کوه گلستان کوهسر ، غرب کوهسر ۱۵ فرسنگ از استراباد، مس .
کوه تجور رامیان ، شرق رامیان ۱۵ فرسنگ از استراباد در فندرسک،
آهن و سرب .

کوه پیش نو، ترک میدان در استراباد رستاق ۵ فرسنگ جنوب شرقی
شهر، ذغال سنگ .

رودخانه بالا ساهی کندوز ۱۶ فرسنگ از استراباد در فندرسک، سرب .
نیل کوه، در منطقه کوکلان جنوب نیل کوه ۲۲ فرسنگ از استراباد،
آهن و سرب، می گویند قلعه نیز وجود دارد .

کوه کلر کالبوش، ۲۵ فرسنگ از استراباد، آهن و سرب .
کوه اردمینه ابر، ۲۵ فرسنگ از استراباد، آهن و سرب .

کوه زغال چال ابر، ۲۰ فرسنگ استراباد قیرطبیعی . می گویند یا قوت
هم یافت می شود .

کوه زرمینه کمر ابر در غرب آن سرب و نمک یافت می شود ۲۰۰ فرسنگ
از استراباد به طرف بسطام دره شاه قلی، سرب و آهن، ۱۵ فرسنگ
از استراباد به طرف بسطام .

کوه تنگاب چهارده ۱۵ فرسنگ از استراباد به طرف دامغان، آهن و

سرب .

کوه شور آب نمک، جنوب غربی به طرف دامغان، آهن .

کوه چهل در نمکی، در شراین تپه .

کوه کبود، جنوب غربی هزار جریب ۱۶ فرسنگ از استراباد، آهن .

کوه زرد دامغان، ۲۶ فرسنگ استراباد، نقره .

میگویند در شرق ده رشم، در منطقه کوه زرد ۲۶ فرسنگی استراباد،

فیروزه یافت می شود و نیز می گویند در سیاه کوه چشمه شیرین،

زمرد و یاقوت یافت می شود .

